

## قصص التوابعین یا داستان توبه کنندگان

مؤلف: علی میر خلفه زاده

مقدمه

- 1 ( فضیلت توبه )
- 2 ( تبدیل گناه به حسنه )
- 3 ( توبه کننده مورد دعای ملائکه )
- 4 ( توبه کننده بهشتی است )
- 5 ( توبه سبب طول عمر و زیادی مال )
- 6 ( خدا توبه را قبول می کند )
- 7 ( دعای توبه کننده مستجاب )
- 8 ( توبه پاک کننده گناهان )
- 9 ( اگر توبه شکستی باز آی )
- 10 ( باب توبه تا دم آخر )
- 11 ( حقیقت توبه )
- 12 ( سرزنش از تاخیر توبه )
- 13 ( توبه فوری واجب )
- 14 ( توبه نصوح در قرآن )
- 15 ( جبران گناه )
- 16 ( شرایط صحت توبه )
- 17 ( تکمیل توبه )
- (چهل داستان)
- 1 ( توبه جوان هرزه )
- 2 ( توبه نصوح )
- 3 ( دست درازی به ناموس مردم )
- 4 ( بیست سال معصیت )
- 5 ( توبه مرد بنی اسرائیلی )
- 6 ( عهد و پیمان با خدا )
- 7 ( بهلول نباش )

- ( 8 توبه آهنگر )
- ( 9 جوان معصیت کار )
- ( 10 توبه عابد )
- ( 11 شعوانه )
- ( 12 توبه از شراب )
- ( 13 بُشر حافی )
- ( 14 توبه فضیل )
- ( 15 همسایه عیاش و مطرب )
- ( 16 توبه افضل تر از حد )
- ( 17 کفن دزد )
- ( 18 توبه قاتل )
- ( 19 توبه گریه )
- ( 20 توبه جوان عیاش )
- ( 21 کمک به سگ )
- ( 22 عابد گنهکار )
- ( 23 )
- ( 24 جوان مست )
- ( 25 عابد هفتاد ساله )
- ( 26 توبه لوطیها )
- ( 27 توبه دزد )
- ( 28 توبه مالک )
- ( 29 دختر گول خورده )
- ( 30 فضل خدا )
- ( 31 ره حق )
- ( 32 توبه راننده )
- ( 33 جوان نادم )
- ( 34 دزد شرمنده )
- ( 35 خدای گنه کاران )

( 36 ● رئیس راهزنان )

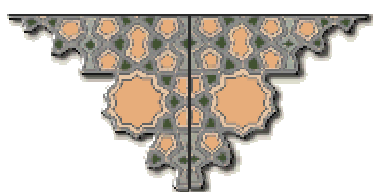
( 37 ● زن آلوده )

( 38 ● حسن لاته )

( 39 ● جهانگیرخان )

( 40 ● توبه بُت پرست )

### مقدمه



بیشتر بدبختی‌هایی که دامنگیر پیر و جوان جامعه انسانی می شود، بر اثر آلودگی به بزه و گناه و معصیت است اگر مختصر نگاهی به تاریخ اقوام و ملل گذشته ، که جز اسمی از آنها باقی نمانده کنیم برای ما ثابت می شود که علل اصلی

سقوط آنها بر اثر بی باکی و حتاکی در گناه و نافرمانی خداوند متعال بوده است.

مریض اگر از دستورات طبیب خود سرپیچی کند کسالتش ممتد و غیر قابل علاج می شود، جامعه هم اگر از دستورات و قوانین الهی سرپیچی نماید، روز به روز به انحطاط و سستی کشانده می شود.

گناه و تخلف از قوانین الهی ، بزرگترین علل انحطاط و سقوط جامعه بشری است جامعه گناهکار ، هرگز نمی تواند از مزایای افتخارآمیز بشریت و تکامل انسانی استفاده کند. شخص گناهکار ، پیش از اینکه به جامعه خود ضربه ای وارد کند، شخصیت خود را نابود می کند و بعد به انسانیت لطمه وارد می نماید.

فردی که عاشق فضائل انسانی و آزاد مردی است ، باید از پلیدی گناه و نافرمانی قانون الهی به دور باشد. يك آزاد مرد و انسان واقعی کسی است که تمایلات غیر مشروع خود را ترك گوید و در خزانه فکر خویش ، نیت گناه را هم نپروراند. زیرا فکر گناه ، و لو آنکه جامه عمل نپوشد، تیرگی‌هایی در دل ایجاد می کند و به صفای روحانی آدمی لطمه وارد می سازد.

حضرت مسیح علی نبینا و آله و علیه السلام به پیروان خود می فرمود: موسی بن عمران به شما دستور داده که گناه نکنید، ولی من به شما امر می کنم فکر گناه را نیز در خاطر نیاورید، چه رسد

به اینکه عمل گناه را انجام دهید، زیرا هر که فکر گناه کند همانند کسی است که در عمارت زیبا و رنگ آمیزی شده ای آتش روشن کند که در این صورت دود آتش، رنگ خانه را تپاه می کند، اگرچه خانه هم نسوزد، فکر گناه هم عمل را مکدر و بی اساس می کند.

پس برای اینکه آدمی از زندگی حیوانی خارج شود و یک زندگی انسانی را اختیار کند، ناگزیر است که از یک سلسله اصول مشخص پیروی نماید. و لازمه پیروی کردن از اصول معین و مشخص این است که خود را در چهارچوب همان اصول محدود کند و از حدود آنها تجاوز ننماید و آنجا که هوی و هوسهای آنی، او را تحریک می کند تا از حدود خود تجاوز کند خود را نگهداری نماید از این قوه (خودنگهداری) (در لسان شرع به تقوی تعبیر می شود).

سعادت‌مندترین مردم کسانی هستند که بر هوی و تمایلات خویش حاکم باشند و پیرامون گناه نگردند و عمری با آرامش روانی زندگی کنند، و با روحی مطمئن و خشنود از جهان بروند؛ ولی بدبختانه این افراد با فضیلت همیشه و در تمام ملل و اقوام کم و در اقلیت بوده اند.

فرستادگان خدا به منظور نجات گناهکاران از سقوط حتمی، و برای آنکه آنان را دو باره به راه فضیلت و سعادت سوق دهند، درهای توبه و بازگشت را به آنها راهنمایی و مردم را به عفو و بخشش خداوند امیدوار نموده اند.

گناهکار یا باید به راه نادرست و غلط خود ادامه دهد، و در نتیجه خود و جامعه را به خطرات شوم گناه مبتلا سازد و یا باید از راه غلطی که رفته برگردد و به امید عفو و بخشایش خداوند توبه نماید، و عملاً انسانی پاک و خوشبخت و عاقبت به خیر شود.

گناهکارانی که موفق به بازگشت و توبه واقعی شوند، و خود را در ظل عنایات و بخشش خداوندی از گناه پاک کنند، ضمیر و روحشان آزاد خواهد شد و دیگر در خود احساس ننگ و حقارت نمی کنند. به طوری که گوئی هرگز به گناه آلوده نشده بودند چنانچه پیغمبر اکرم (ص) فرموده:

التَّائِبُ مِنَ الذَّنْبِ كَمَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ .

یعنی کسی که از گناه توبه واقعی نماید، همانند کسی است که اصلاً گناهی نکرده است .

غرق گنه نا امید، مشو ز در بار ما

که عفو کردن بود در همه دم کار ما

بنده شرمنده تو خالق بخشنده من

بیا بهشتت دهم مرو تو در نارما

توبه شکستی بیا هر آنچه هستی بیا

امیدواری بجز ز نام غفار ما

در دل شب خیز و ریز قطره اشکی زچشم

که دوست دارم کند گریه گنهکار ما

خواهم اگر بگذرم از همه عاصیان

کیست که چون و چرا کند ز کردار ما

وای بر آنکو نگشت نادم از عصیان خویش

بسوزدش تا ابد جحیم پر نار ما

اگرچه ای مستمند غرق گناهی بیا

دست توسل بزن به آل اطهار ما

بنابراین بایست دانست که مهمترین چیزی که بر بندگان گنهکار واجب و لازم است ، توبه کردن او از گناهانش می باشد. زیرا که توبه آدمی را از عذاب دنیا و آخرت رهایی می بخشد، و به لذتند جاودانی می رساند و ترك آن (توبه ) وی را در معرض عذاب الهی قرار می دهد زیرا که گنه کار هرگاه بی توبه بمیرد محتمل است که به عقوبات سختی دچار شود و بدیهی است که به حکم عقل دفع ضرر محتمل واجب است از این نظر گنه کاران باید به توبه مبادرت نمایند تا ضررهای محتمل را از خود دور سازند. و یکی از نعمتهای بسیار بزرگی را که خداوند به بشر عنایت فرموده نعمت توبه و قبولی آن است و می توان گفت که موضوع توبه و قبولی آن از سوی خداوند از نشانه های بزرگ ، رحمت و لطف وسیع الهی است . توبه به معنی ترك گناه و بازگشت به سوی خدا و بهترین و رساترین مرحله عذرخواهی در پیشگاه خداوند است . اگر این در بسته بود رستگاری برای کسی نبود زیرا سرشت بشر با آلودگی و خطاکاری و گناه پیوسته است به طوری که هر بشری به حسب اعمال جارحه و جانحه (قلب و اعضاء) خود را به انواع آلودگی مبتلا خواهد ساخت . و راغب در مفردات می گوید: عذرخواهی بر سه گونه است:

1عذر آورنده در مقام عذرخواهی می گوید: من فلان کار را انجام نداده ام.

2یا می گوید من به این علت و به آن جهت این کار را انجام دادم.

3یا می گوید این کار را انجام دادم ولی خطا کردم بد کردم و اینك پشیمانم . سومین عذر خواهی

همان توبه است.

سپس می گوید توبه در اسلام دارای چهار شرط است:

1 ترک گناه.

2 پشیمانی از گناه.

3 تصمیم بر عدم اعاده گناه.

4 تلافی و جبران گناه.

به عنوان مثال : توبه همچون بیرون آوردن لباس چرکین از بدن ، و پوشیدن لباس پاک و تمیزی به جای آن است و یا همچون شستشوی بدن آلوده و چرکین در حمام است و یا همانند جارو کردن و سپس فرش نمودن...

خلاصه بشری که بتواند خودش را از انواع خطا و گناه نگهدارد و پاکی فطرت نخستینش را حفظ کند کم یافت می شود مگر آن مقداری که خداوند او را حفظ فرموده باشد بنابراین این خدای حکیم و رحیم توبه را دوی دردهای معنوی و علاج امراض قلبی و پاک کننده انواع آلودگیها قرار داده تا انسان پس از گرفتاری به گناه به برکت توبه پاک شود و اهل نجات گردد.

خوشبخت کسی است که از این باب رحمت قدردانی کرده و از آن استفاده نماید و از این موهبت الهی سپاس گذاری کند. و بدبخت کسی است که این باب رحمت برایش فقط اتمام حجت شده باشد، یعنی روز قیامت در موقف حساب و پرسش از اعمال ، هرگاه در مقام عذرخواهی بگوید پرودگارا نادان و بی خبر بودم ، اسیر شهوت و غضب بودم گرفتار هوی و هوس بودم در مقاومت با وساوس شیطان عاجز بودم جواب تمام عذرهایم گفته می شود. مگر نه باب توبه را بر تو گشوده بودم آیا سخت گیری شده بود. آیا بالاتر از طاقت به تو تکلیفی کرده بودم آیا برای توبه شرایط سخت و بیرون از قدرتت قرار داده بودیم ...؟

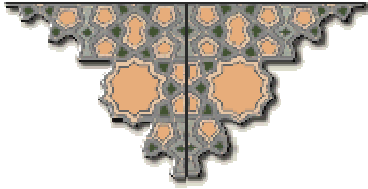
اکنون بقیه گفتارمان را در متن کتاب می آوریم که علاقمندان از آن استفاده اتم را بنمایند. در ضمن ما در کتاب به ساده نویسی داستانها اکتفا نموده ایم که تمام عموم مردم از آن استفاده نمایند و از خداوند متعال خواستارم که بازگشت و توبه واقعی را به من و همه گناه کاران عنایت فرماید.

شب اول ماه مبارك رمضان 1413

مطابق با 137211/22 /

تهران علی میر خلف زاده

## ( افضیلت توبه )



محبوب ترین کس در نزد خداوند متعال کسی است که از گناهانش توبه کننده باشد، چنانچه در قرآن می خوانیم:

إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ (1).

البتّه خداوند متعال توبه کنندگان (از گناه) را دوست دارد.

آقا خاتم الانبیاء (ص) فرمود: هیچ موجودی در پیشگاه حق تعالی محبوبتر از مرد و زن توبه کننده نیست (2)

و همچنین آن حضرت فرموده:

النَّائِبُ حَبِيبُ اللَّهِ توبه کننده از گناه محبوب خداست (3).

حضرت باقر (ع) فرمود:

اگر مردی در شب تاریک شتر با توشه اش را در سفر گم کند و سپس پیدا کند چقدر خوشحال می شود، همینطور است در ارتباط با انسانی که راه اصلی حق را گم کرده و گناه و معصیت خدا را انجام داده و حال توبه کرده خداوند متعال هم بیشتر از او نسبت به توبه کنندگان فرحناک و خورسند و خوشحال می شود (4).

و در جای دیگر می فرماید:

خداوند متعال به توبه بنده اش خوشحال تر است از مرد عقیمی که بعد دارای فرزند شود و از کسی که گمشده اش را پیدا کند و از تشنه ای که به آب می رسند (آنها چقدر خوشحال می شوند که به فرزند برسند یا گمشده اش را پیدا کرده، یا وقتی که به آب می رسد چه حالت فرحناکی دارد). خدا هم وقتی ببیند بنده اش توبه کرده از اینها بیشتر خوشحال می شود زیرا خدا بنده اش را خیلی دوست دارد (5).

شهادت آیه الله دستغیب رضوان الله تعالی علیه در کتاب استعاذه اش می گوید: پس از آنکه حضرت نوح علی نبینا و آله و علیه السلام نفرین کرد و همه کفار غرق شدند ملکی در پیش او ظاهر شد. شغل حضرت نوح (ع) کوزه گری بود کوزه هائی از گل درست می کرد و پس از خشک کردن می فروخت. ملک کوزه ها را یکی یکی از حضرت نوح (ع) می خرید و پیش چشمش آن را خرد می کرد و می شکست حضرت نوح (ع) ناراحت شد و به او اعتراض کرد که

این چه کاریست می کنی ؟ گفت به تو مربوط نیست من خریده ام و اختیارش را دارم.  
حضرت نوح (ع) فرمود: بله لکن من آن را ساخته ام ، مصنوع من است ، ملك گفت کوزه هائی ساخته ای ، نه اینکه خلق کرده ای ، اینک من که آن را می شکم تو ناراحت می شوی چطور نفرین کردی که این همه خلق خدا هلاک گردند در حالی که خدا بنده را خلق کرده و آنها را دوست دارد، پس از این قضیه ازیس گریه کرد نامش را نوح گذاشتند.  
غرض شفقت پروردگار است خالق ، مخلوق خودش را دوست می دارد، خدا به پیغمبرش عتاب می فرماید که چرا نفرین کردی این همه خلق هلاک شوند به خاطر اینکه خدا بنده اش را دوست دارد. و در قرآن آنها را می ترساند و سفارش می کند مبادا فریب شیطان را بخورید دنیا سرای فریب است شیطان دشمن است.  
این آیات و روایات حاکی از اینست که خداوند متعال انسانهایی را که گناه و معصیت کرده اند و از کار خود پشیمان شده اند و در خانه حق می آیند و توبه می کنند خوشحال می شود زیرا به انسان علاقه دارد و دوست ندارد بندگانیش به دوزخ سرازیر گردند.

اگر لطف تو نبود پرتو انداز

کجا فکر و کجا گنجینه راز؟

ز گنج راز در هر گنج سینه

نهاده خازن تو صد دفینه

ولی لطف تو گر نبود، به صد رنج

پشیزی کس نیابد ز آن همه گنج

چو در هر گنج ، صد گنجینه داری

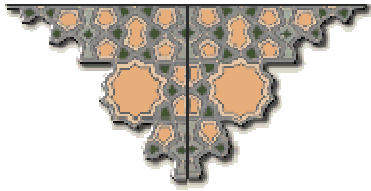
نمی خواهم که نومیدم گذاری

به راه این امید پیچ در پیچ

مرا لطف تو می باید دگر هیچ

( تبدیل گناه به حسنه )





به واسطه توبه ، انسان نه تنها تاریکی گناه را برطرف می کند، بلکه بجایش نور طاعت جایگزینش می شود و گناه مبدل به ثواب می گردد چنانچه حضرت حق جلّ جلاله در قرآن سوره فرقان آیه 70 فرموده:

الَا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا  
مگر آن کسانی که (از گناه) توبه کنند و ایمان (بخدا) آورند و عمل صالح بجا آورند پس خدا گناهان آنها (گناه کارانی را که توبه کرده اند) را مبدل به حسنات گرداند زیرا خداوند در حق بندگانش بسیار آمرزنده و مهربان است.

ای آنکه هرچه بنده بخواهد عطا کنی

هر درد بی دواى ضعيفان دواکنی

از لطف وجود و بخشش و از فضل و از کرم

مخلوق خویش را همه از خود رضا کنی

با رافت و زحمت بی منتهای خویش

بیگانه را به درگه خود آشنا کنی

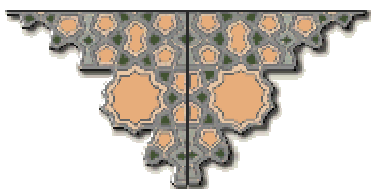
در حیرتم که من خجلم از گناه خویش

مولا توئی ، زبنده عاصی حیا کنی

عبد گریزی پای تواعم نادم آدمم

نبود روا که آمده را خود رها کنی

### ( 3 توبه کننده مورد دعای ملائکه )



کسی که توبه کند ملائکه و فرشتگان حامل عرش پروردگار عالم برای او طلب آمرزش و رحمت می کنند و از خداوند متعال خواستار دوری او (گناه کار توبه کننده) از آتش جهنم هستند چنانچه خداوند می فرماید:

الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيُؤْمِنُونَ بِهِ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَعِلْمًا فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ وَقِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ (6).

فرشتگانی که عرش با عظمت الهی را بر دوش گرفته و آنانکه پیرامون عرشند به تسبیح و حمد و ستایش حق مشغولند هم خود به خدا ایمان دارند و هم برای اهل ایمان از خدا آمرزش و مغفرت می طلبند و می گویند: ای پروردگاری که علم و رحمت بی منتهایت همه اهل عالم را فراگرفته است تو به لطف و کرم خویش گناه آنهایی را که توبه کرده اند و راه رضای تو را پیمودند ببخش و آنان را از عذاب دوزخ محفوظ دار.

رَبَّنَا وَأَدْخِلْهُمْ جَنَّاتٍ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدْتَهُمْ وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ .

پروردگارا تو آنها (توبه کنندگان) را در بهشت عدقی که وعده فرمودی با پدران و مادران صالح و همسران و فرزندانشان و اصل گردان که همانا تویی خدای با حکمت و اقتدار.

خدایا، ای پناه بی پناهان

تو ای ستار و غفار گناهان

کریمی ، دستگیری ، بی نیازی

رحیمی ، کارسازی ، دلنوازی

منم آن بنده محتاج و خسته

کنار خوان احسانت نشسته

تویی ، تنها تو، یا رب یاور من

ز جان و دل بود این باور من

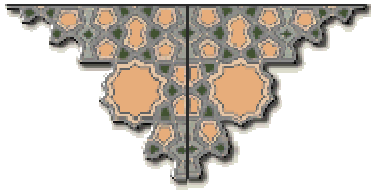
اگر لطف تو گیرد زیر بالم

شوم آزاد از غم در دو عالم

خدایا بگذر از این بنده بد

به حق احمد و آل محمد (ص)

( 4توبه کننده بهشتی است )



کسانیکه توبه کنند و از گناهان گذشته خود استغفار و طلب  
 آمرزش نمایند خداوند متعال بعد از این عالم آنها را در بهشت  
 قرار میدهد که تا ابد در آنجا باشند چنانچه می خوانیم:

وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ # فَاسْتَغْفَرُوا

لذُنُوبِهِمْ وَمَنْ يَغْفِرِ الدُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ وَلَمْ يُصِرُّوا عَلَىٰ مَا فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ أُولَٰئِكَ جِزَاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِّن رَّبِّهِمْ  
 وَ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَ نِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ (7).

از نشانه های افراد نیک و خوب و شایسته اینستکه هرگاه کار ناشایسته ای یا گناهی از آنها سر  
 زند یا ظلمی بنفس خویش کنند خدا را بیاد آرند، و از گناه خود به درگاه خدا توبه و استغفار کنند#  
 (و می دانند) جز خدا هیچکس نمی تواند گناه خلق را ببامرزد و آنها هیچگاه اصرار در کار زشت  
 نمی کنند چون بزشتی معصیت آگاهند و آنها جزایشان آمرزش است از طرف پروردگارشان و  
 بهشت و باغها و بوستانهایی است که از زیر عمارت آنها جوی ها جاریست در حالیکه همیشه و  
 جاوید در آنجا خواهند بود و چه خوبست جزای کسانیکه برای خدا کار کنند.

ای کرمتم همنفس بی کسان

جز تو کسی نیست ، کس بی کسان

بی کسم و، هم نفس من توئی

رو به که آرم ؟ که کس من توئی

کون و مکان ، مظهر نور تواند

جمله جهان ، محض حضور تواند

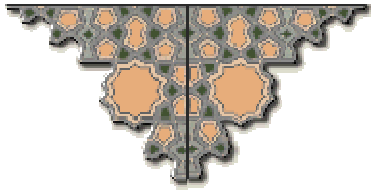
در دل هر ذره بود، سیر تو

نیست درین پرده کسی ، غیر تو

جز تو کسی نیست ، به بالا و پست

ما همه هیچیم و، توئی هر چه هست

( کتوبه سبب طول عمر و زیادی مال )



توبه سبب طول عمر و وسعت در زندگی و رفع گرفتاریهای عیسی و رفاهیت در امور است چنانچه در قرآن کریم می خوانیم :

وَ أَنْ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ يُمَتِّعْكُمْ مَتَاعًا حَسَنًا (8).

و طلب آمرزش کنید از پروردگار خودتان پس به سوی او رجوع کنید که اگر به سوی خدا توبه کردید با شما برخورد بسیار خوب و شایسته و نیکی تا آخر عمرهائیکه برای شما مقدر شده است خواهد شد.

حضرت صادق آل محمد (ص) فرمود:

مَنْ يَمُوتُ بِالذُّنُوبِ أَكْثَرَ مِمَّنْ يَمُوتُ بِالْأَجَالِ (9).

کسانیکه به سبب گناهان عمرشان کوتاه شده و می میرند، بیشترند از کسانیکه با اجل مقدرشان می میرند یعنی کسانیکه اهل گناه باشند عمرشان کوتاه است.

خلاصه چنانچه گناه عمر را کوتاه می کند توبه عمر را دراز و طولانی می نماید، چنانچه خداوند می فرماید:

فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا يُرْسِلُ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا (10).

و گفتیم طلب آمرزش کنید و توبه نمائید از پروردگارتان ، بدرستیکه او بسیار آمرزنده است از آسمان برای شما ابرهای زیادی که بارنده باران هستند پی درپی ریزنده می فرستد و شما را به مالها و پسرهای یاری میدهند یعنی اموال و اولادتان را زیاد میگرداند.

یا رب من از کردار خود هستم پشیمان هر نفس

چون مرغ بی بال و پری هستم پریشان در قفس

از اشک توبه شستشو هر دم دهم روی سیاه

خواهم ز تو یا رب مددبخشی گناه بی پناه

یا رب تو ستارالعیوب یا رب تو غفار الذنوب

یارب تو عالم القلوب یارب تو کشف الکروب

من روسیاهم روسیاه تو خالقی پشت و پناه

من عاصی از جرم و گناه دارم امید از تو اله

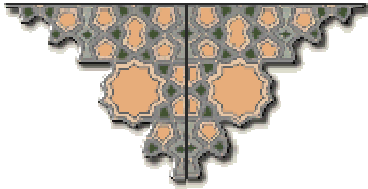
بخشی ز لطف ای خدا چشم من است بر درگهت

گیری اگر با عدل خود من زره خاکی کمترت

عمرم به عصیان شد تباه ، پشتم خم از بار گناه

آلوده هستم رو سیاه دستم بیگر و ده پناه

### ( 6 خدا توبه را قبول می کند )



بازگشت به سوی حق تعالی و توبه از گناهان در هر وقت که باشد می کند مورد قبول حضرتش است و بشارت خداوند یکتاست ، چنانچه در قرآن می خوانیم:

وَ هُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَعْفُو عَنِ السَّيِّئَاتِ (11).

و خداوند متعال آنکسی است که توبه بندگان را می پذیرد و از گناهان و کارهای زشت و ناپسند در می گذرد.

در کتاب اصول کافی باب العجب حدیث 8، حدیث جالبی نقل کرده که حضرت صادق آل محمد (ص) فرمود: خداوند متعال به حضرت داود علی نبینا و آله و علیه السلام وحی فرمود: ای داود گناهکاران و معصیت کاران و بزه کاران رامزده بده و دل آنها را شادکن و به آنها خبر خوشی بده ، ولی اهل ایمان و صدیقان و نیکوکاران را از قهر من بترسان و به آنها آتش جهنم را یادآوری کن و آنها را بیم ده حضرت (ع) فرمود: خدایا چطوری به گناهکاران مژده و به خوبان ترس و بیم ده؟! خطاب رسید: به گناهکاران مژده بده که من توبه های آنها را قبول می کنم و از گناه آنها می گذرم و خوبان را بترسان به خاطر اینکه مبادا به کردار و اعمال و رفتار خوب خود عجب ، ریا کنند و خودبین شوند زیرا هیچ بنده ای را من پای حساب نکشم جز آنکه هلاک شود.

ای آنکه ز عاصیان کنی توبه قبول

سازی همه رابه رحمت خود مشمول

امید دهد توبوا الی الله به ما

هرکس که کند توبه نمائی مقبول

زیرا که بود امر به توبه دائم

پس توبه شکن برت نباشد مسئول

در وقت گناه گر نگیری دستم

توبه شکنم باز شوم خوار و ملول

در هر گنهی حال ندامت دارم

جز خجالت و توبه من ندارم محصول

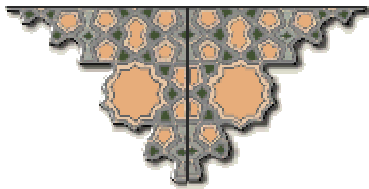
پس دست مرا بگیر هنگام گناه

تا آنکه به توبه ام نمایم معمول

گر توبه شکسته ام خدایا بی حد

یا ربّ بپذیر توبه ام را به رسول

### ( 7دعای توبه کننده مستجاب )



توبه انسان سبب استجاب دعا می شود یعنی اگر گناه کاری توبه کرد و از اعمال و رفتار و کردار بد سابق خود استغفار و توبه نمود، دعایش مستجاب می شود، چنانچه در قرآن می خوانیم:

وَيَسْتَجِيبُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَيَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ (12) . ...

و پروردگار متعال آن خدایست که توبه بندگان را می پذیرد، و گناهانشان را می بخشد و هر چه که کنید میداند و دعای آنان که (توبه کرده اند) و به خدا ایمان آوردند و نیکوکار شوند مستجاب میگردد و از فضل و کرم خود بر ثواب آنها می افزاید، و در قرآن تلاوت می کنیم:

وَ إِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ (13) .

و هر گاه و هر وقت بندگانم از من سؤال کنند بدانند که من به آنها نزدیک هستم و هر کس مرا بخواند و یا صدا بزند، جوابش را می دهم دعایش را مستجاب می کنم و ندایش را به اجابت رسانم

( در صورتیکه دعوت مرا بپذیرند و به من ایمان آورند) تا راه هدایت پیشه گیرند.

الهی منم بنده روسیاه

که پا تا سرم گشته غرق گناه

به دربار تو آمدم عذر خواه

به جز درگه تو ندارم پناه

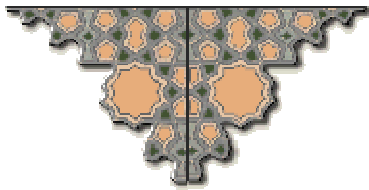
آنقدر کوبم در این خانه را

تا که بینم لطف صاحبخانه را

گفت پیغمبر اگر کوبی دری

عاقبت زاندر برون آید سری

### ( 8توبه پاک کننده گناهان )



توبه مانند تاید و پودر پاک کننده و دستگاہ لباسشویی و چرك برطرف کننده است که هر قدر گناه کرده و این قلب و دل چرك و سیاهی گناه گرفته باشد دستگاہ توبه با پودرهای پاک کننده اشک و تضرع و استغفار آن را پاک و نظیف و تمیز می کند

چنانچه در قرآن می خوانیم:

قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ (14).

ای پیغمبر ما به بنده های گناه کار ما بگو که خداوند متعال می فرماید: ای بندگان من که بر نفس خود در گناه اسراف و در ستم و ظلم به نفس خود زیاده روی کرده اید (توبه کنید) و از رحمت خدا نا امید نشوید زیرا که (اگر توبه کردید) خدا هم تمام گناهان و معصیت های شما را می آمرزد و او بسیار بخشنده و مهربان است.

تعبیراتی که در این آیه آمده مانند، بندگان من ، نا امید نشوید، رحمت خدا، غفران تمام گناهان ، غفور و رحیم بودن خدا، همه حکایت از وسعت دامنه استغفار و قبولی توبه و گستردگی رحمت مطلق الهی میکند، بخصوص تعبیر به عبادی (بنندگان من) و نسبت بندگان به ذات پاک حق ،

بیانگر آنستکه همه از خوب و بد بندگان خدا هستند و خداوند به آنها آنچنان مهربان است که آنها را بندگان خودش خوانده است بنا بر این چشم انداز امید به آمرزش بسیار وسیع و گسترده است. آقا حضرت امام رضا (ع) از بعضی از اصحاب و یاران خود شنیدند که می گفتند خدا لعنت کند کسی را که با آقا علی (ع) جنگیدند.

حضرت فرمود: بگوئید مگر کسیکه توبه کرد و اصلاح نمود حال خود را.

سپس فرمود: گناه کسی که علی (ع) را یاری نکرد و پیشمان هم نشد بزرگتر است از گناه کسی که با آقا علی (ع) جنگید و پیشمان شد و توبه و انابه نمود (15).

از این حدیث فهمیده می شود که اعظم گناهان یعنی جنگ با امام و وصی پیغمبر است ، هم به توبه قابل بخشش است یعنی اگر آنها هم توبه کردند خدا از سر تقصیر آنها می گذرد.

کسی روز محشر نگردد خجل

که شبها بدرگه برد سوز دل

اگر هوشمندی ز داور بخواه

شب توبه تقصیر روز گناه

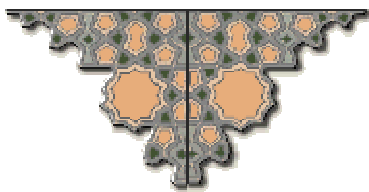
اگر بنده ای دست حاجت برآر

و گر شرمساری آب حسرت ببار

نیامد بدین در کسی عذر خواه

که سیل ندامت نشستش گناه

### ( 9 گز توبه شکستی باز آی )



اگر شخصی توبه کرد ولی باز شیطان و یا هوای نفس بر او غلبه کرد و او فریب خورد و گناهی را مرتکب شد و آن عهدی را که با خدا بسته بود شکست توبه سابقش باطل نمی شود بلکه واجبست بر او از گناه تازه اش توبه کند و از خدا طلب آمرزش

نماید و از رحمت بی پایان حق نباید ماعیوس شود نگوید حالا من دیگر بار گناه کردم خدا مرا نمی بخشد، خیر، یاعس و نا اعمیدی خود از گناهان کبیره است و خدا هم غفار است و از گناه



هان می گذرد.

محمد بن مسلم از حضرت باقر (ع) روایت کرده که حضرت فرمود:

ای محمد بن مسلم گناهان بنده مؤمن که از آن توبه کرده آمرزیده شده است و باید برای آینده ، پس از توبه و آمرزش کار نیک و خوب و پسندیده ای انجام دهد به خدا این فضیلت نیست مگر برای آنها که ایمان دارند.

من گفتم اگر پس از توبه و استغفار از گناهان ، باز گناه کرد و باز توبه نمود آنوقت چه باید کرد آیا قبول است یا نه ؟

حضرت فرمود: ای محمد بن مسلم تو گمان میکنی که بنده مؤمن از گناه خود پشیمان گردد و از آن آمرزش خواهد و توبه کند خدا توبه اش را نمی پذیرد؟!

گفتم : کسی که چند بار اینکار را کرده است ، یعنی گناه می کند و بعد از خدا طلب آمرزش می خواهد، آیا بخشیده می شود؟!

حضرت فرمود: آنچه مؤمن با آمرزش خواهی و توبه بازگردد خدا هم به آمرزش او بر می گردد. و براستی که خداوند زیاد آمرزنده و مهربانست توبه را میپذیرد و از بدکرداری ها میگذرد. مبدا تو مؤمنین را از رحمت خدا نومید سازی (16).

جوانی در بنی اسرائیل بود که بیست سال خدا را عبادت و طاعت کرده ، بیست سال سر تعظیم و ادب در برابر حق فرود می آورد تا اینکه همنشین های بد، هوای نفس ، شیطان او را فریب داد و به گناه آلوده شد و بیست سال در معصیت بسر می برد، روزی در آینه نگاه کرد دید موهایش سفید شده خیلی ناراحت شد، بدش آمد و از کرده خود پشیمان شد، گفت خدایا بیست سال بندگی و عبادت کردم و حال بیست سال است که نفهمیدم به گناه افتادم آیا اگر برگردم بسوی تو و توبه کنم آیا مرا قبول می کنی ؟ صدائی شنید که یکی می گفت :

**أَحْبَبْنَا فَأَحْبَبْنَاكَ، تَرَكْنَا، فَتَرَكْنَاكَ، وَعَصَيْتَنَا، فَأَمَهَلْنَاكَ وَإِنْ رَجَعْتَ إِلَيْنَا قَبْلَنَاكَ .**

یعنی ما را دوست داشتی پس ما هم ترا دوست داشتیم ، و ما را ترك کردی پس ما هم تو را ترك کردیم ، معصیت ما کردی تو را مهلت دادیم پس اگر برگردی بطرف ما تو را قبول می کنیم (17).

از این مرحمتها از خدا نسبت به تمام امم بوده و در این امت هزار برابر است.

بازآ، بازآ، هر آنچه هستی باز آی

گر کافر و گبر و بت پرستی باز آی

این درگه ما در گه نومیدی نیست

### صدبار اگر توبه شکستی بازای

در هر حالتی شخص باید امیدش به خدا باشد. حضرت لقمان به فرزندش وصیت فرمود: ای فرزندم ، اگر گناه جن و انس را داشته باشی ، چنان امیدوار به خدا باش که تو را رحم می کند و اگر عبادت ثقلین را هم داشته باشی بترس از اینکه مبادا تو را عذاب کنند، یعنی به عبادت خودت ننازی که عجب تو را بگیرد.

ابوبصیر می گوید: به حضرت صادق (ع) عرض کردم : آقا! معنی توبه نصوح چیست که خداوند به آن امر فرموده است ؟

حضرت فرمود: آن توبه از گناهی است که انسان هرگز به آن باز نگردد.

گفتم : آقا جان ! کدامیک از ماست که به گناه باز نمی گردد؟!

حضرت فرمود: ای ابامحمد به درستی که خدا بندگانی را دوست دارد که بعد از فریب خوردن زیاد، توبه زیاد کند.

در حقایق الاسر دارد، حضرت رسول خدا (ص) فرمود:

اگر آنقدر گناه کردید که تا آسمان برسد و بعد پشیمان شوید و توبه کنید هرآینه خدا قبول می کند توبه شما را.

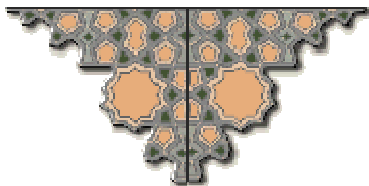
بار الٰها بارها بر گشته ام

توبه ها و عذرها بشکسته ام

کرده ام آنها، که از من می سزید

تا چنین سیل سیاهی در رسید

### ( 10 باب توبه تا دم آخر )



باب توبه تا آخرین نفس انسان باز است چنانچه حضرت باقر(ع) فرمود :حضرت آدم (ع) فرمود پروردگا را شیطان را بر من چیره ساختی و چون خون بر من روانش کردی ، پس برای من هم چیزی مقرر فرما، خطاب شده ای آدم برای تو مقرر کردم که

هر کدام از فرزندان تو قصد گناهی کند بر او نوشته نشود و اگر هم گناهی کرد فقط همان يك گناه را بپایش بنویسند و هرگاه قصد ثوابی کند برایش يك حسنه نوشته شود و اگر آن حسنه را انجام داد برایش ده حسنه مسطور گردد.

حضرت آدم (ع) عرضکرد: پروردگارا برایم بیفزا، خطاب شد برای تو مقرر کردم که هر کدام از بنی آدم گناهی کند و سپس پشیمان گردد و طلب آمرزش کند او را می آمرزم.

حضرت آدم (ع) فرمود: پروردگارا برایم بیفزا، خطاب شد: برای آنها توبه را مقرر داشتم تا آن وقتی که نفسشان تا به گلوگاه شان برسد.

حضرت آدم (ع) فرمود: پروردگارا برای من همین بس است.

در کتاب اصول کافی باب توبه حدیثی جالب و زیبا نقل کرده که حضرت رسول الله (ص) فرمود:

هر کس يك سال پیش از مرگش توبه کند، خدا توبه اش را می پذیرد، سپس فرمود: نه ، یکسال زیاد است ، هر کس يك ماه پیش از مرگش توبه کند خدا توبه اش را می پذیرد، سپس فرمود: نه ، يك ماه زیاد است ، هر يك هفته پیش از مرگش توبه کند، خدا توبه اش را می پذیرد، سپس فرمود: نه ، يك هفته زیاد است هر کس يك روز پیش از مرگش توبه کند، خدا توبه اش را می پذیرد، سپس فرمود: نه يك روز زیاد است هر کس پیش از دیدار آخرت و ملك الموت توبه کند خدا توبه اش را می پذیرد.

علامه مجلسی رضوان الله تعالی علیه در این حدیث احتمال داده که بیان مراتب توبه از نظر قبولی و کمال آن باشد زیرا توبه کامله تیرگیهای گناه را از قلب و دل پاک می کند، و باید بعد از توبه و بعد از برطرف کردن سیاهی قلب ، در تدارك صحت و ترمیم و اصلاح آن کوشش نماید و آئینه قلب و دل را با انواع پودرها و مایعهای سفید کننده پاک کننده تضرع و حسنات روشن و سفید سازد غالبا در کمتر از يك سال حاصل نمی شود و اگر یکسال نشد پس لااقل يك ماه و اگر آن هم نشد، لااقل يك هفته.

انسان مانند آهوئیست که هنوز صیاد به او تیری نزده و امید چندانی هم به گرفتن او ندارد اما همینکه تیری به او زد و او را زخمی کرد امیدوار به گرفتن او می شود و پیوسته همراهش می رود تا او را بگیرد، انسان هم تا وقتی که گناه نکرده شیطان همچنان امیدی به گمراه کردن او ندارد، اما اگر يك گناه کرد و توبه نکرد شیطان امیدوار می شود و متصل همراه شخص می آید تا او را فریب دهد و به معصیت بیندازد و او را از رحمت خدا ماعبوس کند و جری در معصیت نماید ولی

انسان هر قدر گناه کار باشد نباید از رحمت حق مایوس شود حتی در دم مرگ . اما نه اینکه گناه کند و بگوید حالا وقت هست ، یکی اینکه ما نمی دانیم کی می میریم جوان یا پیر ، کوچک یا بزرگ ، چه وقت می میریم چه ساعتی و در چه حالی می میریم پس باید زود دست به کار شویم ، تا هنوز مرگ ما را در بر نگرفته . شیخ سعدی می فرماید:

کنون باید ای خفته بیدار بود

چو مرگ اندر آرد زخوفت چه سود

کنونت که چشم است اشکی بیار

زبان در دهان است عذری بیار

نه پیوسته باشد روان در بدن

نه همواره گردد زبان در دهن

کنون بایدت عذر تقصیر گفت

نه چون نفس ناطق ز گفتن بخت

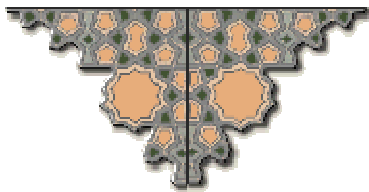
غنیمت شمر این گرمی نفس

که بيمرغ قیمت ندارد قفس

مکن عمر ضایع به افسوس و حیف

که فرصت عزیز است و الوقت ضیف

## ( 11 حقیقت توبه )



حقیقت توبه همان پشیمانی از گناه است ؛ به خاطر زشتی آن معصیت در نزد خداوند متعال ، زیرا خلاف رضای او را انجام داده آقا علی ( ع ) می فرماید نگاه به کوچکی گناه نکن نگاه کن ببین چه خدای بزرگی را معصیت کردی . مثل غلامی که کاری را بر خلاف رضای مولایش انجام دهد و غافل باشد از اینکه مولایش دارد او را می ببند ، چون فهمیده که او را می دیده قطعا سخت از کردار خود پشیمان می شود . و همانند تاجری که معامله

ای بکند و در آن سرمایه خود را از دست بدهد و مقدار زیادی بدهکار گردد، چقدر از آن معامله پشیمان می شود خصوصا اگر دوست دانائی قبلا او را از آن معامله نهی کرده باشد و نیز مانند کسی که دکتر و طبیب او را از خطر خوردن غذائی با خبر کرده باشد و بعد از خوردن و گرفتار شدن از کار خود چقدر پشیمان خواهد بود.

قطعا هرچه ایمان به خدا و روز جزا و تصدیق خبرهای قرآن و پیغمبر و امام در انسان بیشتر باشد پشیمانی از گناه کرده شده بیشتر و آتش درونی آن سخت تر خواهد بود، پس حقیقت توبه آن است که اگر کسی گناهی کرد بعد پشیمان شد و توبه کرد همان کافیهست ، چنانچه پیغمبر اکرم (ص) فرمود:

الَّذَامَةُ تَوْبَةَ پشیمانی از گناه خود توبه است (18).

در کافی دارد آقا امام باقر (ع) فرمود:

كَفَى بِالذَّامِ تَوْبَةً در توبه پشیمانی کفایت است.

آقا امام صادق (ع) فرمود:

مَا مِنْ عَبْدٍ أَذْنَبَ ذَنْبًا فَندَمَ عَلَيْهِ إِلَّا غَفَرَ اللَّهُ لَهُ قَبْلَ أَنْ يَسْتَعْفِرَ

نیست بنده ای که گناهی کند سپس پشیمان گردد مگر اینکه خداوند او را می آمرزد پیش از آنکه او از خداوند متعال طلب آمرزش کند.

بله حقیقت توبه همان حسرت و پشیمانی قلبی و به درد آمدن دل است از گناهی که کرده و هر اندازه اندوه دل بیشتر باشد توبه اش به قبول نزدیکتر است و آن هم تابع بزرگ دانستن گناه است . زیرا گناه را هرچه بزرگتر ببیند بر پشیمانیش افزوده می شود مانند کسی که در اثر سامحه ، زندگی و سرمایه اش آتش بگیرد بدیهی است هرچه دارائیش در خطر سوختن بیشتر باشد اندوه و غمش بر سامحه و سهل انگاریش زیادتر خواهد بود خصوصا اگر آتشی باشد که خاموش کردنش دشوار باشد و اگر خودش را هم در خطر سوختن ببیند بطوری که راه فرار هم نداشته باشد و فریادرسی هم نیاید حالش معلوم است . چنین شخص گنه کاری باید بداند که آتش برای خود افروخته که از آن فرار نتوان کرد و هیچ آفریده ای هم خاموشش نتوان کرد زیرا آتشی است که از قهر و غضب خداوند قهار پیدا شده که حضرت امیرالمؤمنین (ع) (در دعای کمیل می فرماید: این عقوبتهائیس که آسمانها و زمین در برابرش نمی توانند پایداری کنند و سوزش آن هم مانند سوزش آتش دنیا نیست.

از رسول خدا (ص) روایت شده که هرگاه يك نفر را از دوزخ بیرون آورند و در تنور آتش دنیا

بیفکنند خواب راحتی می کند.

فریاد از آتشی که تنور آتشین دنیوی نسبت به آن آسایشگاه است . آیات قرآن در بیان شدت و سختی قهر خداوند بسیار است و خلاصه شخص گنه کار باید سخت پشیمان و پریشان باشد و نالان و گریان بسوزد و بگدازد و تا پاک شدن خود را یقین نکند آرام و قرار نگیرد و آن یقین هم پیدا نمی شود مگر هنگام مرگ که ملائکه رحمت او را بشارت دهند . و عجب آنجاست که همان سوز و گداز و ناله و فریادش خاموش کننده آتشتها و پاک کننده چرکها و روشن کننده تاریکیهای گناهانش می شود به طوریکه حالش مانند پیش از گناهش می شود چنانچه رسول الله (ص) فرمود: توبه کننده از گناه مثل کسی است که اصلا گناه نکرده **التَّائِبُ مِنَ الذَّنْبِ كَمَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ** بلکه گاهی بهتر از پیش می شود، یعنی در اثر ادامه آن سوزش دل و سعی در اصلاح حال چنان به پروردگارش نزدیک می شود که محبوب او می گردد **انَّ اللّٰهَ يَحِبُّ التَّوَّابِينَ** .

از این جاست که امام سجاد (ع) می فرماید:

خدایا توفیق توبه ای بده که مرا به مقام محبت تو رساند . **و اوجب لی توبه توجب لی محبتک (19)**

و مرا به درجه توبه به سوی خودت برسان و در دعای ابوحمزه ثمالی : **و انقلمنی الی درجه التوبه الیک** .

اثر توبه در از بین بردن گناه باعتبار کمی و زیادی ندامت است باید در زیاد شدن آن کوشید و بهترین وسیله برای زیادی آن تدبیر در آیات و احادیث و داستانهای افرادی که توبه کرده اند.

**تَوْنِي رَبِّ وَ پناه بی پناهان**

**منم آن بنده سرگرد حیران**

**به غفلت رفت عمر نازنینم**

**کنون با ضعف و با پیری قرینم**

**زخواب غفلتم بیدار گشتم**

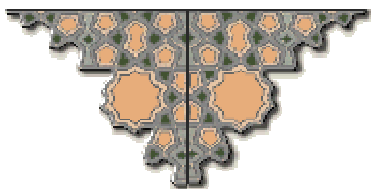
**ز اعمال نکوتخمی نکشتم**

**به لذتهای نفسم ره سپردم**

**زطاعات تو لذتها نبردم**

**تن از بارگنه ویرانه گشته**

( 12 سرزنش از تاخیر توبه )



خداوند متعال در هر لحظه انسانها را امر به توبه میکند و فرمان (توبوا) توبه کنید (فعل امر است) او را موظف به تعجیل در توبه کردن می نماید، بنابر این تاخیر آن، تاخیر در انجام فرمان الهی است. و چنین کسی در هر لحظه به عنوان نافرمان

و ترك كننده فرمان حق به حساب می آید.

امام جواد (ع) فرمود:

تَاخِيرُ التَّوْبَةِ اِعْتِرَارٌ وَطُولُ النَّسْوِيفِ حَسْرَةٌ (20).

تاخیر توبه يك نوع حیرانی و سرگردانی و طول دادن و به آینده موکول کردن (توبه) باعث حسرت و ندامت است.

و همچنین آقا امیرالمؤمنین (ع) می فرماید: از کسانی مباش که بدون عمل، امید سعادت آخرت را دارند و توبه را با آرزوهای دراز به تاخیر می اندازند و نیز فرمود: آنکس که در توبه کردن سهل انگاری کند و به آینده موکول نماید دین ندارد.

لَا دِينَ لِمُسَوِّفٍ بِتَوْبَتِهِ (21)

و همچنین آقا امام باقر (ع) می فرماید: از تاخیر انداختن توبه بپرهیز، زیرا تاخیر انداختن توبه همچون دریائی است که در مانده در آن غرق می گردد (22).

باید توجه داشت که توبه هنگام نشانه های عذاب و مرگ مورد قبول نیست چنانچه ایمان و توبه فرعون هنگام غرق شدن پذیرفته نشد که در آیه 18 سوره نساء به این مطلب تصریح شده است. و از آیات 50 و 51 سوره یونس استفاده می شود که به هنگام نزول عذاب درهای توبه بسته می شود چرا که توبه در چنین حالی شبیه توبه اجباری و اضطراری است و چنین توبه ای ارزش ندارد.

محمد همدانی می گوید: از حضرت رضا (ع) پرسیدم چرا خداوند متعال فرعون را غرق کرد با اینکه ایمان آورد و به توحید اعتراف کرد. حضرت فرمود: به خاطر اینکه فرعون هنگام دیدن

عذاب ایمان آورد و ایمان در این هنگام پذیرفته نیست (23).

پس تا زود است انسان از گذشته هایش توبه کند قبل از نشانه های عذاب و مرگهای ناگهانی که در دنیای حاضر می باشد.

خداوندا بده توفیق طاعت

نما دورم هم از عصیان و غفلت

بده قوت نمایم خدمت تو

بکوشم در رضا و طاعت تو

در آیم در میان پیشتازان

شتابم در رضایت از دل و جان

بیابم شوق قربت عاشقانه

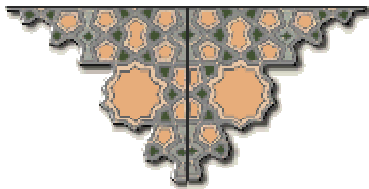
شوم نزدیک ، از تو مخلصانه

شوم از جمله شب زنده داران

درآیم در جوارت با محبان

قبل

( 13 توبه فوری واجب )



توبه از گناهان چه کبیره و چه صغیره به اتفاق جمیع علماء و به حکم عقل واجب و فوری است ، چنانچه محقق طبرسی در تجرید الکلام و علامه حلی در شرح آن فرموده اند که به توبه فوری ضرر دفع می شود و دفع ضرر هم عقلاً واجب است پس

توبه به حکم عقل واجبست و در قرآن سوره نور آیه سی و یک می فرماید: توبه کنید، و همه شما بسوی خداوند رجوع کنید، باشد که رستگار شوید و نیز در آیه هشت سوره تحریم می فرماید: ای



کسانی که به خدا ایمان آورده اید توبه کنید و به خدا رجوع نمائید، توبه خالص (فقط برای رضای خدا) امید است پروردگار شما، گناهانتان را تلافی فرماید.

مرحوم شیخ بهائی رضوان الله تعالی علیه در شرح اربعین فرموده شکی در وجوب فوری توبه نیست ، زیرا گناهان مانند سمهایی هستند که به بدن انسان ضرر می رسانند و همچنانکه خورنده سم واجب است در معالجه عجله و شتاب کند تا به هلاکت نرسد و از بین نرود، شخص گنه کار هم همینطور است واجب است بر او که هرچه زودتر گناه را ترك کند و سریع توبه نماید تا دینش ضایع نگردد و گنه کاری که در توبه مسامحه کند و به وقت دیگر تاخیر اندازد بین دو خطر بزرگ خود را قرار داده است که اگر از یکی سالم بماند به دیگری مبتلا خواهد شد:

300 : رسیدن مرگهای ناگهانی به طوری که از خواب غفلت بیدار نشود مگر مرگ خود را ناگهان ببیند چنانچه قرآن مجید در سوره اعراف آیه نود و پنج می فرماید: آیا در امانند اهل قریه ها که مرگ ایشان را بگیرد در حالی که خوابیده اند. که در آن حال باب توبه مسدود و یکساعت مهلت می خواهد ولی اجابت نمی شود. چنانچه در سوره منافقون آیه 10 و 11 می فرماید:

انفاق کنید از دارائی خود پیش از اینکه مرگ یکی از شما برسد بگوید پرودگارا مرگ مرا به تاخیر انداز به مدت کمی تا تدارك گذشته کنم و هیچگاه خداوند مرگ کسی را هنگام رسیدنش به تاخیر نخواهد انداخت .

در تفسیر این آیه شریفه گفته شده که شخص محتضر به ملك الموت می گوید يك روز مرا مهلت بده تا از گناهان خود توبه کنم و برای سفر آخرتم توشه ای تدارك کنم می گوید روزهای عمرت به سر آمد، گوید يك ساعت مرا مهلت بده می گوید ساعتهای عمرت تمام شد پس باب توبه بر او بسته می شود و روح از بدنش خارج می گردد با هزاران حسرت و ندامت بر عمر گذشته اش و گاهی می شود که در آن حال اصل ایمان هم به خطر می افتد.

دوم : آنکه بواسطه پاک نکردن آلودگی خود از گناه (بوسیله توبه )، تاریکی و تیرگی گناهان بر دل زیاد می شود تا به حدی چرك و طبع می رسد که دیگر قابل پاک شدن نیست زیرا هر گناهی که شخص می کند ظلمتی در دلش پیدا می شود مانند نفسی که به آینه دمیده می شود، چطور زلال بودنش را از دست می دهد و تیره و تار می شود.

هرگاه ظلمت گناهان بر قلب زیاد شد دین (چرك ) می شود و کم کم بر اثر ماندن چرك جرم می گیرد و چرکها زیاد می گردد و طبع می شود، یعنی مهر بر او زده می شود و بسته می گردد و بطوری که هیچ حقی را دیگر نمی فهمد و نمی پذیرد؛ بر اثر زیاد شدن زنگ و جرم دیگر قابلیت

صیقلی شدن نخواهد بود.

گر آئینه از آه گردد سیاه

شود روشن آئینه دل ز آه

بترس از گناهان خویش ای نفس

که روز قیامت نترسی ز کس

بله چنین قلبی در روایت قلب منکوس و قلب اسود نامیده شده است آقا حضرت باقر (ع) می فرماید هیچ چیز برای قلب زیانبخش تر از گناه نیست ، هر وقت قلب در ظلمت گناهی واقع بشود آن ظلمت با اوست تا تاریکی تمام قلبش را می گیرد تا اینکه بالایش پائین می شود یعنی این قلب وارانہ و از حق منحرف می گردد.

در روایت دیگر می فرماید:

**لَمْ يَرْجِ صَاحِبُهُ إِلَى خَيْرٍ ابداً .** صاحبش دیگر به هیچ خیری بر نمی گردد و این دلیل بر آن است که صاحب چنین قلبی از گناهان خود دست بردار نیست و از آن توبه نمی کند اگر به زبانش بگوید توبه کردم حرفیست که به زبانش جاری شده و دلش با آن همراه نیست و حقیقتی در کار نیست و اثری برای آن نخواهد بود، چنانچه اگر شخصی به زبان بگوید لباسم را شستم هیچگاه با این حرف لباسش پاک نمی گردد و گاهی چنین شخص به قدری در امر دین بی مبالا می شود که اصل ایمانش در خطر و بالاخره عاقبت به شر می گردد.

طریقی بدست آور صلحی بجوی

شفیعی بر انگیز و عذری بگوی

به يك لحظه صورت نبیند امان

چو پیمانہ پرشد به دور زمان

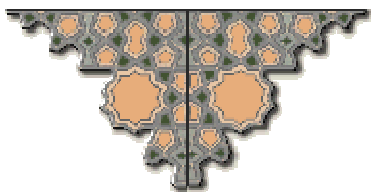
فراشو چو بینی در صلح باز

که ناگه در توبه گردد فراز

برو گرد ذلت زدامن بشوی

که ناگه زبالا ببندند جوی

## ( 14 توبه نصوح در قرآن )



آقا امام صادق (ع) در تفسیر، واژه نصوح را چنین فرموده:

هُوَ الذَّنْبُ الَّذِي لَا يَعُودُ فِيهِ أَبَدًا .

آن گناهی است که بنده هرگز به آن باز نگردد (24).

آقا امام هادی (ع) در معنی نصوح فرمود:

أَنْ يَكُونَ الْبَاطِنَ كَالظَّاهِرِ وَ أَفْضَلَ مِنْ ذَلِكَ .

توبه نصوح آن توبه ایست که باطن انسان مانند ظاهر و بهتر از ظاهر باشد (25).

رسول خدا (ص) در معنی نصوح فرمود:

أَنْ يَتُوبَ التَّائِبُ ثُمَّ لَا يَرْجِعُ فِي ذَنْبٍ كَمَا لَا يَعُودُ اللَّبَنُ إِلَى الضَّرْعِ .

توبه کننده هرگز به گناه باز نمی گردد چنانچه شیر به پستان باز نمی گردد (26).

مرحوم علامه مجلسی رضوان الله تعالی علیه در شرح کافی در معنی توبه نصوح چند وجه از مفسرین نقل نموده.

1 توبه خالص و پاک برای رضای خدا یعنی فقط به منظور مخالفت امر خدا از گناه پشیمان شده باشد نه از ترس جهنم یا طمع به بهشت باشد (زیرا پشیمانی از گناه برای ترس از دوزخ توبه نیست).

2 توبه اندرز بخش که مردم را بمانند خود تشویق کند یعنی حال او در توبه طوری باشد که آثار توبه او را ببینند و به توبه مایل شوند و با این عمل خود دیگران را نصیحت کرده و به توبه کردن دلالت و راهنمایی نموده یا اینکه توبه اندرز کننده صاحبش باشد یعنی گذشته خود را اصلاح نماید و از هر گونه گناه کنده شود و تا آخر عمر پیرامون هیچ گناهی نرود.

3 توبه رفو کننده (از نصاحت بمعنی خیاطت باشد) یعنی توبه ای که بوسیله آن هرچه از پرده دیانت پاره شده است دوخته شود و توبه کننده را با اولیاء خدا و دوستان او به هم گرد آورد.

4 نصوح صفت توبه کننده می باشد یعنی توبه شخص که نصیحت کننده خودش باشد به آن توبه به این معنی که بر وجه کامل توبه کند که تمام آثار گناه را از دل ریشه کن سازد به وسیله اینکه خود را در توبه ریاضت آب کند (یعنی با ریاضت هر گناهی که با بدن کرده و گوشت بدنش از گناه روئیده آب کند) و تیرگی گناهان را از آن بزدايد و به پرتو حسناتش بیاراید.

الهی چه سازم پناهی ندارم

به جز توبه و گریه راهی ندارم

زهر سو گرفته مرا خوف و خشیت

به جز غصه و غم سپاهی ندارم

بری هستم از کفر و از شرك و طغیان

به جز ذات پاکت پناهی ندارم

زکردار بد رفته بس آبرویم

به نزد تو جز روسیاهی ندارم

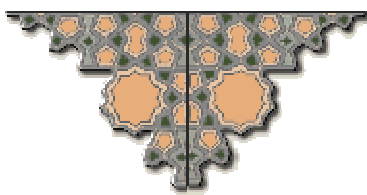
به آتش همه سوخته خرمن من

به بستان عمرم گیاهی ندارم

زافعال خود آنقدر شرمسارم

که نزد کسی عزوجاهی ندارم

## ( 15 جبران گناه )



یکی از ارکان مهم توبه ، جبران گناه است که موجب سُستن آثار گناه شده و بطور کلی انسان را از رسوبات گناه می رهاند. از این جبران در اسلام به عنوان (کفّارات و تکفیر) پوشاندن و پاک کردن یاد می شود. تکفیر در مقابل احباط است ، احباط

آنست که انسان با ارتکاب گناه بزرگی ، کارهای نیک خود را پوچ و بی اثر کند ولی تکفیر یعنی انسان با جبران گناه آثار گناهان سابق را به طور کلی از چهره جان خود بزداید به عبارت روشنتر و واضحتر توبه دارای دو مرحله است:

1قطع و ترك گناه (پاکسازی).

2تقویت جان با اعمال نیک (بهسازی).

مانند کسی که مبتلای به بیماری تب است که درمان او دارای دو بُعد است:

1 خوردن داروی قطع کننده تب.

2 خوردن داروهای نیروبخش.

تا آثار و ضایعات بیماری مانند ضعف را از بین ببرد و توبه کننده هم چون مبتلا به بیماری گناه بوده راه درمانش همچنانکه گفتیم دو مرحله دارد:

: باید داروی ضد گناه یا ترك تمام گناهان را استفاده کند و خودش را از همه معاصی پاک کند (پاکسازی نماید).

دوم: باید داروی نیروبخش و تقویت جان را با اعمال نیک و خوب جبران کند و جبران گناهان گاهی به مرحله ای می رسد که گناهان سابق را تبدیل به نیکیها و حسنات می کند یعنی نه تنها آثار گناه را از لوح دل می شوید، بلکه آثار درخشان کارهای نیک را جایگزین آن می نماید. به عنوان مثال اگر کسی مدتها پدر و مادرش را می آزارده و اکنون توبه نموده تنها قطع آزار کافی نیست بلکه باید با شیرینی محبتهای بی دریغ خود، تلخیهای دوران آزار را جبران نماید.

خداوند می فرماید:

و يَدْرُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ (27).

عاقلان کسانی هستند که با کارهای نیک و شایسته و خوب و حسنه کارهای ناشایسته و بدو سیئات را از بین می برند.

يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ (28)

کسی که توبه کند و ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد. خداوند گناهان این گروه را به حسنات تبدیل می کند.

...إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ (29)

بدرستی که حسنات و خوبیها، سیئات و بدی ها را بر طرف می سازد.

در آیه 31 سوره نساء می فرماید:

اگر از گناهان کبیره ای که از آن نهی شده اید اجتناب کنید از گناهان شما روپوشی می کنیم .

در آیه 7 سوره عنکبوت می خوانیم: آن کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح دادند قطعاً

از گناهانشان روپوشی می کنیم .

منظور از گناه را روپوشی می کنیم یعنی گناهان را محو و آثاری از آن باقی نمی گذاریم.

در سوره آل عمران آیه 195 می خوانیم:

آنهايي که در راه خدا هجرت کردند و از خانه هاي خود بيرون رانده شدند، و در راه من آزار ديدند و جنگ کردند و کشته شدند، سوگند ياد مي کنم که گناهان آنها را مي پوشانيم .

حضرت رسول (ص) مي فرمايد:

انْقِ اللّٰهَ حَيْثُ كُنْتَ، وَ خَالِقِ النَّاسِ بِخُلُقِ حَسَنٍ وَاِذَا عَمِلْتَ سَيِّئَةً فَاعْمَلْ وَحَسَنَةً تَمْحُوهَا (30).

در هر جا هستي از خدا بترس و با مردم با اخلاق خوب برخورد کن و هرگاه گناهي کردی کار نيکی بعد از آن انجام بده که آن گناه را محو مي کند.

...مَنْ عَمِلَ سَيِّئَةً فِي السِّرِّ وَمَنْ عَمِلَ سَيِّئَةً فِي الْعَلَانِيَةِ فَلْيَعْمَلْ حَسَنَةً فِي الْعَلَانِيَةِ (31).

کسي که در پنهاني گناه کند، پس در پنهاني کار نيکی انجام دهد و کسي که در آشکار گناه کرد پس آشکارا کار نيک انجام دهد.

همچنين امام باقر (ع) فرمود:

هرگاه نشانه هاي توبه ، از توبه کننده آشکار نگشت ، اوتوبه کننده حقيقي نيست (و آشکار شدن نشانه هاي توبه اينستکه ) آنها را که ادعای حقی بر او دارند راضی کند، نمازهاي قضا شده اش را اعاده نمايد، در برابر مؤمنان متواضع باشد و خود را از طغيان هوسهاي نفساني حفظ نمايد ) ... (32)

آقا اميرالمؤمنين (ع) فرمود:

ثَمَرَةُ التَّوْبَةِ اسْتِدْرَاكُ فَوَارِطِ النَّفْسِ (33).

ميوه و آثار توبه جبران ضايعات نفس است.

امام باقر (ع) فرمود:

مَا أَحْسَنَ الْحَسَنَاتِ بَعْدَ السَّيِّئَاتِ (34).

چقدر کارهاي شايسته و خوب ، بعد از گناهان ، شايسته و زيباست.

شخصي از حضرت رسول (ص) پرسيد:

كفاره گناه غيبت چيست ؟

حضرت فرمود :تَسْتَغْفِرُ لِمَنْ اَعْتَبْتَهُ .

برای کسي که او را غيبت کردی از خدا طلب مغفرت و آمرزش کن (35).

امام کاظم (ع) فرمود:

از كفارات گناه بزرگ ، پناه دادن به انسان پريشان و گرفتار و زدودن اندوهگين از اندوهگين و

غمناك است (36).

امام باقر (ع) فرمود:

چهار خصلت است که اگر کسی دارای آن باشد، هر چند از سر تا قدمش را گناه فراگرفته باشد، خداوند متعال آن گناهان را به نیکی تبدیل می کند:

1 راستگوئی . 2 حیا . 3 خوش اخلاقی . 4 شکر خدا .

پیامبر (ص) فرمود: بعضی از گناهان است که نماز و صدقه آنها را جبران نخواهد کرد شخصی پرسید: پس جبران آنها کدام عمل است؟

آن حضرت فرمود: تحمل رنج و اندوه در تحصیل معاش زندگی **أَلْهَمُومٌ فِي طَلَبِ الْمَعِيشَةِ** (37)

شخصی به حضور رسول خدا (ص) آمد و عرض کرد:

گناهانم بسیار شده اند و اعمال نیکم اندک است . حضرت فرمود: سجده های بسیار (یا طولانی)

بجا آور؛ چرا که سجده گناهان را آنچنان میریزد که باد برگهای درخت را می ریزد (38).

من آن بنده روسیاه توام

زجرم و گنه عذر خواه توام

که بر فضل و عفو تو دل بسته ام

زالطاف غیر تو بگسسته ام

گذشته خطا بوده است کار من

نبوده به شان تو رفتار من

زافعال زشتم به نزدت خجل

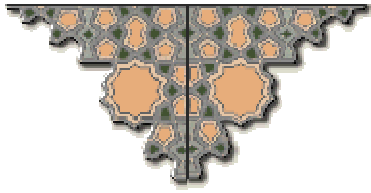
ز رسوائیم گشته ام منفعل

بیوشان عیوبم به ستاریت

ببخشاگناهم به غفاریت

به جهل و به کردار زشتم مگیر

به عجزونیازم مرا دست گیر



شرایط صحت و کمال توبه اینستکه انسان گناه کار باید توبه کند و تدارك گذشته را نماید و اصلا به گذشته بر نگردد و در اطاعت حق کوشا باشد و شرایط صحت و قبولی آمرزش و توبه شش چیز است چنانچه شخصی برای خود نمائی در حضور

حضرت امیرالمؤمنین (ع) گفت : استغفر الله.

حضرت فرمود: مادرت به عزایت بنشیند آیا می دانی استغفار چیست ؟ (چون استغفارش تنها به زیان بوده و دلش از حقیقت آن خالی بود) استغفار درجه بلند مقامان و صدر نشینان عالم اعلی است و در معنی استغفار شش چیز لازمست و توبه دارای شش پایه و اساس است:

1پشیمانی و حسرت و ناراحت و افسرده از کردار و گناهان گذشته.

2تصمیم قطعی و عزم برترك گناه برای همیشه.

3ادا کردن حقوق مردم بطوری که هنگام مردن پاک باشد و رحمت خدا را ملاقات کند در حالیکه حق کسی بر عهده اش نباشد.

4هر واجبی که از او ضایع شده (مثل نماز و روزه و خمس و زکوة و حج ...) تدارك نماید.

5آنچه گوشت بدنش از حرام روئیده با اندوهها آبش کند تا پوست به استخوان بچسبد و گوشت نو در بدنش پیدا شود.

6زحمت عبادت را ببدن خود بچشاند چنانچه خوشی و شیرینی گناه را چشانیده (تا جبران گردد) در این هنگام بگو استغفر الله (39).

بله لازمه صحت و کمال توبه حسرت و ندامت بر گناه و عزم برترك آن در آینده بطوریکه اگر بر ترك آن گناه تصمیم نداشته باشد معلوم می شود حقیقتا از آن گناه و معصیت پشیمانی ندارد.

از لوازم حسرت و ندامت بر گناه سعی در تدارك آنست یعنی اگر آن گناه حق الله بوده مانند ترك ، نماز و روزه و زکوة و خمس و حج ... پس قضای آن را بجاآورد و اگر حق الناس بوده مثلا حق مالی است آن را بصاحبش برگرداند، اگر مرده بورثه اش بدهد و اگر نمی شناسد از طرفش صدقه دهد و اگر حق عرضی است (یعنی با اعضاء و جوارحش کسی را اذیت کرده ) حلال بودی طلبد و طرف را از خودش راضی کند و اگر حق حد باشد مانند قذف باید تسلیم صاحب حق شود تا بر او اقامه حد شود یا عفویش کند.

امیر المؤمنین علی (ع) می فرماید:

پشیمانی باید قلبی باشد و بزبان هم عذر خواه و تصمیم جدی و مداوم بر ترك گناه باشد (40).



امام سجاد (ع) می فرماید:

توبه بمعنی کار شایسته و باز گشت از انحراف نه لقلقه زبان ، به این ترتیب شرایط قبول شدن توبه را بدست آوردیم که علاوه بر ترك گناه و پشیمانی و تصمیم بر ترك ، جبران ضایعات گناه نیز لازم است (41).

چنانچه قرآن کریم در سوره نور آیه 5 می فرماید:

إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا .

مگر آن کسانی که بعد از این توبه کنند و به اصلاح و جبران بپردازند.

جمله اصلحوا بیانگر اینست که شرایط مهم توبه اصلاح و جبران ضایعات گناه است.

جبران گناه با کارهای نیک و خوب ممکن است به صورتهای گوناگون مانند کمکهای مالی ، جهاد در راه خدا، روزه گرفتن ، شب زنده داری و ... انجام گیرد ولی مناسب آن است که جبران هر گناه خاصی در رابطه با ضد همان گناه باشد مثلاً گناه بی حجابی و ناپاکی را با حفظ کامل عفت و رعایت همه جوانب پاکدامنی جبران کرد، گناه غیبت کردن با کنترل زبان و مراقبت دقیق برای حفظ زبان باید جبران شود. و گناه ظلم و بی رحمی را با احسان به مظلومان و دستگیری از بینوایان تلافی نمود. و گناه چشم چرانی را با عفت چشم و نگاههایی که برای آن پاداش است مانند نگاه به قرآن و چهره عالم ربّانی و نگاه به چهره پدر و مادر جبران نمود. تا با برقراری این هماهنگی ضایعات گناهان بطور مناسب همسان جبران گردد چنانکه این مطلب از بعضی روایات استفاده می شود.

امام صادق (ع) فرمود:

کفاره و جبران گناه کارمند دستگاه حاکم و سلطان و دولت رسیدگی و برآوردن نیازمندیهای برادران دینی است (42).

ای خدا من فقیر و گدایم

رانده و مضطر و بی نوایم

تو رحیم و کریم و غفوری

آدم تا که بخشی خطایم

خالق مهربانی و آقا

بنده ام مستحق عطایم

بر در خانه تو شب و روز

حلقه بر در زنان گشته جابم

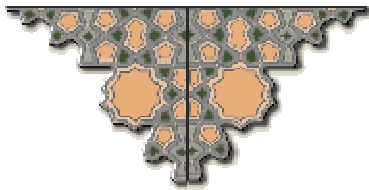
با نوا گِریم ای بار الها

بشنوی یا الهی صدایم

خوانمت با غم و آه و زاری

کن ز فضلت اجابت دعایم

### ( 17 تکمیل توبه )



پس از پیدا شدن حالت توبه چند عمل سزاوار است:

( 4 ) : سه روز، روزه گرفتن است چنانچه آقا امام صادق ( ع )

فرمود:

توبه نصوح که خداوند به آن امر فرموده روزه گرفتن روز چهار

شنبه و پنج شنبه و جمعه است ( 43 ) .

دوم : غسل توبه کند، چنانچه حضرت رضا ( ع ) به کسی که می خواست از گناه استماع و گوش

دادن به غناء و موسیقی توبه کند فرمود:

برخیز و غسل توبه کن.

حضرت رسول خدا ( ص ) فرمود:

بنده ای که گناهی کرد هر اندازه که باشد بعد پشیمان شود و توبه نماید خداوند به مغفرت و

آمرزش او رجوع می فرماید: سپس به شخصی که آمده بود محضر مقدس شان که توبه کند

فرمود:

برخیز و غسل کن و برای خدا سجده نما.

سوم : خواندن دو یا چهار رکعت نماز است چنانچه حضرت صادق ( ع ) فرمود:

هر بنده ای که گناهی کرد پس برخیزد و تحصیل طهارت کند (وضو بگیرد) و دو رکعت نماز

بخواند و از خداوند متعال طلب آمرزش کند. بر خداست که توبه اش را بپذیرد چون خودش

فرموده : هر کس که کار زشتی کند یا بخودش ظلم کند پس استغفار کند خدا را آمرزنده و غفار و رحم کننده می یابد.

و در کتاب اقبال در باب اعمال ماه ذیقعدة نقل نموده که در روز يك شنبه ماه ذیقعدة حضرت پیغمبر (ص) به اصحاب فرمود:

ای مردم کیست از شما که بخواهد توبه کند؟ گفتند همه ما می خواهیم توبه کنیم حضرت فرمود: غسل کنید و وضو بگیرید و چهار رکعت نماز بخوانید در هر رکعت پس از حمد، سوره قل هو الله را سه مرتبه و معوذتین (سوره ناس و فلق) را يك مرتبه بخوانید سپس هفتاد مرتبه استغفار کنید و در آخر بگوئید:

لا حَوْلَ وَ لا قُوَّةَ اِلاَّ بِاللّٰهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ .

و دعای مختصری هم پس از آن یادشان داد که بخوانند:

يا عَزِيزَ يا غَفَّارُ اغْفِرْ لي ذُنُوبِي وَ ذُنُوبَ جَمِيعِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ فَإِنَّهُ لا يَغْفِرُ الذُّنُوبَ اِلاَّ اَنْتَ .

سپس فرمود: هر کس از امت من این عمل را بجا آورد از آسمان ندا می آید که توبه ات پذیرفته و گناهانت آمرزیده شده و ملکی از عرش می گوید برکت خدا بر تو و اهل و اولادت باد و ملک دیگری گوید خصماء (دشمنان) تو در قیامت از تو راضی خواهند شد (به گمانم آن کسانی که به گردن او حق دارند و او نداده و موجب دشمنی آنها گشته باشد) ملک دیگری گوید ای بنده با ایمان قبرت فراخ و روشن خواهد بود، ملک دیگر گوید پدر و مادرت از تو راضی شدند به واسطه عمل تو، رحمت و مغفرت الهی شامل آنها و ذریه ات گردید و خودت در وسعت خواهی بود چه در دنیا و آخرت و جبرئیل گوید هنگام مرگت با عزرائیل می آیم و سفارشت را خواهم کرد که جانت را به آسانی قبضه کند.

اصحاب گفتند: یا رسول الله ! اگر کسی این عمل را در غیر این ماه بجا آورد چگونه است ؟

فرمود: مثل همانست که بیان کردم و جز این نیست که این کلمات را جبرئیل در شب معراج به من یاد داد.

چهارم : استغفار و سحرخیزی است . استغفار و خواندن دعاهاى توبه ای که از ائمه طاهرين : وارد گردیده است خصوصا دعاهاى صحيفه سجّاديه بالاخص دعای سی و یکم که در مورد توبه است و همچنان مناجات خمسة عشر بالاخص مناجات یکم که مناجات تائبین است و باید هنگام خواندن معانی آنها را متذکر باشد و سعی کند که حالش با گفتارش یکی باشد.

پنجم : تکرار توبه و استغفار است چنانچه حضرت صادق (ع) فرمودند که رسول خدا (ص) در

هر شبانه روز یکصد مرتبه به سوی خدا توبه می کرد و از او طلب آمرزش می خواست بدون اینکه فکر گناهی از او سرزند و از هیچ مجلسی بر نمی خواست مگر بیست و پنج بار استغفار کند و نیز فرمود: هرگاه بنده ای زیاد استغفار جوید نامه عملش در حالیکه می درخشد بالا می رود.

حضرت رضا (ع) فرمود: مَثَلِ استغفار چون برگی است بر درختی که بجنبد و پیاپی از آن برگ ریزد، و کسیکه از گناهی استغفار کند در حالیکه از آن گناه دست برداشته باشد مثل کسی است که خدا را مسخره کرده.

ششم : اختیار کردن وقت سحر برای استغفار، هرچند در هر وقت که حالت توبه و دعا باشد در آن وقت خوب است لکن سحر که ثلثی از آخر شب است تا طلوع فجر اثر خاصی در پاک شدن از گناهان دارد و در چند جای قرآن به آن تذکر داده و مستغفرین در سحر را مورد ثنای خود قرار داده و آنرا از صفات اهل تقوی و بهشتیان شمرده.

شو قلیل النوم مما یهجعون

باش در اسحار از یستغفرون

حضرت لقمان فرزندش را سفارش می کند به سحرخیزی ، زیرا در آن وقت چیزها به انسان می دهند.

می فرماید: ای فرزندم ! مبادا از سحرخیزی غافل گردی ، ای فرزندم خروس از تو فهمیده تر ، زرنگ تر و داناتر نباشد در سحرخیزی ، زیرا خروس در سحر بر می خیزد و طلب آمرزش و استغفار می کند، مبادا او زرنگ تر از تو باشد برخیزد، و تو در خواب باشی و سحر خیز نباشی !؟

بانك برداشته مرغ سحری

کرده بر خفته دلان پرده دری

هیچ از جای نمی خیزی تو

اللّٰه الله چه گران خیزی تو

آری تو ای انسان عزیز، زودتر از دیگران بیدار شو پیش از گل نرگس و یا سمن چشم بگشا و جلوتر از مرغ سحر صدایت را بلند کن به آوای **أَذْكُرُ اللَّهَ وَ لَا تَكُنْ مِنَ الْعَافِلِينَ** به یاد خدا باش و جز غافلان نباش.

آدم آن نیست که با صدای مرغ سحر از خواب بیدار شود، آدم آنست که پیش از مرغ سحر به شور و نوا برخیزد و سیوَحُ قُدوس گوید:

خروس صبح زد سبوح و قدوس

بر آورده از این خواب مخوس

به غیر از خوردن و خفتن ندانی

نصیب اینست شد از معقول و منحوس

ز بالا سوی پستی چون کنی روی

به مقصد کی رسی زین سیر معکوس!؟

آری ای فرزندم و ای عزیزم ، مبادا خروس در صبح و سحرخیزی از تو زرنگ تر و هوشیارتر و تیزتر باشد به اوقات نماز ، آیا نمی بینی که به هنگام هر نماز اعلام دخول وقت نماز را می کند و مراقب نماز است و هر سحرگاهان ندا به آواز بلند سر می دهد در حالی که تو در خوابی.

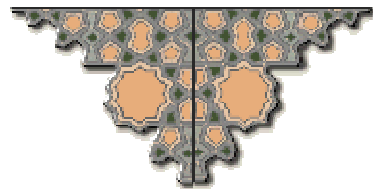
هنگام سپیده دم خروس سحری

دانی که چرا همی کند نوحه گری!؟

یعنی که نمودند در آئینه صبح

کز عمر شبی گذشت و تو بی خبری

### (چهل داستان )



از

کسانی

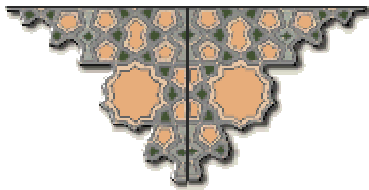
که

گنهکار

بوده اند که با يك جرعه دست از خلفهای خود برداشته و توبه کرده اند

و هر کدام از اولیاء خدا شده اند

## ( اتوبه جوان هرزه )



در کتاب کیفیر کردار جلد دوم خواندم : رابعه عدویه می گوید:  
دوستی داشتم که جوان بسیار زیبا و قشنگ و دلفریبی بود بر  
اثر جوانی و زیبایی ، جوانان و دوستان بذه کارش او را به  
طرف گناه کشاندند و او کم کم هرزه و بی بند و بار و شیاد و

لات شد.

بیشتر کارش به دنبال خانم رفتن و تور کردن دختران معصوم بود و عجیب فرد هرزه و گناهکاری  
شده بود که همه از دستش ناراحت بودند.

يك روز که به دیدن او به خانه اش رفتم ، يك وقت دیدم او در سجاده عبادتش ایستاده نماز می  
خواند و غرق در زهد و تقوی و ورع و عبادت و نماز و طاعت است ، عجب نماز با حال و با  
خشوع و خضوع و گریان و نالان بود.

از حالش متعجب و حیران شدم ! با خود گفتم آن حال گناه و معصیت و بذه کاری چه بود؟! و  
این حال عبادت و طاعت و گریه و ناله و زهد و تقوی چیست ؟ چطور شده که عتبه بن علام  
عوض شده ؟!

صبر کردم تا نمازش را تمام کرد، بعد گفتم : این علام خودتی؟! تو آن کسی نبودی که همه اش  
در هوی و هوس و زن بازی و عیش و نوش و غرق در معاصی و گناه و خلاف و عشق و  
شراب بودی چطور شده به طرف خدا آمدی ؟ با خدا آشتی کردی ؟ و چگونه از گناهان خودت  
برگشتی ؟!

عتبه گفت : اگر یادت باشد من در اوائل جوانیم خیلی معصیت کار بودم و به خانم ها خیلی  
علاقه داشتم و در این کار حریص بودم ، همانطور که می دانی بیش از هزار زن در بصره  
گرفتار چنگال عشق من بودند و من هم در این کار اسراف زیادی داشتم.

يك روز که از خانه بیرون آمدم ناگهان چشمم به خانمی افتاد که جز چشمهایش چیزی پیدا نبود و

حجاب کاملی داشت ، شیطان مرا وسوسه کرد و گویا از قلبم آتشی بر افروخته شد، دنبالش رفتم که با او حرف بزنم به من راه نمی داد و هرچه با او صحبت می کردم اعتنایی به من نمی کرد، نزدیکش رفتم ، گفتم : وای بر تو مرا نمی شناسی ؟ ! من عتبه هستم که اکثر زنهای بصره عاشق و دلباخته من هستند ... با تو حرف می زنم ، به من بی اعتنایی می کنی ؟! گفت از من چه می خواهی ؟ گفتم مرا مهمانی کن.

گفت : ای مرد من که در حجاب و پرده کاملم تو چطور مرا دوست داری و نسبت به من اظهار علاقه می کنی ؟

گفتم : من همان دو چشمهای قشنگ و زیبایی تو را دوست دارم که مرا فریب داده.  
گفت : راست گفتمی من از آنها غافل بودم . اگر از من دست بر نمی داری بیا تا حاجت تو را برآورده کنم.

سپس به راه افتاد تا به منزلش رسید من هم دنبال او رفتم . داخل خانه شد من هم داخل شدم وقتی که وارد منزلش شدم دیدم چیزی از قبیل اسباب و اثاثیه در منزلش نیست . گفتم : مگر در خانه اسباب و اثاثیه نداری ؟

گفت : اسباب و اثاثیه این خانه را انتقال داده ایم گفتم کجا؟ گفت مگر قرآن نخوانده ای که خداوند می فرماید:

تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ تَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ (44).

این سرای (دائمی و با عظمت ) آخرت را فقط به افرادی اختصاص (داده و) می دهیم که در نظر ندارند در زمین برتری جوئی و فساد نمایند و عاقبت نیک و شایسته و خوب برای افراد با تقوا و پرهیزگار خواهد بود.

بله ما هرچه داشتیم برای آخرت جاوید فرستادیم دنیای باقی ماندنی نیست . اکنون ای مرد بیا و از خدا بترس و از این کار درگذر حذر کن از اینکه بهشت همیشگی را به دنیای فانی بفروشی و حوران را به زنان.

گفتم : از این پرهیزگاری درگذر و حاجت مرا روا کن.  
خیلی مرا نصیحت کرد دید فایده ای ندارد گفت : حال که از این کار نمی گذری آیا ناگزیرم و ناچارم نیاز تو را برآورم ؟!  
گفتم آری.

دیدم رفت در اُتاق دیگر و مرا به آن حال گذاشت . مشاهده کردم پیرزنی در آن اتاق نشسته است

. آن دختر صدا زد برایم آب بیاورید تا وضو بسازم آب آوردند و وضو گرفت و تا نصف شب نماز خواند من همین طول در فکر بودم که این جا کجاست اینها کی هستند و چرا تا حال طول کشید که ناگهان فریاد آن دختر را شنیدم که گفت يك مقدار پنبه و طبقی برایم بیاورید سپس آن پیرزن برایش برد.

بعد از چند دقیقه ناگهان دیدم پیرزن فریادی زد و گفت:

إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ .

من وحشت زده پریدم دیدم آن دختر جفت چشمهایش را با کارد بیرون آورده و روی پنبه و داخل طبق گذاشت . وقتی آن پیرزن آن طبق را به سوی من آورد دیدم چشمها با پنبه آن هنوز در حرکت بود.

پیرزن که ناراحت و رنگ از صورتش پریده بود گفت : آنچه را که عاشق بودی و دوست داشتی بگیر (لا بارك لك فيها) خدا برایت در آنها مبارك نکند ما را تو حیران کردی خدا ترا حیران کند. طبق را جلوی من گذاشت ، من وحشت کرده بودم نمی توانستم حرف بزنم آب دهانم خشک شده بود این چکاری بود که آن دختر انجام داد.

پیر زن با حالت گریه گفت ماده نفر زن بودیم که در خانه اعتکاف کرده بودیم و بیرون نمی رفتیم و خرید خانه را این دختر می کرد و برای ما چیزی می آورد ولی تو ما را حیران و سرگردان و ناراحت و افسرده کردی خوب شد؟! این چشمهایی که تو به آنها علاقه مند شده بودی . بگیر؟! همینکه سخن پیرزن را شنیدم از فرط ناراحتی بیهوش شدم وقتی که به هوش آمدم آن شب را به فکر فرو رفتم و بر گذشته هایم تأسف خوردم گفتم : وای به حال من يك عمر دارم گناه می کنم هیچ ناراحت نبودم ولی این دختر با این کار مرا ادب کرد به منزل رفتم و تا چهل روز در خانه مریض شدم ، رفتار و کردار و کار آن دختر عجیب در من اثر کرده بود و این سبب شد که من از کار خودم پشیمان و نادم گردم و توبه نمودم.

یارب به در تو روسیاه آمده ام

بردرگه تو به اشك و آه آمده ام

اذنم بده ، راهم بده ای خالق من

افکنده سر و غرق گناه آمده ام

عمرم به گناه و معصیت شد سپری



با بار گنه حضور شاه آمده ام

گم کرده ره و منزل پرخوف و خطر

طی کرده بسوی شاهراه آمده ام

یارب تو کریمی و رحیمی و عطوف

با عذر و اشتباه آمده ام

غفار توئی ، صمد توئی ، بنده منم

محتاجم و با حال تباه آمده ام

با بیم و امید و حالت استغفار

با چشم تر و نامه سیاه آمده ام

یارب تو بده برات آزادی من

در مانده منم بهر پناه آمده ام

من معترفم به جرم و عصیان و گناه

در بارگهت چو پرّ کاه آمده ام

دریای کرم توئی و من ذره خاك

با لطف تو اینگونه براه آمده ام

دست من افتاده نالان تو بگیر

چون یوسفم و زقعر چاه آمده ام

یارب به محمد و علی و زهرا

پهلوی شکسته را گواه آمده ام

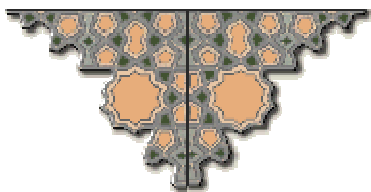
حق حسن و حسین و اولاد حسین

نومید مکن که روسیاه آمده ام

بر نامه اعمال محبت نظری

بر عمر گذشته عذر خواه آمده ام

## ( 2توبه نصح )



در کتاب انوار المجالس صفحه 432 داستان زیر نوشته بود:  
(نصح ) مردی کوسج (بی ریش ) و مانند زنان دارای دویستان بود او در یکی از حمامهای زنانه آن زمان کارگری می کرده ، و شستشوی این زن و آن زن را به عهده داشته.

نصح به اندازه ای چابک و تردست بوده است که همه زنها مایل بودند کارشان را او عهده دار شود، خورده خورده آوازه نصح ، بگوش دختر پادشاه وقت رسید، میل کرد که وی را از نزدیک ببیند.

فرستاد حاضرش کردند، همینکه دختر پادشاه وضعش را دید پسندید و شب او را نزد خود نگهداشت ، روز بعد دستور داد حمامی را خلوت کنند و از ورود اشخاص متفرقه بآنجا جلوگیری نمایند. سپس نصح را به همراه خود بحمام برد و تنظیم خودش را به او محول نمود. از قضا دانه گرانبهائی از دختر پادشاه ، در آنحمام مفقود گشت از این پیش آمد دختر پادشاه در غضب شد و به دو تن از خواصش فرمان داد که همه کارگران را تفتیش و بازرسی کنند، تا بلکه آن دانه گرانبها پیدا شود. طبق این دستور مامورین ، کارگران را یکی بعد از دیگری مورد بازدید خود قرار دادند. همینکه نوبت به نصح رسید، با اینکه آن بیچاره روحش خبرنداشت ولی از اینجهت می دانست که اگر تفتیشش کنند کارش به رسوائی کشیده خواهد شد به خاطر همین هم حاضر نشد که تفتیشش کنند. لذا به هر طرف که مامورین می رفتند تا دستگیرش کنند، او به طرف دیگر فرار می کرد و این عمل او به آنها اینطور نشان می داد که دانه را او ربوده و از این نظر مامورین برای دستگیری او اهمیت بیشتری قائل بودند.

نصح هم چون تنها راه نجات را این دید که خود را در میان خزانه حمام پنهان کند ناچار خودش را بداخل خزانه رسانید، و همینکه دید مامورین برای گرفتنش به خزانه وارد شدند و فهمید که دیگر کارش تمام است و الا ن است که رسوا شود، بخدای متعال از ته دل توجه عمیقی نمود و از روی اخلاص از کرده های خود توبه کرد و دست حاجت بدرگاه الهی دراز نمود و از او خواست که از این غم رسوائی نجاتش دهد.

به مجرد اینکه نصح حال توبه و استغفار پیدا کرد و از کرده خود پشیمان گشت ، ناگهان از

بیرون حمام صدائی بلند شد که دست از این بیچاره بردارید چون دانه پیدا شد. پس ، از او دست کشیدند و نصوح خسته و نالان شکر الهی را بجا آورده از خدمت دختر مرخص شد و به خانه خود رفت و هر چه مال که از راه گناه در آورده بود، همه را بین فقراء قسمت کرد و چون اهالی شهر از او دست بردار نبودند دیگر نمی توانست در آن شهر بماند. و از طرفی نمی توانست راز خودش را به کسی اظهار کند، ناچار از شهر خارج شده و در کوهی که در چند فرسخی آن شهر بود، سکونت اختیار نمود، و عبادت خدا مشغول گردید.

اتفاقاً شبی در خواب دید کسی به او می گوید: ای نصوح چگونه توبه کرده ای و حال آنکه گوشت و پوست تو از فعل حرام روئیده شده است؟!!

تو باید طوری کنی که گوشتهای بدنت بریزد، همینکه نصوح از خواب بیدار شد با خودش قرار گذاشت که سنگهای گران وزن را حمل کند و بدین وسیله خودش را از گوشتها بکاهد. این برنامه را نصوح مرتباً عمل کرد، تا پس از مدتی که گذشت در یکی از روزها همانطوریکه مشغول به کار بود چشمش به میشی افتاد که در آن کوه چرا می کند، از این امر به فکر فرو رفت . که آیا این میش از کجا آمده و از آن کیست؟! تا آنکه عاقبت با خود اندیشید که این میش قطعاً از چوپانی فرار کرده و به اینجا آمده پس بایستی من از آن نگهداری کنم تا صاحبش پیدا شود و باو تسلیمش نمایم ، لذا رفت و آن میش را گرفت و درجائی پنهانش کرد، و از همان علوفه و گیاهان که خود می خورد بآن نیز می خوراند تا اینکه صاحبش آید و از او مواظبت هم میکرد که آن میش گرسنه نماند. چونکه چند روزی بهمین منوال گذشت آن میش به فرمان الهی به تکلم و حرف آمد و گفت:

ای نصوح خدا را شکر کن که مرا برای تو آفریده سپس از آن وقت به بعد نصوح از شیر میش می خورد و عبادت می کرد تا موقعیکه اتفاقاً عبور کاروانی که راه را گم کرده بود و مردمش از تشنگی نزدیک به هلاکت بودند به آنجا افتاد. همینکه نصوح را دیدند از او آب خواستند.

نصوح گفت : شماها ظرفهایتان را بیاورید تا من به جای آب شیرتان دهم مردم ظرف می آوردند و نصوح آنها را از شیر پرکرده به آنان رد می کرد و به قدرت الهی هیچ از آن کم نمی شد بدین وسیله نصوح آن گروه را از تشنگی نجات داد. بعداً راه شهر را بآنها نشان داد.

کاروانیان راهی شهر شدند و هریک از مسافری در موقع حرکت در برابر خدمتی که آقای نصوح به آنان کرده بود احسانی نمودند و چون راهی که نصوح به آنها نشان داده بود نزدیکتر بشهر بود. آنها برای همیشه آمد و رفت خود را از آنجا قرار دادند. بتدریج سایر کاروانها هم بر این راه مطلع

شدند. آنها نیز ترك راه قدیمی نموده همین راه را اختیار کردند. قهرا این رفت و آمدها درآمد سرشاری برای نصوح تولید می نمود، و او از محل این درآمدها بناهایی ساخت و چاهی احداث کرد و آبی جاری نمود و کشت و زراعتی بوجود آورد و جمعی را هم در آن منطقه سکونت داد، و بین آنها بساط عدالت را مقرر فرمود و برایشان حکومت می کرد و جمعیتی که در آن محل سکونت داشتند همگی به چشم بزرگی بر نصوح می نگریستند.

رفته رفته آوازه و حسن تدبیر نصوح به گوش پادشاه وقت که پدر آن دختر بود، رسید. از شنیدن این خبر به شوق دیدنش افتاد لذا دستور داد تا وی را دعوت بدربار کنند. همینکه دعوت پادشاه به نصوح رسید اجابت نکرد و گفت مرا با دنیا و اهل دنیا کاری نیست. و از این رفتن به دربار عذر خواست مامورین وقتی سخن نصوح را به پادشاه زدند بسیار تعجب کرد و اظهار داشت حال که او برای آمدن عذر دارد پس چه خوب است ما نزد او رویم و قلعه نوینیادش را مشاهده کنیم. لذا با خواصش بسوی اقامتگاه نصوح حرکت کردند.

همینکه به آن محل رسیدند به قابض الارواح امر شد که جان پادشاه را بگیر و به زندگانی وی خاتمه دهد، پادشاه بدرود حیات گفت.

این خبر به نصوح رسید دانست که وی برای ملاقات او از شهر خارج شده لذا در تجهیزات و مراسم تشییع جنازه اش شرکت کرد، و آنجا ماند تا به خاکش سپردند و از این رو که پادشاه پسری نداشت ارکان دولت مصلحت را در این دیدند که نصوح را به تخت سلطنت بنشانند پس چنان کردند و نصوح را به زور به پادشاهی منصوب کردند.

نصوح هم چون به پادشاهی رسید، بساط عدالت را در تمام قلمرو مملکتش گسترانید و بعد هم با همان دختر پادشاه که قبلا گفتیم ازدواج کرد. چون شب زفاف رسید و در بارگاهش نشسته بود، ناگهان شخصی بر او وارد شد و گفت، چند سال قبل از این به کار شبانی و چوپانی مشغول بودم و میشی از من گم شده بود و اکنون آن را در نزد تو یافته ام، مالم را به من رد کن.

نصوح گفت: همینطور است الان امر می کنم به تو میش را تسلیم کنند. شخص تازه وارد بار دیگر گفت چون میش مرا نگهداری کردی هرآنچه از شیرش را خورده ای بتو حلال باد ولی آن مقدار از منافعی که به تو رسیده نیمی از آن تو باشد، باید نیم دیگرش را به من تسلیم داری.

نصوح دستور داد تا آنچه از اموال منقول و غیر منقول که در اختیار دارد نصفش را به وی بدهند و منشیان را دستور داد تا کشور را نیز بالمناصافه بینشان تقسیم کنند سپس از چوپان معذرت خواهی کرد تا بلکه زودتر برود. در آن موقع شبان گفت: ای نصوح فقط يك چیز دیگر مانده که

هنوز قسمت نشده ؟ !نصوح برسید کدام است ؟!

چوپان گفت همین دختر است که به ازدواج خود در آوردی چون آن هم از منفعت میس من است. نصوح گفت : چون قسمت کردن او، مساوی با خاتمه دادن به حیات وی است بیا و از این امر درگذر؟ شبان قبول نکرد باز گفت : نصف دارائی خودم را به تو می دهم ، تا از این امر درگذری ، این مرتبه هم قبول نکرد. نصوح اظهار داشت تمام دارائی خود را می دهم تا از این امر صرف نظر کنی ، باز نپذیرفت . ناچار جلاد را طلبید و گفت : دختر را به دو نیم کن . سپس جلاد شمشیر را کشید تا بر فرق دختر زند دختر از وحشت لرزید و جزع کرد و از هوش رفت. در این هنگام شبان جلو جلاد را گرفت و خطاب به نصوح کرد و گفت بدان نه من شبان و نه آن میس است بلکه ما هر دو ملکی هستیم ، که از برای امتحان تو فرستاده شده ایم ، سپس در آنموقع ، میس و چوپان هر دو از نظر غائب شدند. نصوح شکر الهی را بجا آورد و پس از عروسی تا مدتی که زنده بود عبادت و سلطنت می کرد و بعضی گفته اند آیه شریفه : **تُوبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَّصُوحًا** (45) اشاره به توبه چنین شخصی است.

از این داستان نتیجه می گیریم ، اگر کسی توبه کند خداوند متعال امور دنیا و آخرت او را اصلاح خواهد کرد و دعایش را مستجاب می کند و او را در بین مردم و ملائکه عزیز و سربلند می نماید و بزرگترین پاداش را بعد از امتحان در دنیا و آخرت به او عنایت می نماید.

ای خالق زمین و زمان حی لایزال

من بنده ذلیل و تو معبود ذوالجلال

از درد دل چه آرمت ای خانه دار دل

احوال خود چه گویمت ای خانه سازحال

ره یافتن بسوی تو فعلی بود یسیر

پی خواستن به کنه تو امری بود محال

بی حضرت تو حدّ سخن نیست بنده را

جز صحبت از امید و حکایت ز انفعال

در حیرتم از اینکه چه گویم تو را جواب

یا رب اگر به عدل نمائی ز من سؤال

یاد عدالتت کندم پر ز اضطراب

فکر عنایتت کندم خالی از ملال

عفوت فزون تر است ز عصیان من اگر

عصیان من فزون بود از ماله المثل

یا رب هم از تو میطلبم بهر خود شفیع

بی اذن تو که را به شفاعت بود محال

ترسم دو روز فانی دنیایم افکند

در آتشی که هیچ نباشد در آن زوال

من آدمم برای تجارت در این جهان

سرمایه رفت از کف و من خالی از خیال

یا رب کرم ز هر صفتی بهتر است و من

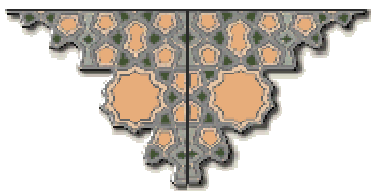
جز بهترین صفت ندهم در تو احتمال

عاصی چه من نباشد و چون تو کریم نیست

در پیش عفو تو گنه من عظیم نیست



### ( دست درازی به ناموس مردم )



در کتاب روضة الانوار صفحه 47 نوشته شده بود:  
در زمان پیغمبر اکرم (ص) رسم بود که هر وقت می خواستند  
عازم جهاد شوند، میان هر دو نفر از صحابه و یاران عقد  
اخوت و برادری می بستند تا به هنگام رفتن به جهاد، یکی از  
آن دو در شهر بماند و رسیدگی به امورات زندگی خودش و برادرش را به عهده بگیرد و دیگری  
بدنیال مجاهده با کفار برود.

رسول خدا (ص) در غزوه تبوك میان سعید بن عبدالرحمن و ثعلبه انصاری عقد برادری بست . سعید، در ملازمت پیغمبر به جهاد رفت و ثعلبه هم در مدینه ماند و عهده دار کارهای ضروری خانواده او گردید. ثعلبه هر روز می آمد و آب و هیزم و سایر مایحتاج خانواده سعید را مهیا میکرد.

در یکی از روزها که زن سعید راجع به کار لازم خانه طبق معمول از پس پرده با او حرف می زد، وسوسه نفس ، هوس خفته ثعلبه را بیدار نمود و با خود گفت مدتی است که این زن از پس پرده با تو سخن می گوید، آخر نظری ببانداز و ببین در پشت پرده چیست ؟ و گوینده این سخنان چه قیافه و شکلی دارد. ببین زن تو زیباتر است یا زن سعید و ... خیالات شیطانی و هوسهای نهانی چنان او را تحریک نمود که قادر بر حفظ خویش نبود بهمین منظور جرات بخود داد و پرده را کنار زد و دید که او زنی زیباست که هاله ای از حجب و حیاء رخسار او را احاطه کرده است.

ثعلبه با همین يك نگاه چنان دل از دست داد و بی قرار شد که قدم پیش نهاد و به زن نزدیک شد آنگاه دست دراز کرد که او را در آغوش گیرد ولی در همان لحظه حساس و خطرناک زن فریاد زد و گفت (ویحك يا ثعلبه) وای بر تو ای ثعلبه آیا سزاوار است که شوهر من در رکاب رسول خدا مشغول بیکار و جهاد باشد و تو در اینجا پرده ناموس برادر مجاهد خود را بدری؟!

این سخن مانند صاعقه ای بر مغز ثعلبه فرود آمد، فریادی کشید و از خانه بیرون رفت و سر به کوه و صحرا نهاد، ثعلبه در پای کوهی شب و روز با پریشانی و بی قراری و گریه و زاری می گذرانید، و پیوسته می گفت خدایا تو معروف به آمرزشی و من موصف به گناهم...

مدتها گذشت و او همچنان در بیابانها گریه و زاری می کرد و عذر تقصیر به پیشگاه خدا می برد و طلب عفو و آمرزش می کرد تا اینکه پیغمبر اکرم (ص) از سفر جهاد مراجعت نمودند. وقتی سعید به خانه آمد قبل از هر چیز احوال ثعلبه را پرسید؟ زن سعید ماجرا را برای او شرح داد و گفت : او هم اکنون در بیابانها با غم و اندوه و ندامت دست به گریبان است.

سعید با شنیدن این سخن از خانه بیرون آمد و برای جستجوی ثعلبه بهر طرف روی آورد. سرانجام او را دید که در پشت سنگی نشسته و دست به سر گرفته و با صدای بلند می گوید: ای وای بر پشیمانی و ای وای بر شرمساری وای بر رسوائی روزقیامت سعید نزدیک آمد. او را در کنار گرفت و دلداری داد و گفت : ای برادر برخیز با هم نزد پیغمبر رحمت للعالمین برویم شاید برایت چاره ای بیندیشد.

ثعلبه گفت : اگر لازم است که حتما به حضور پیغمبر شرفیاب شوم باید دستها و گردن مرا با بند

بسته و مانند بندگان گریزیا به خدمت پیغمبر ببری.

سعید ناچار دستهای او را بست و طنابی در گزندش افکند و بدینگونه روانه مدینه شدند ثعلبه دختری بنام حمصانه داشت چون خبر آمدن پدرش را شنید، دوان دوان بسوی او شتافت ، همینکه پدر را با آن حالت دید، اشک تائر از دیدگانش فرو ریخت و گفت : ای پدر این چه وضعی است که مشاهده می کنم !؟

ثعلبه گفت : ای فرزند این حال گنه کاران در دنیا است ، تا شرمساری و رسوائی آنها در سرای دیگر چگونه باشد.

همانطور که می آمدند از در خانه یکی از صحابه گذر کردند صاحبخانه بیرون آمد و چون از مطلب آگاه شد ثعلبه را از پیش خود راند و گفت دور شو که می ترسم به واسطه خیانتی که مرتکب شده ای به عذاب الهی گرفتار شوی برو تا شومی عمل تو به من نرسد همچنین با هر کس روبرو می شد او را بیم می داد و از خود می راند تا اینکه به حضور امیرالمؤمنین علی (ع) رسید.

حضرت فرمود: ای ثعلبه نمی دانستی که توجهات الهی نسبت به مجاهدان و جنگجویان راه حق از هرکس دیگری بیشتر است ؟ اکنون این کار جز به وسیله پیغمبر تدارک نمی شود. ثعلبه با همان وضع آمد و در خانه پیغمبر ایستاد و با صدای بلند گفت : (المذنب المذنب) گنه کار آمد، گنه کار آمد. حضرت اجازه دادند وارد شود و پس از ورودش پرسیدند: ای ثعلبه این چه وضعی است !؟

ثعلبه خلاصه ای از ماجرا را عرض کرد. حضرت فرمودند گناهی بزرگ و خطائی عظیم از تو سرزده از اینجا برو و با خدا راز و نیاز کن تا ببینم چه فرمانی از طرف خدا آید. ثعلبه از خانه پیغمبر (ص) بیرون آمد و روی به صحرا نهاد در این حال دخترش جلو آمد و گفت : ای پدر دلم سخت به حالت می سوزد می خواهم هرجا می روی همراهت باشم ولی چون پیغمبر تو را از پیش خود رانده است من هم دیگر به تو نمی پیوندم.

ثعلبه در بیابانها می نالید و روی زمین های داغ می غلطید و پی درپی میگفت : خدایا همه کس مرا از پیش خود راندند و دست نا امیدی بر سینه ام زدند. ای مونس بی کسان ، اگر تو دستم را نگیری که دستم را بگیرد؟ و اگر تو عذرم را نپذیری که بپذیرد؟! چند روز بدین منوال در سوز و گداز بسر برد و چند شبی را به گریه و نیاز به پایان آورد.

سرانجام هنگام نماز عصر بیک حق آمد و این آیه روحبخش را بر حضرت ختمی مرتبت (ص) (



خواند:

وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَنْ يَغْفِرِ اللَّهُ وَاللَّهُ وَ  
لَمْ يُصِرُّوا عَلَىٰ مَا فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ (46)

یعنی نیکان کسانی هستند که هرگاه کار ناشایستی از آنها سرزند خدا را بیاد آورند و از گناه خود توبه و استغفار کنند. کیست جز خداوند که گناهان را ببامرزد؟ آنها کسانی هستند که بر کارهای زشت خود اصرار نورزند زیرا به زشتی گناهان آگاهند.

جبرئیل امین عرض کرد: یا رسول الله! خداوند می فرماید: از ما بخواه تا ثعلبه را ببامرزیم. پیغمبر اکرم (ص) (حضرت علی (ع) و سلمان رضوان الله علیه را به جستجوی ثعلبه فرستاد، در میان راه چوپانی به آنها رسید. حضرت علی (ع) سراغ ثعلبه را از او گرفت شبان گفت: شبها شخصی به اینجا می آید و در زیر این درخت می نالد.

حضرت امیرالمؤمنین (ع) و سلمان رضوان الله علیه صبر کردند تا شب فرارسید. ثعلبه آمد و در زیر آن درخت دست نیاز به سوی خداوند بی نیاز دراز کرد و عرض کرد: خداوندا از همه جا محرومم اگر تو نیز مرا برانی بکه روآورم. و چاره کار را از کجا بخواهم!؟

در این هنگام مولای متقیان علی (ع) گریست، آنگاه نزدیک آمد و فرمود: ای ثعلبه مژده مژده خداوند تو را آمرزید و اکنون پیغمبر تو را میخواند. آنگاه آیه شریفه یاد شده را که راجع به توبه او نازل شده بود، قرائت نمود. ثعلبه برخاست و همراه حضرت امیرالمؤمنین (ع) به مدینه آمد و یکسر وارد مسجد پیغمبر (ص) شدند، پیغمبر (ص) مشغول نماز عشاء بود، حضرت امیر (ع) و سلمان و ثعلبه به نماز اقتدا کردند بعد از سوره حمد پیغمبر (ص) شروع به قرائت سوره تکاثر نمود.

همینکه آیه اول را تلاوت فرمود (الهیکم التکاثر) شما را بسیاری مال و فرزند و غیره مشغول داشته. ثعلبه نعره ای زد و چون آیه دوم را قرائت فرمود (حتی زرت المقابر) تا آنجا که به گور و دیدار اهل قبور رفتند. فریاد بلندی زد و چون آیه سوم را شنید (کلا سوف تعلمون) آن چنین است که بزودی خواهید دانست. ناله ای دردناک برآورد و نقش بر زمین شد.

بعد از نماز پیغمبر اکرم (ص) دستور داد آب آوردند و بصورتش پاشیدند ولی ثعلبه بهوش نیامد و مانند چوب خشک روی زمین افتاده بود، چون درست ملاحظه کردند دیدند ثعلبه جان به جان آفرین تسلیم کرده است.

حضرت رسول (ص) و صحابه از این جریان متاثر گردیدند و همگی گریان شدند. در این موقع

حمصانه دختر ثعلبه از جریان مطلع شد و به مسجد آمد و در حالیکه بشدت اشک میریخت ، عرضکرد؛ یا رسول الله من بواسطه اینکه شما پدرم را از خود دور ساختید از او روی برتافتم و ملاقات و دیدار او را موکول به رضایت شما نمودم . اکنون که او را از گناهای آمرزیده و در حالیکه شما از او راضی هستید از دنیا رفته می بینم بسیار خرسندم .  
حضرت رسول (ص) دختر پدر مرده را تسلیت فرمود: سپس در مراسم تکفین و تشییع او شرکت نمود و او را با کمال احترام بخاک سپردند...

من به درگاه تو با بار گناه آمده ام

شمرسارم ز تو با روی سیاه آمده ام

چشم پر اشک و دل خسته و بار سنگین

مستمندم به درخانه شاه آمده ام

آتش معصیتم شعله کشد برآفاق

زیر ابر کرمت من به پناه آمده ام

گرقبولم نکنی روی نمایم به کجا

نه به دینجا زیبی حشمت و جاه آمده ام

من بیچاره ز فعل بد خود منفعلم

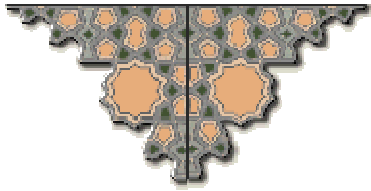
شمرسارم زیبی عذر گناه آمده ام

بار الها دری از رحمت خود باز نما

که به شوق کرمت این همه راه آمده ام

مذنب زار و حقیرم به درخانه دوست

پی پوزش به دوصد ناله وآه آمده ام



در کتاب ثمرات الحیوة جلد سوم صفحه سیصد و هفتاد و هفت  
نوشته:

جواری در بنی اسرائیل زندگی می کرد و به عبادت حق تعالی  
مشغول بود روزها را به روزه و شبها را بنماز و طاعت ، تا

بیست سال کارش همین بود تا که يك روز فریب خورده و کم کم از خدا کناره گرفت و عبادتها را  
تبدیل به معصیت و گناه کرد و از جمله گناه کاران قرار گرفت و در این کار بیست سال باقی ماند  
يك روز آمد جلو آئینه خود را ببیند، نگاه کرد دید موهایش سفید شده از معصیتهای خود بدش آمد  
واز کرده های خود سخت پشیمان گردید.

گفت خدایا بیست سال عبادت و بیست سال معصیت کردم اگر برگردم بسوی تو آیا قبول می کنی

.

صدائی شنید که می فرماید: ((اجبتنا فاحببناك تركتتا فتركناك و عصيتنا فامهلناك و ان رجعت الينا  
قبلنا.))

تا آن وقتی که ما را دوست داشتی پس ما هم تو را دوست داشتیم . ترك ما کردی پس ما هم تو را  
ترك کردیم ، معصیت ما را کردی ترا مهلت دادیم . پس اگر برگردی بجانب ما، تو را قبول می  
کنیم.

پس توبه نمود و یکی از عباد قرار گرفت . از این مرحمتها از خدا نسبت به همه گناه کاران بوده  
و هست.

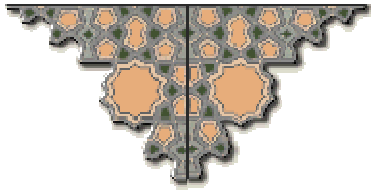
بازا بازآ هرآنچه هستی بازآی

گر کافر و گبر و بت پرستی بازآی

این درگه ما درگه نامیدی نیست

صدبار اگر توبه شکستی بازآی

( کتوبه مرد بنی اسرائیلی )



در کتاب مذکور داستان قبل فرموده:

در زمان حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه السلام در بنی اسرائیل از نیامدن باران قحطی شد.

مردم خدمت حضرت موسی (ع) جمع شدند که یا موسی باران

نیامده و قحطی زیاد شده بیا و برای ما دعا کن تا مردم از این مشکلات درآیند.

حضرت موسی (ع) به همه مردم دستور داد که در صحرائی جمع شوند و نماز استسقاء خوانند و دعا کنند که خداوند متعال باران را برآنها نازل کند.

جمعیت زیادی که زیادتر از هفتاد هزار نفر بودند در صحرا جمع شدند و هر چه دعا کردند خبری از باران نشد.

حضرت موسی (ع) سر به آسمان کرد و فرمود خدایا من با هفتاد هزار نفر هر چه دعا می کنیم چرا باران نمی آید؟! مگر قدرت و منزلت من پیش تو کهنه شده؟!؟

خطاب رسید ای موسی، نه، در میان شما يك نفر است که چهل سال مرا معصیت میکرد به او بگو از میان این جمعیت بیرون رود تا باران را بر شما نازل کنم.

فرمود خدایا صدای من ضعیف است چگونه به هفتاد هزار نفر جمعیت می رسد.

خطاب شد ای موسی تو بگو من صدای تو را به مردم میرسانم حضرت موسی به صدای بلند صدا زد ای کسیکه چهل سال است معصیت خدا را میکنی برخیز از میان ما بیرون رو، زیرا خدا بخاطر شومی تو باران رحمتش را از ما قطع کرده.

آن مرد عاصی برخواست نگاهی باطرف کرد دید کسی بیرون نرفت، فهمید خودش است که باید بیرون رود. باخود گفت چه کنم اگر برخیزم از میان مردم بروم، مردم مرا می بینند و می شناسند و رسوا می شوم اگر نروم خدا باران را نازل نمی کند. همانجا نشست و از روی حقیقت و صمیم قلب از کارهای زشت خود پشیمان شد و توبه کرد.

یکدفعه ابرها آمدند بهم متصل شدند و چنان بارانی آمد که تمام سیراب شدند. حضرت موسی (ع)

فرمود الهی کسیکه از میان ما بیرون نرفت چطور شد که باران آمد خطاب شد **سقیتم بالذی**

**منعتکم به**، به شما باران دادم بسبب آن کسیکه شما را منع کردم و گفتم از میان شما بیرون برود.

حضرت موسی (ع) فرمود: خدایا می شود این بنده معصیتکار را به من نشان دهی؟!؟

خطاب شد ای موسی آن وقتیکه مرا معصیت میکرد رسوایش نکردم حالا که توبه کرده او را رسوا

کنم حاشا من نماین را دشمن می دارم خودم نمایی کنم من ستار العیوب هستم برکارهای زشت

مردم روپوشی می کنم خود بیایم آبرویش را بریزم.

یارب توئی پناه دل بی پناه ما

خم گشته پشت و سینه زیار گناه ما

یارب بحق روح بزرگ روزگار

بنما ترحمی تو بحال تباه ما

ما عاجزیم و مضطر و مغموم و دلفکار

آه و فغان و ناله دل شده سپاه ما

یارب توئی کریم و رحیم و عفور و حیّ

باشد همیشه بر در لطفت نگاه ما

ما بنده ایم و بیگس و محزون و بیقرار

یارب توئی بحال و جهان پادشاه ما

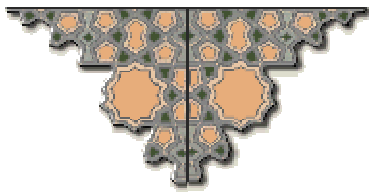
محتاج و بی پناه و فقیر و بلاکشیم

عاریت است عزت و عفوان و جاه ما

صابر حجاب راه نجات تو غفلت است

افغان مزن که هست خطرناک راه ما

## ( 6 عهد و پیمان با خدا )



در کتاب کيفر و كردار جلد 2 خواندم:

جوانی با خدای متعال عهد و پیمان بست که به دنیا دل نبندد و به زیورآلات آن ننگرد چون اینها انسان را از یاد خدا باز می دارد.

روزی از بازاری می گذشت از جلوی جواهر فروشی رد می شد دید که کمربندی مُرّصع به درّ و جواهر است ، از عهد خود غافل شد و نگاه طولانی به آن کرد و از زیبایی و حُسن آن تعجب

نمود.

صاحب جواهر فروشی دید که آن جوان با دقت تمام به آن کمریند نگاه می کند دل از آن نمی برد همینکه آن جوان قدری از در مغازه جواهر فروشی رد شد صاحب جواهر فروشی کمریند را در دکان ندید فوراً از در مغازه بریزآمد و با شتاب تمام خود را به جوان رسانید و دست او را گرفت و گفت ای عیار تو کمریند را دزدیدی من از تو دست بر نمی دارم تا کمریند مرا بدهی و کشان کشان او را به محضر حاکم آورد گفت ای حاکم این جوان دزد است و کمریند جواهرنشان را ربوده. حاکم نگاهی بسیمای آن جوان کرد و گفت گمان نکنم این جوان دزد باشد زیرا به او این کار نمی آید.

صاحب کمریند گفت چرا او کمریند مرا دزدیده و ما جرا را برای حاکم شرح داد. حاکم دستور داد او را بازرسی کنند وقتی که او را بازرسی کردند دیدند در زیر لباسهای جوان کمریند بسته شده ، حاکم متعجب و خشمناک فریاد زد.

((یا فتی اما نستحیی تلبس لباس الاخیار و تعمل عمل الفجار)) ای جوان آیا حیا نمی کنی و

خجالت نمی کشی لباس خوبان را میپوشی و عمل بدکاران را انجام میدهی ؟

جوان وحشت زده و ناراحت گفت : مولای من قدری صبر کن تا مطب برایت واضح گردد. سپس رو به آسمان نمود و از صمیم دل گفت الهی لااعود الی مثلها خدایا دیگر به این عمل بر نمی گردم می دانم از یاد تو غافل شدم و به گناه افتادم از کرده خود پشیمان و نادمم توبه مرا بپذیر که خیلی ناراحتم و آبروی مرا نبر.

قاضی خیال کرد که جوان عمل دزدی را می گوید خیلی ناراحت شد و دستور داد او را عریان کنند و تازیانه بزنند (باینکه آن حکم بر خلاف قرآن بود زیرا حکم دزد پس از اثبات دست بردن بود). ناگهان صدائی شنیدند ولی صاحب صدا را ندیدند که فرمود: ادعو ولاتضریوه انما اوردنا تا دیبه (رهاکنید او را زیرا ما می خواستیم او را تا عذیب نمائیم.

حاکم منقلب گردید و از کرده خود پشیمان شد و از آن جوان عذر خواهی کرد و آمد بین دوچشم او را بوسید و گفت مرا از قصه خود آگاه کن.

جوان جریان عهد خود را با خدا بیان کرد و نقض عهد را نیز عنوان نمود و گفت نقض عهد و پیمان مرا به این رسوائی و بلیه دچار کرد.

صاحب کمریند وقتی از داستان آگاه شد پشیمان و نادم او را قسم داد که تو را به خدا قسمت می دهم که این کمریند را از من قبول کن و مرا حلال نما.

جوان گفت : ای مرد برو دنبال کارت من خودم باعث این کیفر شدم و گوش مالی هم شدم.

ای خدائیکه مکان یافته ای دردل دوست

باز از پنجه قدرت بنما مشکل دوست

ای خدائیکه گدای در تو بنده تست

جلوه ماه و خور از طلعت تابنده تست

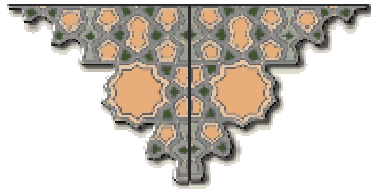
ای خدائیکه بغیر از تو نداریم کسی

لطف تو می طلبیم چون به همه دادرسی

از صفات توهمین ورد زبان ما را بس

خود بمیریم ، به فضل تو بفریاد برس

## ( 7 بهلول نباش )



در امالی شیخ صدوق صفحه بیست و هفت نوشته شده بود: که يك روز معاذ بن جبل در حالی که گریه می کرد به رسول اکرم (ص) وارد شد و سلام کرد، حضرت بعد از جواب سلام علت گریه اش را جویا شد. معاذ عرض کرد: یا رسول الله جوانی رعنا

و خوش اندام بیرون خانه ایستاد و مانند زن بچه مرده گریه می کند و در انتظار است که شما به او اجازه ورود دهید تا خدمت شما برسد و منظره آن جوان همه را گریان نموده ، حضرت اجازه ورود دادند جوان وارد شد. حضرت فرمودند: ای جوان چرا گریه می کنی ؟

جوان گفت : ای رسول خدا گناهی مرتکب شده ام که اگر خدا بخواهد به بعضی از آنها مرا مجازات کند، بایستی مرا به آتش قهر دوزخم برد و گمان نمی کنم که هرگز مورد بخشش و آمرزش قرار بگیرم.

حضرت فرمود: آیا شرك به خدا آورده ای ؟ گفت نه . حضرت فرمود :قتل نفس کرده ای ؟ گفت نه . حضرت فرمود: بنابراین توبه کن که خدا ترا خواهد بخشید و لو بزرگی گناهانت به اندازه

کوهها عظیم باشد.

گفت : گناهانم از آن کوههای عظیم بزرگتر است . حضرت فرمود: پروردگار متعال گناهانت را می آمرزد و لو به بزرگی زمین و آنچه در آن است ، بوده باشد. جوان گفت : گناهان من بزرگتر است . تا به اینجا رسید، حضرت با حالت غضب به او خطاب فرمود: وای بر تو ای جوان گناهانت بزرگتر است یا خدای متعال ؟ جوان تا این سخن را از پیغمبر شنید خودش را به خاک انداخت و گفت منزّه است پروردگار من ، هیچ چیز بزرگتر از او نیست . در این موقع حضرت فرمود: مگر گناه بزرگ را جز خدای بزرگ کسی دیگر هست که ببخشد؟ جوان گفت : نه یا رسول الله . سپس سکوت کرد و چیزی نگفت در این هنگام حضرت فرمود: حال ای جوان یکی از آن گناهانی را که مرتکب شده ای بیان کن تا ببینم چه کرده ای که اینقدر نا امید هستی ؟

جوان گفت : یا رسول الله ، هفت سال است که به عمل زشتی دست زده ام ؛ به گورستان می روم و قبر مردگان را نبش کرده و کفن آنها را می دزدم . این اواخر شنیدم دختری از انصار از دنیا رفته . من هم طبق معمول به منظور سرقت کفن او به جستجوی قبرش رفتم . تا اینکه قبرش را پیدا کردم رویش يك علامت گذاشتم تا شب بتوانم به مقصودم برسم و کفن را ببرایم . سیاهی شب همه جا را فرا گرفته بود آدم سر قبر دختر و گورش را شکافتم . جنازه دختر را از قبر بیرون آورده و کفنش را از تنش بیرون آوردم ، بدنش را برهنه دیدم آتش شهوت در وجودم شعله ور شد نگذاشت تنها به دزدی کفن اکتفا کنم ، از طرفی وسوسه های فریبنده نفس و شیطان ، نتوانستم نفس خود را مهار کرده و خود را راضی به ترك آن کنم .

خلاصه آنقدر ابلیس ، این گناه را در نظر زیبا جلوه داد که ناچار با جسد بی جان آن دختر به زنا مشغول شدم بعد جنازه اش را به گودال قبر افکندم و بسوی منزل برگشتم . هنوز چند قدمی از محل حادثه نرفته بودم که صدائی به این مضمون بگوشم رسید: ای وای بر تو از مالک روز جزا چه خواهی کرد؟! آن وقتی که من و تو را به دادگاه عدل الهی نگه دارند؟! وای بر تو از عذاب قیامت که مرا در میان مردگان برهنه و جنب قرار دادی ؟!

بله یا رسول الله شنیدن این کلمات وجدان خفته مرا بیدار کرد تا اینکه به حکم وظیفه وجدان برای بخشش گناهانم از خدای بزرگ خدمت شما آمده ام تا به برکت وجود شما خداوند از سر تقصیرات من درگذرد. اما به نظرم به قدری گناهانم بزرگ است که حتی از بوی بهشت هم محروم خواهم ماند. یا رسول الله آیا شما در این مورد نظر دیگری دارید که من انجام دهم ؟!



پیغمبر اکرم (ص) فرمود: ای فاسق از من دور شو. زیرا ترس از آن دارم که آتشی بر تو نازل شود و عذاب تو مرا متاثر کند.

جوان گنهکار از پیش روی پیغمبر رفت و پس از تهیه مختصر غذائی سر به بیابان گذاشت و در محلی دور از چشم مردم به گریه وزاری و توبه پرداخت، لباسی خشن بر تن و غل و زنجیری هم به گردن انداخته آنگاه با تضرع و زاری روی به آسمان کرد و مناجات کنان پروردگار خود را می خواند، بارالها هر وقت از من راضی شدی به رسالت وحی نازل کن تا مرا مژده عفو ت دهد و اگر نه آتشی بفرست تا در این دنیا به کیفر اعمال معذب شوم. زیرا من طاقت عذاب آخرت تو را ندارم.

دیری نپائید که در اثر نیایش صادقانه اش، خداوند رحیم او را عفو فرمود و بر پیامبرش این آیه را فرستاد:

و الَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَا حِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَ مِنْ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ ...  
(47)

رسول خدا از نزول این آیه شریفه در جستجوی جوان مذبور بر آمد و معاذبن جبل تنها کسی بود که اقامتگاه آن جوان را بلد بود و نشان پیغمبر(ص) داد. حضرت با گروهی از یارانش به محل آن جوان آمدند. وقتی که رسیدند دیدند که جوان از ترس عقوبت الهی دست نیایش بسوی حقتعالی دراز کرده و همچون ابر بهاران از دیدگانش اشک می بارد جلو آمده غل و زنجیر را از گردنش برداشتند و بوی مژده آمرزش و عفو الهی را رساندند. سپس رو به اصحاب کرده فرمودند: جبران کنید گناهان خود را همانطور که بهلول نباش جبران کرد.

غرق گنه نا امید مشو ز دربار ما

که عفو کردن بود در همه دم کارما

بنده شرمنده تو، خالق و بخشنده من

بیا بهشتت دهم مرو تو در نار ما

توبه شکستی بیا، هرآنچه هستی بیا

امیدواری بگو ز نام غفار ما

در دل شب خیز و زیر قطره اشکی ز چشم

که دوست دارم کند گریه گنهکار ما

خواهم اگر بگذرم ، از همه عاصیان

کیست که چون و چرا کند ز کردار ما

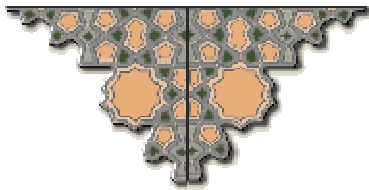
وای برآن کو نگشت نادم از عصیان خویش

هلاک گردد به حشر در، یم قهار ما

اگرچه تابع شدی غرق معاصی بیا

دست تو سل بزن به آل اطهار ما

### ( 8توبه آهنگر )



در کتاب انوار المجالس صفحه سیصد و چهارده نقل می کند از حسن بصری (و در چند کتاب دیگر دیدم از مرحوم شیخ بهائی نقل می کنند) که گفت:

يك روز در بازار آهنگران بغداد می گذشتم که ناگهان چشم

افتاد به آهنگری که دستش را داخل کوره حدادی می کند و آهن گداخته شده قرمز را می گرفت بدون آنکه ابدا احساس سوزشی کند روی سن دان می گذاشت و با پُتک روی آن می زد و به هر نوع که می خواست در می آورد و می ساخت . چون مشاهده این کار شگفت انگیز بود مرا وادار به پرسش از او کرد رفتم جلو سلام کردم جواب داد بعد پرسیدم آقا مگر آتش کوره و آهن گداخته بشما آسیبی نمی رساند؟ آن مرد گفت : نه.

گفتم چطور؟

گفت : يك ایامی در حاینجا خشك سالی و قحطی شد ولی من همه چیز در انبار داشتم . یكروز يك زن وجیه و خوش سیمائی نزد من آمد و گفت ای مرد من کودکانی یتیم و خردسال دارم و احتیاج به آذوقه و مقداری گندم دارم خواهشمندم برای رضای خدا کمکی بکن و بچه های یتیم مرا از گرسنگی و هلاکت نجات بده منم چون بهمان يك نظر فریفته جمالش شده بودم ، در مقابل خواسته اش گفتم : اگر گندم می خواهی باید ساعتی با من باشی تا خواسته ات را برآورده کنم.

آن زن از این پیشنهاد ناراحت و روترش کرده و رفت.

روز دوم باز آن زن نزد آمد، در حالیکه اشک میریخت ، سخن روز قبل را تکرار نمود، من هم حرفهای روز گذشته را برای او تکرار کردم ، دوباره بادست خالی برگشت ، دوباره روز سوم دیدم آمد و خیلی التماس می کند که بچه هایم دارند می میرند بیا و آنها را از گرسنگی و مرگ نجات بده من حرفم را تکرار کردم و دیدم آن زن بطرف من می آید و پیداست که از گرسنگی بی طاقت شده.

خلاصه وقتی که نزدیک می شد به من گفت : ای مرد من و بچه هایم گرسنه هستیم بیا و رحمی کن و گندمی در اختیار ما بگذار؟ من گفتم : ای زن بیخودی وقت من و خودت را نگیر همان که بهت گفتم بیا با من باش تا بتو گندم دهم.

در این موقع زن به گریه افتاد و زیاد اشک ریخت و گفت : من هرگز از این کارهای حرام نکردم و چون دیگر طاقت نمانده و کار از دست رفته و سه روز است که خود و بچه هایم غذائی نخورده ام بآنچه که میگوئی ناچارا حاضرم ولی بیک شرط گفتم به چه شرطی ؟ گفت : بشرط اینکه مرا بجایی ببری که هیچ کس ما را نبیند.

مرد آهنگر گفت : قبول کردم و خانه را خلوت کردم آنگاه زن را بنزد خود طلبیدم . همینکه خواستم از او بهره ای بردارم . دیدم آن زن دارد می لرزد و خطاب بمن گفت : ای مرد! چرا دروغ گفتی و خلاف شرطت عمل کردی ؟ گفتم کدام شرط؟

گفت : مگر بنا نبود مرا بجای خلوت ببری تا کسی ما را نبیند؟

گفتم : آری مگر اینجا خلوت نیست ؟

گفت : چطوری اینجا خلوت است بآنکه پنج نفر مواظب ما هستند و ما را دارند می بینند اول خداوند عالم و غیر از او دو ملکی که بر تو موکلند و دو ملکی که بر من موکلند همه شان حاضراندو ما را مشاهده می کنند با این حال تو خیال میکنی اینجا کسی نیست که ما را ببیند؟ بعدا گفت : ای مرد بیا و از خدا بترس و آتش شهوت خود را بر من سرد کن تا منم از خدای خود بخوام حرارت آتش را از تو بردارد و آتش را بر تو سرد کند.

من از این سخن متنبه شدم و با خود گفتم این زن با چنین فشار زندگی و شدت گرسنگی اینطور از خدا می ترسید ولی تو که این همه مورد نعمتهای الهی قرار گرفته ای از او (خدا) نمی ترسی ؟ فوراً توبه کردم و از آن زن دست کشیدم و گندمی را که میخواست باو دادم و مرخصش کردم . زن چون این گذشت را از من دید و جریان را بر وفق عفت خود دید سرش را به سمت آسمان بلند کرد

و گفت ای خدا همینطور که این مرد حرارت شهوتش را بر خود سرد نمود، تو هم حرارت آتش دنیا و آخرت را بر او سرد کن از همان لحظه که آن زن این دعا را در حقم کرد حرارت آتش بر من بی اثر شد.

الهی بی پناهان را پناهی

بسوی خسته حالان کن نگاهی

چه کم گردد ز سلطانی گرنواز

گدائی را ز رحمت گاهگاهی

مرا شرح پریشانی چه حاجت

که بر حال پریشانم گواهی

الهی تکیه بر لطف تو کردم

که جز لطفت ندارم تکیه گاهی

دل سرگشته ام را رهنما باش

که دل بی رهنما افتد بچاهی

نهاده سر ب خاک آستانت

گدائی ، درمندی ، عذرخواهی

امید لطف و بخشش از تو دارد

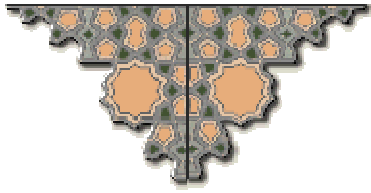
اسیری شرمساری رو سیاهی

تهیدستی که با اشک ندامت

زیا افتاده از بار گناهی

گرفتم دامن بخشنده ای را

که بخشد از کرم کوهی بکاهی



در کتاب همای سعادت داستانی توجه مرا جلب کرد که نجیب الدین (که از علمای بزرگ زمان خودش بوده است) نقل می فرمود: يك شب در قبرستان بودم . دیدم چهار نفر بطرف قبرستان می آیند و يك جنازه ای روی دوششان است . من جلو

رفته و از آوردن جنازه در آن وقت شب اعتراض کردم و گفتم این عمل شمایه من اینطور می رساند که شما انسانی را کشته اید و نیمه شب قصد دفن آن جنازه را دارید که کسی از راز و اسرارشان سر در نیاورد.

گفتند: ای مرد خیال بد نکن زیرا مادرش با ماست . دیدم پیرزنی جلو آمد. من گفتم ای مادر چرا نیمه شب جوانت را بقبرستان آورده ای ؟

گفت : چون جوان من معصیت کار بوده خودش چند وصیت کرده ، اول : چون من از دنیا رفتم طنابی بگردنم ببنداز و مرا در خانه بکش و بگو خدایا این همان بنده گریزیا و معصیتکاری است که بدست سلطان اجل گرفتار شده او را بسته و نزد تو آوردم باو رحم کن . دوم : جنازه ام را شبانه دفن کن که کسی بدن مرا نبیند و از جنایات من یاد کند و معذب شوم . سوم : اینکه بدنم را خودت دفن کن و لحد بگذار که خداوند موهای سفید تو را ببیند و بمن عنایتی فرماید و مرا بیامرزد، درست است که من توبه کرده ام و از کرده هایم پشیمانم ولی تو این وصیتهای مرا انجام بده.

وقتی که جوانم از دنیا رفت ریسمانی بگردنش بستم و او را کشیدم ناگهان صدائی بلند شد و گفت: **أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ هُمُ الْفَائِزُونَ** باینده گنه کار ما اینطور رفتار نکن ما خود می دانیم با او چه کنیم.

خوشحال شدم (که توبه او پذیرفته شده) و او را بطرف قبرستان آوردم. من از پیرزن خواهش کردم که دفن پسرش را به من واگذار کند. او هم اجازه داد بدن را در قبر گذاشتم همینکه خواستم لحد را بچینم آیه ای را شنیدم که بگو شم رسید **أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ هُمُ الْفَائِزُونَ** از این داستان اینطور نتیجه میگیریم که توبه شخص گنه کار مورد قبول واقع شده و خدا دوست ندارد بنده گنه کارش که توبه کرده مورد اهانت قرار گیرد.

یا رب به درگاہت کنون

با چشم گریان آدمم

با ناله و شور و نوا

با آه و افغان آدمم

کردم بسی جرم و گنه

تا اینکه گشتم روسیه

بر درگهت ای پادشه

اینک پشیمان آدمم

دل از خطاها پر ملال

روئی ندارم از سو ال

مانند مرغ بسته بال

افتان و خیزان آدمم

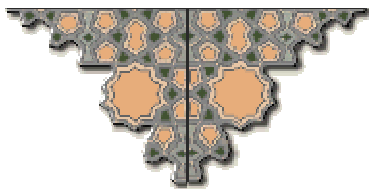
رویم به روی خاک بین

با دیده نمناک آدمم

ای مالک املاک بین

با قلب سوزان آدمم

### ( 10 توبه عابد )



عابدی سر کوه لبنان عبادت می کرد که روزها روزه دار بود و هنگام افطار خداوند متعال روزی يك قرص نان روزیش کرده بود که نصف آن را افطار و نصف دیگرش را برای سحر می گذاشت يك شب به وقت همیشگی صبر کرد و نان نیامد یکساعت صبر

کرد خبری نشد، دو ساعت گذشت نان نیامد بی طاقت شده از کوه پائین آمد در آن نزدیکی يك قریه ای بود که اهل آن همه نصرانی و گبر و بت پرست بودند. بطرف قریه سرازیر شد و سراسیمه به در خانه ای رفت و در زد پیرمرد گبری در را باز کرد عابد اظهار گرسنگی کرد پیرمرد رفت توی

خانه و دو قرص نان برایش آورد عابد نان را گرفت و بطرف صمعه و عبادتگاهش حرکت کرد. سگی در خانه پیرمرد نگاهیانی میکرد تا چشمش به عابد افتاد، دنبال عابد حرکت کرد و شروع به پارس نمودن و تعقیب او و گوشه لباسش را گرفتن کرد.

عابد از ترس یکی از آن نان ها را جلو سگ انداخت . سگ نان را برداشته و خورد و باز پارس کنان پی عابد براه افتاد. نان دومی را هم به سگ داد او خورد و باز پارس کنان در پی عابد راه افتاد عابد با دست خالی و شکم گرسنه نگاهی به سگ نمود و گفت تا بحال سگ به بی حیائی تو ندیده بودم ، دو قرص نان از پیرمرد گرفتم و آن را هم بتو دادم چرا هنوز پارس می کنی و دنبال من می آیی بقدرت کامله الهی قفل خاموشی از دهان آن سگ برداشته شد و گفت : من سالهاست که مأ موریت نگهداری خانه این پیرمرد را دارم و محافظ گوسفندان او می باشم و آنچه بمن میدهد قانعم و گاهی هم مرا فراموش می کند استخوان و تکه نانی خشکیده ای بمن بخوراند در این حا : شاکرم در خانه دیگری نرفتم اگر بدهد میخورم اگر ندهد صبر می کنم . اما تو یکشب نانت نرسید صبر نکردی از در خانه پروردگاری که عمری را بتو روزی داده روگردانیدی و بدرخانه کسی که گبر و ضد خداست و از دشمنان اسلام است پناه بردی و بار منت کشیدی حالا بگو ببینم من بی حیا هستم یا تو.

عابد با شنیدن این سخنان از خود بی خود شد و نقش زمین گردید و وقتی که بهوش آمد توبه نمود و حالش به عبادت بیشتر شد و یکی از اولیاء گردید.

رحیمی چاره سازی بی نیازی

کریمی دلنوازی دادخواهی

خوشا آنکس که بندد باتو پیوند

خوشا آن دل که دارد باتو راهی

مران از آستانت بینوا را

که دیگر در بساطم نیست آهی

مقام و عزّ و جاهت چو ستایم

که برتر از مقام عز و جاهی

فناکی دولت سر در پذیرد

که اقلیم بقا را پادشاهی

ز نخل رحمت بی انتهایت

بیفکن سایه بر روی گیاهی

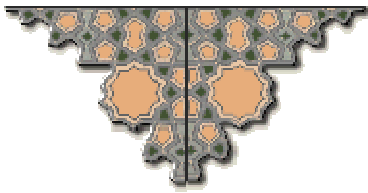
به آب چشمه لطفت فرو شوی

اگر سرزد خطائی اشتباهی

مرآن یا رب ز درگاہت رسارا

پناه آورده سویت بی پناهی

### ( 11 شعوانه )



در کتاب خزینة الجواهر مرحوم آقا شیخ علی اکبر نهاوند

رضوان الله تعالى علیه مطالعه کردم:

در بصره زنی زندگی می کرد به نام شعوانه که در لا ابالی گری  
و رقاصی و فاحشه گری زنی معروفه بود و هیچ خانه و مجلس

فسادی نبود که شعوانه درش نباشد. روزی این خانم شعوانه با کنیزان خود از کوچه ای گذر می  
کرد اتفاقاً گذرش از درخانه مرد صالح که از زهاد و وعاظ زمان خود بود افتاد، ناگهان صدای  
خروش و گریه و ناله ای از آن خانه بگوشش رسید.

یکی از کنیزان خود را به آن خانه فرستاد تا ببیند جریان چیست و خبری آورد و به او گوشزد کرد  
که زود بیا و ببین در این منزل چه میگذرد و این ناله و گریه برای چیست ؟  
با خود گفت : در بصره ماتم خانه و عزاست و ما خبری نداریم.

کنیزك به درون خانه رفت و پس از مدتی بیرون نیامد. کنیز دیگری را فرستاد باز هم از او خبری  
نشد. همه کنیزان را یکی یکی فرستاد خبری نشد. خیلی ناراحت شد گفت مگر چه خبر است همه  
کنیزان را فرستادم هیچکدام نیامدند. شاید در اینجا سرّی باشد زیرا این ماتم ، ماتم و عزای مردگان  
نیست بلکه عزا و ماتم زندگان است ، این ماتم بدکاران است این ماتم گناهکاران است این ماتم



مجرمان است این ماتم نامه سیاهان است . سپس با خود گفت من خودم به داخل منزل بروم و ببینم چه خبر است.

وارد خانه شد دید مرد صالحی بالای منبر است و مردم زیادی دور منبر نشسته اند و دارند گریه میکنند. در این هنگام واعظ داشت این آیه را تفسیر می کرد (واذا راتهم من مكان بعيد سمعوا لها تغيظا و زفيرا) جهنم در روز قیامت وقتی که گنه کاران و عاصیان را ببیند به غرش در آید، عاصیان و گنه کاران از صدای غرش آتش جهنم به لرزش در آیند و وقتی هم معصیت کاران را وارد آتش کنند در آن مکانهای تنك و تاريك و زنجیرهای آتشین هم در گردنشان است که به یکدیگر بسته شده.

**و اذا القوا منها مكانا ضيقا مقرنين دعوا هنالك ثبورا**

فریاد و اویلای آنها بلند است ، مالك دوزخ گوید: ها؟! چه زود صدای فریادتان بلند شد؟! حالا کجایش را دیده اید؟! که چه فریادها و دردهای شدیدتری هم دارید برای آنها چه خواهید کرد?...! شعوانه تا این سخن و آیه را شنید چنان در او اثر کرد که به گریه در آمد و صدا زد ای شیخ اگر کسی توبه کند آیا با این همه گناه خداوند توبه او را قبول می کند و مرا بدرگاه خود جای میدهد؟ و مرا می آمرزد؟ شیخ گفت : خدا ارحم الرحمین است ، توبه کنی از سر تقصیراتت می گذرد اگر چه گناهانت به اندازه شعوانه باشد.

شعوانه گفت : ای شیخ شعوانه منم . توبه کردم و دیگر پیرامون گناه نمی روم شیخ گفت : حال که توبه کردی تمام گناهان تو را خداوند متعال آمرزید و تو را مشغول عفو و بخشش خود قرار داد.

شعوانه توبه راستین کرد و هرچه ثروت از این راه در آورده بود و غلام و کنیزان را که داشت در راه خدا داد و آزاد کرد و صُمه ای برای خود در بیابان درست کرد و در آنجا مشغول عبادت و بندگی گردید و سالها ریاضت کشید تا سوخته و گداخته شد.

روزی به حمام آمد که سر و تن خود را بشوید يك نگاهی به بدن خود انداخت دید بدنش سوخته و گداخته و نحیف و لاغر شده آهی کشید و گفت ای شعوانه این بدن توست ، آه در دنیا چنین زار و نزار شدی نمی دانم در آخرت احوال تو چگونه خواهد بود سپس به گریه افتاد.

ناگهان صدای شنید که ای شعوانه تو از درگاه ما دور نشو و ملازم در گاه ما باش و مترس تا ببینی که فردای قیامت کار تو چگونه خواهد شد. کم کم کارش بالا کشید که یکی از اولیاء شد که مجلسی درست می کردند او سخنرانی می کرد و اشك می گرفت . بله هر که با خدا آشتی کند و

گرد گناه و معصیت نرود به این مقام می رسد.

الهی چه سازم پناهی ندارم

بجز تو و گزیه راهی ندارم

زهر سو گرفته مرا خوف و خشیت

بجز غصه و غم سپاهی ندارم

ز کردار بد رفته بس آبرویم

به نزد تو جز روسیاهی ندارم

به آتش همه سوخته خرمن ، من

به بستان عمرم گیاهی ندارم

ز افعال خود آنقدر شرمسارم

که نزد کسی عز و جاهی ندارم

ز نفس و ز شیطان همیشه به رنجم

بجز لطف تو خیر خواهی ندارم

به هر جا کنم روی دری بسته گردد

بجز در گهت جایگاهی ندارم

بریده امیدم همه از خلائق

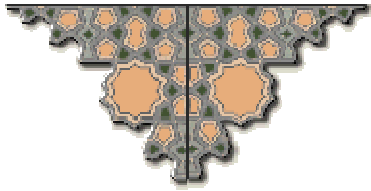
بجز فضل تو تکیه گاهی ندارم

چه عذرم پذیری و یا گر برانی

بجز ذات پاکت الهی ندارم

ز رحمت نظر کن به این دل شکسته

که جز حالت انتباهی ندارم



در کتاب گناهان کبیره جلد 2 مرحوم شهید آیه الله دستغیب رضوان الله تعالی علیه می خواندم : وقتی که آیه تحریم خمر (شراب ) فرود آمد منادی حضرت رسول الله ( ص ) ندا داد کسی نباید شراب بخورد؛ داستانی آورده ، که جالب است.

روزی آقا رسول اکرم ( ص ) از کوچه ای می گذشتند؛ اتفاقاً یکی از مسلمانها شیشه شرابی در دست داشت وارد همان کوچه ای شد که حضرت داشتند میگذشتند تا حضرت رسول خدا ( ص ) را دید می آید خیلی ترسید، گفت الان است که آبرویم بریزد (زیرا به حضرت خیلی علاقه داشت ) گفت خدایا غلط کردم توبه کردم و دیگر لب به خمر و شراب نمی زنم فقط مرا جلوی حضرت رسول اکرم ( ص ) رسوا نکن.

وقتی که نزدیک حضرت شد. حضرت رسول الله ( ص ) فرمود: در این شیشه چیست ؟ از ترس گفت آقا سرکه است . آنحضرت فرمود: اگر سرکه است قدری در دست من بریز حضرت دست مبارك را پیش برد.

آن مرد هم شیشه را برگردانید يك وقت متوجه شد که مقداری سرکه در دست حضرت ریخته شده . مرد به گریه در آمد و گفت یا رسول الله قسم بخدا که در این شیشه شراب بود ولی چون توبه کردم و از خدا خواستم که مرا رسوا نکند خدا هم توبه مرا قبول کرده و دعایم را مستجاب فرموده. حضرت رسول اکرم ( ص ) فرمود: چنین است حال کسی که توبه کند از گناهان خود و خداوند متعال تمام سیئات و بدیها و زشتی های او را تبدیل به حسنه و خوبی فرماید : **اولئك يبدل الله سيئاتهم حسنات** .

ای پادشاه کون و مکان ای اله من

لطفت ز مهر شامل حال تباه من

من مستحق دوزخم از کرده های خویش

واحسرتا اگر تو نبخشی گناه من

در حشر گر تو پرده زکارم برافکنی

محشر بود سیاه ز روی سیاه من

آندم که جز عطای تو کس را پناه نیست

خواهم که هم عطای تو باشد پناه من

يك شب به طاعت تو نياورده ام صبح

بیهوده رفت روز و شب و سال ماه من

اعضای من که غیر گنه نیست کارشان

ای وای گر شوند به محشر گواه من

ترسم که روز حشر ز بسیاری گناه

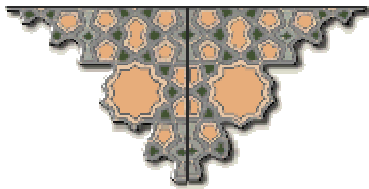
نزد تو هیچ کس نشود عذر خواه من

من لایق جنان نیم ای وای پس اگر

روز جزا جحیم نشود جایگاه من



### ( 13 بشر حافی )



در کتاب روضات الجنات نوشته است:

روزی آقا امام موسی بن جعفر (ع) در بغداد از کنار منزل  
بُشر عبور میکرد صدای ساز و نواز و آواز داخل خانه بگوش  
حضرت رسید در این موقع کنیز بُشر برای ریختن خاکروبه از

منزل خارج شد. آقا حضرت موسی بن جعفر (ع) فرمود: ای کنیز صاحب این خانه بنده است یا  
آزاد؟!

کنیز گفت: حرّ و آزاد است. حضرت فرمود: راست میگوئی اگر بنده می بود از مولای خود  
میترسید.

کنیز وارد منزل شد. بُشر بر سر سفره شراب نشسته بود، علت تاخیر او را پرسید؟! گفت شخصی  
از کنار خانه شما رد می شد از من سؤال کرد صاحب این خانه عبد و بنده است یا حرّ و آزاد.  
گفتم: آقا حرّ و آزاد است.

فرمود: آری اگر بنده بود از آقای خود میترسید.

این سخن حضرت چنان در قلب بشر تاءثیر کرد که سر از پا نشناخت با پای برهنه از منزل خارج شده خود را به آقا موسی بن جعفر (ع) رساند و از کرده خود پشیمان شد و به دست حضرت توبه کرد و از گذشته های خود پوزش خواسته و با چشم گریان بازگشت . از آن روز بعد اعمال زشت خود را ترك کرد و از جمله زهاد و عرفاء قرار گرفت و گویند چون با پای برهنه از پی حضرت موسی بن جعفر (ع) دوید و با این حال توبه کرد او را بشر فانی (پابرنه ) لقب دادند.

یا رب مرا به رحمت بی منتها ببخش

از خود عطا بیاور و از من خطا ببخش

شد ننگم از چه مایه بد نامی بشر

یا رب مرا بفخر بشر مصطفی ببخش

میخواند مصطفی بوجود علی تورا

یا رب مرا بمرتبه مرتضی ببخش

زها حبیبه تو و بنت حبیب تو

یا رب مرا برتبه خیرالنساء ببخش

بعد از علی بخلق حسن مقتدا بود

یا رب مرا بحرمت آن مقتدی ببخش

در کربلا حسین علی تشنه شد شهید

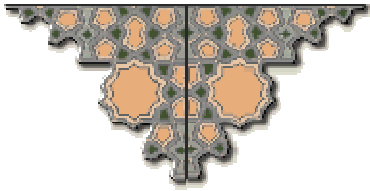
یا رب مرا به تشنه لب کربلا ببخش

دارند انبیاء به برت قرب و منزلت

یا رب مرا بمنزلت انبیاء ببخش

عصیان من اگر شده سدّ دعای من

یا رب مرا بحالت اهل دعا ببخش



در کتاب مذکور در لفظ فضیل نوشته است : فضیل بن عیاض در ابتدای جوانی یکی از راهزنان و سارقان و غارتگران و دزدان و بدکاران و هرزه گران و عیاشان مشهور زمان خود بود که هر کس اسم او را می شنید لرزه بر اندامش میافتاد که در آن زمان

سلطان و خلیفه وقت خود هارون الرشید از دست او ناراحت بود و ترس داشت. روزی از روزها سوار بر اسب آمد کنار نهری ایستاد تا اسبش آب بخورد که ناگهان چشمش به دختر بسیار زیبایی افتاد که مشک خود را بدوش گرفته و می خواست بیاید کنار نهر آب ، آب بردارد. عشق و محبت آن دختر در قلبش رخنه کرد و چشم از آن دختر برنداشت تا وقتی که دختر مشک را پُر از آب کرد و راه خود را گرفت و رفت . به نوکران و بادمجان دور قاب چین هایش دستور داد تا او را تعقیب کرده و بعد به پدر و مادر و دختر خبر دهند که دختر را شب آماده کرده و خانه را خلوت نموده زیرا فضیل راغب آن زیبارو گشته (برای همین هم هست که اسلام داد می زند ای مادرها و خواهرها و زنها حجاب داشته باشید تا چشم اجنبی ها به شماها نیافتد و مسائل دردناک به بار آورد.) فرستاده فضیل پس از تعقیب در خانه را زد و گفته های فضیل را به آنها ابلاغ نمود.

تا این خبر به گوش پدر و مادر دختر رسید بسیار ناراحت و متوحش و لرزان گردیدند چون چاره ای نداشتند يك عده از پیران و ریش سفیدان شهر را دعوت کردند و با آنها مشورت نمودند که چه کنیم ؟

آنها گفتند: بیا و دخترت را فدای يك شهر کن زیرا اگر فضیل به مقصود خود نرسد همه این شهر را به غارت برده و همه چیز را به آتش می کشد، پدر و مادر از روی ناچاری دختر را مهیا کرده و خانه را خلوت نمودند.

شب هنگام فضیل وارد شهر شد و قلاب و کمند انداخت از بالای دیوار و پشت بام به روی بامهای دیگر رفت همینکه خواست وارد منزل معشوقه خود گردد يك وقت شنید صدائی می آید خوب که گوش داد شنید صدای قرآن می آید و یکی قرآن می خواند توجه خود را به این آیه جلب کرد.

الم یاعن للذین آمنوا ان تخشع قلوبهم لذكر الله .

آیا وقت آن نرسیده که قلب مؤمنان خاضع و خاشع گردد بذکر خدا (دیگر دست از گناه بردارند و بیاد خدا باشند) این آیه چنان در او اثر کرد که از نیمه راه از دیوار فرود آمد و زندگیش را دگرگون کرد و با کمال اخلاص و صفای دل گفت پروردگارا چرا نزدیک شده و هنگام خشوع رسیده.

فضیل از صمیم قلب بسوی خدا بازگشت و توبه حقیقی نمود و همان شب راه خود را گرفت و رفت تا به يك خرابه ای رسید که در آنجا پناه آورد وقتی وارد خرابه شد دید عده ای تجار و مسافران دور هم نشسته اند و با هم صحبت می کنند آنها مسافرینی بودند که از ترس فضیل و یارانش به آن خرابه پناه آورده بودند. و بار انداخته و اکنون در فکر کوچ و حرکت بودند با یکدیگر می گفتند از شر فضیل چگونه خلاصی پیدا کنیم قطعا در این موقع شب بر سر راه ما کمین کرده تا دستبرد به اسباب و اثاثیه مازند.

فضیل از شنیدن این حرفها بیشتر متاثر شد که چقدر من بدبخت بودم که پیوسته خاطر آسوده خانواده ها را بتشویش انداخته و نگران کرده ام چرا باید دلهایی از ترس او در اضطراب و پریشانی در این شب سیاه و ظلمانی بسر برند. از جای خود حرکت کرد و خود را به کاروانیان معرفی کرد و گفت فضیل من هستم از این بیعد آسوده باشید زیرا فضیل توبه کرده و راه خدا را گرفته.

فضیل کم کم طریق زهد را پیشه گرفت و یکی از عرفا و زهاد زمان خود گردید که يك روز هارون به مکه جهت طواف آمده بود دید يك عده دور کسی را گرفته اند و به سخنانش گوش می دهند و گریه می کنند پرسید این مرد کیست گفتند آقا این همان فضیل بد کردار بود که حال توبه کرده . هارون در آن وقت از دزدی و غارتش ناراحت و ترسان بود و حال از زهد و خدا ترسیش ناراحت و ترسان است.

عادت فضیل این بود هر کاروانی را که لخت می کرد نام و نشان کاروانیان را در دفترش ثبت می کرد چون موفق به توبه گردید، در پی صاحبان مال به همان نام و نشانه هائی که در دفترش ثبت شده بود روان گردید.

بیشتر صاحبان مال را پیدا کرد و از آنان رضایت طلبید و آن عده ای را که پیدا ننمود از طرف آنان ردّ مظالم و صدقه داد، مگر يك نفر یهودی ، که از او مال زیادی در نواحی شام برده بود، هر چه از او رضایت طلبید او رضایت نداد، در پاسخ می گفت : من نذر کرده ام تا در مقابل مال از دست رفته ام ، زر نستانم رضایت ندهم ، حالا که تو زیاد اصرار داری و مالی هم در دست نداری بسیار خوب مانعی ندارد، زیر بستر من زر و نقود زیادی موجود است ، برو از زیر

بستر من زر بردار و به قصد اداء دین به من بده تا من بر خلاف نذر خود عمل نکرده باشم و تو نیز به مقصود خود رسیده باشی.

فضیل دست در زیر بستر نهاد و مقداری زر و نقود بیرون آورد و به یهودی داد. یهودی فوراً به فضیل گفت شهادتین را بر زبان من جاری کن که من به خدای محمد ایمان آوردم از این به بعد در دین یهودیت ماندن خطای محض است ، چون من در کتاب تورات خوانده بودم ؛ یکی از صفات امت پیغمبر آخرالزمان اینست که هرگاه یکی از آنان از عمل های زشت خود از صمیم دل و از روی حقیقت توبه نمود، خاک در دست آنان زر خواهد شد و به قدرت کامله حق خاک بی مقدار زر و درهم و دینار گردید.

بدان که در زیر بستر من جز خاک چیزی نبود من خواستم که تو را آزمایش و امتحان کنم چون خدای بزرگ خاک را به دست تو زر ناب گردانید بر من دو حقیقت آشکار شد. یکی اینکه دانستم تو از روی حقیقت و از صمیم قلب توبه کرده ای و دیگر اینکه ، دینی که حضرت موسی از آن در تورات خبر داده و آن دین مقدس را ناسخ دین خود و دین بعد از خود (دین مسیح ) دانسته همین دینی است که تو داری از این رو یهودی به دست فضیل سلمان شد.

یا رب مرا بچنگ بلا مبتلا مکن

دست مرا زدامن لطفت جدا مکن

از حد گذشته گرچه گناه و خطای ما

چشم از گنه بیوش و نظر برخطا مکن

ما در خور عذاب و تو شایسته کرم

غیر از کرم سلوک به احوال ما مکن

گرچه گناه پرده ما را دریده است

از کار ما برحمت خود پرده وامکن

ستاریست شیوه تو چون بهر دو کون

رسوا مرا زجرم بروز جزا مکن

هر معصیت که باعث حبس دعای ماست

نادیده بین زبخشش ورد دعا مکن



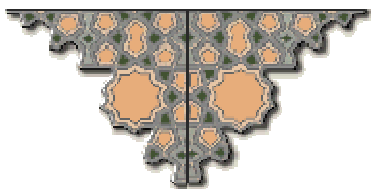
امیدوار لطف و عطای تو بوده ایم

قطع امید واری ما ای خدا مکن

ما را به غیر جرم و خطا نیست پیشه ای

ما را رها بخویش از این ماجرا مکن

### ( 15 همسایه عیاش و مطرب )



در کتاب بحار الانوار جلد 11 مسطور بود: ابو بصیر می گفت  
: همسایه ای داشتم که از معاونین و همکاران سلطان جور و  
ستم بود و ثروت زیادی از کنار این سلطان بدست آورده بود، و  
کنیزان و غلامانی داشت و هر شب مجلسی از هواپرستان و  
عیاشان تشکیل می داد و به لهو و لعب و عیش و طرب می گذرانید و چند کنیز آوازه خوان و  
مطرب داشت که میخواندند و شراب می دادند و می خوردند و چون همسایه و مجاور من بود  
همیشه صدای آن منکرات از خانه او به گوش ما میرسید و ما را ناراحت می کرد.  
چندین بار به او گوش زد کردم که صدای ساز و آوازت مرا و خانواده ام را اذیت میکند... ولی  
متأسفانه نمی پذیرفت هر دفعه به او اصرار و مبالغه می نمودم تا يك روز گفت : من مردی  
مبتلا و معتادم و اسیر شیطان شده ام اما تو گرفتار شیطان و هوای نفس نیستی . اگر وضع مرا  
بصاحب خود آقا حضرت صادق (ع) بگوئی شاید حضرت دعائی کرده و خداوند مرا از پیروی  
نفس نجات دهد.  
ابوبصیر گفت : سخن آن مرد بر دلم نشست . صبر کردم تا وقتی که خدمت حضرت صادق (ع)  
( رسیدم و داستان همسایه ام را به آن حضرت عرض کردم.  
حضرت فرمود: وقتی که به کوفه برگشتی او به دیدن تو خواهد آمد، به او بگو جعفر بن محمد  
می گوید آنچه از کارهای زشت می کنی ترك کن من برایت بهشت را ضمانت می کنم.  
برگشتم به کوفه مردم به دیدنم آمدند او نیز با آنها بود، همینکه خواست حرکت کند نگاهش داشتم  
وقتی اطاق خلوت شد. گفتم وضع ترا برای آقا امام صادق (ع) شرح دادم حضرت فرمود: سلام

مرا به او برسان و بگو آن حالت زشتت را ترك كن تا من براي بهشت را ضمانت كنم.  
تا اين سخن مرا شنيد گريه اش گرفت . گفت ترا بخدا آقا امام صادق (ع) اين حرف را به تو زد.  
گفتم بخدا قسم حضرت فرمودند.

گفت پس همين مرا بس است از منزل خارج شد پس از چند روز كه گذشت يكي را دنبال من فرستاد، وقتي پيش او رفتم ديدم پشت در ايستاده و برهنه است گفت : هرچه در خانه مال داشتم در محلش صرف كردم و چيزي باقى نگذاشتم اينكه مى بينى از برهنگى پشت درب ايستاده ام.  
من سريع به دوستان مراجعه نمودم و مقدارى لباس كه او را تا عمين كند تهيه كرده برايش آوردم ، بعد از چند روز باز پيغام داد مريض شده ام بيا تو را ببينم در مدت مريضيش مرتب از او خبر ميگرفتم و با داروهائى به معالجه اش مشغول بودم ، بالاخره يك روز بحال احتضار رسيد، در كنار بسترش نشسته بودم و او در حال مرگ بود، در اينموقع بيهوش شد وقتي بيهوش آمد در حاليكه لبخند مى زد گفت : اى ابابصير صاحب آقا حضرت صادق (ع) بوعده خود وفا كرد، اين را گفت و ديده از جهان بست . در همان سال وقتي بحج رفتم در مدينه خدمت حضرت صادق (ع) رسيدم ، در منزل اجازه ورود خواستم ، همينكه وارد منزل شدم هنوز يك پايم در خارج منزل بود كه حضرت فرمود: اى ابابصير ديدى ما بوعده خود نسبت بهمسيابه ات وفا كرديم.

دل كه آشفته روى تو نباشد دل نيست

آنكه ديوانه حال تو نشد عاقل نيست

هستى عاشق دلباخته از باده تو است

بجز اين هستيم از عمر دگر حاصل نيست

عشق روى تو در اين باديه افكند مرا

چه توان كرد كه اين باديه را ساحل نيست

بگذر از خویش اگر عاشق دلباخته ای

كه میان تو و او جز تو كسى حائل نيست

ره رو عشقى اگر خرقة و سجاده فكن

كه بجز عشق تو را رهرو اين منزل نيست

اگر از اهل دلی ، صوفی و زاهد بگذر

که جز این طایفه را راه در این محفل نیست

بر خم طره او چنگ زنم چنگ زنان

که جز این حاصل دیوانه لایعقل نیست

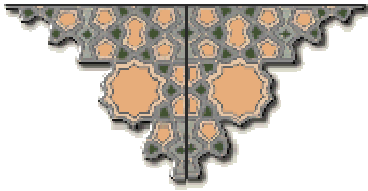
دست من گیر و از این خرقة سالوس رهان

که در این خرقة بجز جایگه جاهل نیست

علم و عرفان بخرابات ندارد راهی

که بمنزلگه عشاق ره باطل نیست

### ( 16 توبه افضل تر از حد )



در کتاب فروع کافی جلد 7 دارد:

در کوفه مردی خدمت آقا امیرالمؤمنین علی (ع) رسید.

عرضکرد یا علی من زنا کردم پاکم کن.

حضرت فرمود: از کدام قبیله ای هستی؟ گفت از قبیله مزینه

هستم . حضرت فرمود: از قرآن می توانی چیزی قرائت کنی؟

گفت : بله . چند آیه نیکو قرائت کرد.

حضرت فرمود: آیا جنون عارضت شده؟

گفت : نه.

حضرت فرمود: فعلا برو تا از وضعت جويا شوم و تحقیق کنم.

فردا برای بار دوم بازگشت و گفتار روز پیش را تکرار نمود.

این بار آقا علی (ع) فرمود: آیا زن داری؟ گفت : آری . حضرت فرمود: زنت حضور دارد

(یعنی مسافرت نرفته) گفت : آری.

آنگاه حضرت وضع او را جويا شد. گفتند: مردی فهمیده و عاقل است.

روز سوم آمد و مانند دو روز قبل تقاضای پاک شدن نمود باز حضرت فرمود برو تا در باره تو

سئوالاتی نمایم.

در روز چهارم باز خدمت آقا علی (ع) رسید و اقرار کرد، حضرت به قنبر دستور داد تا او را نگهدارد، در این هنگام حالت خشم بر آقا علی (ع) روی داد سپس فرمود: چقدر زشت است که مردی کار ناشایستی از این قبیل انجام دهد و خود را در میان مردم رسوا نماید. چرا توبه نمی کنی بخدا قسم اگر بین خود و خدا واقعا توبه کند بهتر است برایش از اینکه من حد بر او جاری نمایم . آنگاه او را بسوی بیابان برد و در میان مردم فریاد زدند ایهاالنّاس خارج شوید تا بر این مرد حد جاری شود و با وضعی بیائید که یکدیگر را شناسید قبل از اینکه بر این مرد حد اجرا شود، محکوم تقاضا کرد اجازه دهند دو رکعت نماز بخواند پس از نماز او را وارد گودالی که حفر شده بود نمودند، بطوری که صورت به طرف مردم بود.

حضرت علی (ع) رو به جمعیت کرد و فرمود: ای مسلمانان این عمل یکی از حقوق خداست . هر کس برگردن او نیز حقیقت برگردد. زیرا کسیکه حدی بر او باشد نمی تواند حد جاری کند. همه مردم برگشتند فقط آقا علی (ع) و امام حسن و امام حسین 8 باقی ماندند، حضرت امیرالمؤمنین (ع) سنگی به دست گرفت و سه تکبیر فرمود و سه سنگ بترتیب با هر يك سه تکبیر به آن مرد زد. امام حسن و امام حسین 8 نیز بترتیب همین عمل را تکرار کردند بر اثر همان ضربات مرد گنه کار از دنیا رفت آقا علی (ع) او را بیرون آورده دستور داد قبری برایش کنند نماز بر او خوانده دفنش کردند، عرضکردند غسلش نمی دهید، حضرت فرمود با چیزی غسل کرد که تا روز قیامت پاک و پاکیزه است همانا صبر بر کار دشواری نمود.

ای ذکر جانفزایی تو مفتاح بابها

وی نام دلفروز تو زیب کتابها

عشق تو مرهم جگر ریش عاشقان

یاد تو راحت دل بی صبروتابها

گردن نهاده اند بفتراک بندگی

بردرگه جلال تو مالک رقابها

جان در درون ذره ناچیز میدهد

مهتر زفرط جلوه گری آفتابها

گر جلوه جمال حقت نیست در نظر

رو فکر چاره باش که داری حجابها

قومی خداپرست و گروهی هواطلب

بیدارها چنین و چنانند خوابها

آن کوردل که میکند انکار ذات حق

دارم بهر سؤال که دارد جوابها؟

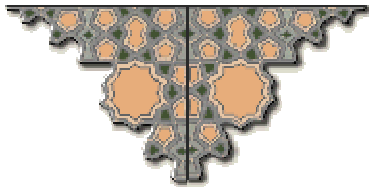
غیر از دل شکسته نباشد مقام او

این گنج را مجوی مگر در خرابها

آری بکنه ذات خدا می رسد بشر

وقتی بقعر آب رسندی حبابها

### ( 17 کفن دزد )



در بحار الانوار باب الخوف الرجاء مرحوم علامه مجلسی  
رضوان الله تعالی علیه دارد: در بنی اسرائیل مردی بود که کفن  
دزدی می کرد، همسایه ای داشت که او را میشناخت يك روز  
مریض شد و ترسید بمیرد و کفن او را بدزدد برای همین خاطر

کفن دزد را طلبید و باو گفت : من چطور همسایه ای برای تو بودم ؟ کفن دزد گفت : خوب  
همسایه ای بودی . گفت : از تو يك درخواست دارم !؟ گفت : بفرمائید من در خدمت شما هستم  
هرکاری داری انجام میدهم . مرد همسایه رفت و دو کفن آورد و گفت : هر کدام را دوست داری و  
بهتر است برای خودت بردار . تا مرا در کفن دیگر ببوشانند و چون مرا دفن کردند قبر مرا نشکاف  
و مرا برهنه نکن . کفن دزد نپذیرفت و گفت این حرفها چیست من خدمت گذار شما هستم . ولی  
مرد همسایه با اصرار کفن بهتر را به او داد و رفت .  
مرد همسایه از دنیا رفت و دفنش کردند . کفن دزد گفت مرده که شعوری ندارد که بفهمد من خلف

وعده با او کرده ام ، میروم و کفن او را میدزدم . پس قبرش را شکافت و چون خواست او را برهنه کند، صیحه شدیدی شنید که میگوید: نکن . از ترس او را برهنه نکرد و قبرش را پوشانید. و تا هنگام مردن پشیمان و ناراحت بود، يك روز که در حال احتضار بود و فرزندان دور بسترش جمع شده بودند گفت : ای فرزندان من ، من چطور پدری برای شما بودم ؟ گفتن : خوب پدری بودی گفت : پس يك در خواستی از شما دارم و آن هم اینست که هروقت از دار دنیا رفتم بدنم را آتش بزنید و خاکسترم را بیاد دهید نصفی را در دریا و نصفی را در صحرا بریزید، زیرا من گناهی کرده ام که شاید خدا به خاطر این کار از سر تقصیر من در گذرد در حالی که من توبه کرده ام اما نمی دانم مورد قبول قرار گرفته یا نه ، بچه هایش اول قبول نمی کردند ولی با اصرار موافقت کردند.

کفن دزد مُرد و بچه هایش به ناچاری جسدش را آتش زدند و طبق وصیتش عمل نمودند، خداوند متعال خاکسترهای متفرقه بدن او را جمع نمود و زنده اش کرد و فرمود :چه چیز سبب این شد که تو چنین وصیتی کردی ؟ گفت : بعزت و جلالت قسم ترس از عذابت مرا بر این وصیت وادار نمود.

خداوند متعال خطاب فرمود: منم بخاطر اینکار ترا بخشیدم و ترس تو را به امن مبدل کردم و طلب کارانت را راضی خواهم کرد.

از این داستان فهمیده می شود که هرگاه گنهکاری از گناهش پشیمان شود و از عذاب الهی بترسد خداوند هم او را خواهد آمرزید و خصمائش را از او راضی خواهد فرمود.

ای خالقی که صانع ارض و سما توئی

معبود کائنات ز شاه و گدا توئی

چشم امید سوی تو دارند ممکنات

آنکس که بوده است و بود با بقا توئی

در ورطه مهالك و آن هم صعب و سخت

یاری دهنده همه در هر کجا توئی

در تتگنای قبر و بتاریکی سحر

یار و انیس و مونس و نور ضیا توئی

در روز حشر و وقت حساب و دم صراط

دیان دین و حاکم یوم الجزا توئی

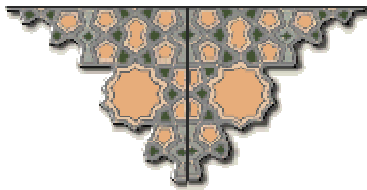
بر عاصیان بی سر و پا از طریق لطف

از راه توبه جانب خود رهنما توئی

جرم و گنه زما و عطا و کرم زتو

بیگانگی زما و بما آشنا توئی

### ( 18 توبه قاتل )



مرحوم فخر المحققین سید محمد اشرف سبط سید الحکماء  
میرداماد رضوان الله تعالی علیه فرمود: اسحاق بن ابراهیم  
طاهری که یکی از بزرگان بوده یکشب در عالم خواب آقا  
حضرت رسول اکرم (ص) را دید، حضرت به او فرمود: قاتل را

رها کن . با ترس از خواب بیدار شد. ملازمان خود را طلبید و گفت : این قاتل کیست و در  
کجاست ؟

گفتند: در اینجا حاضر است و خودش هم اقرار بقتل کرده است . او را حاضر کردند اسحق به او  
گفت اگر راستش را بگوئی تو را رها خواهیم کرد قاتل گفت : من با یکسری از رفقایم اهل همه  
فسادها و لالایی گری و عیاشی و ولگردی بودیم با آنها مرتکب هر حرامی می شدیم و در بغداد  
بهر عمل زشتی دست میزدیم ، يك پیرزالی برای ما زن می آورد. يك روز آن پیر زن بر ما وارد  
شد که با خودش دختری بسیار زیبا آورده بود، آن دختر تا ما را دید و متوجه شد که آن پیر زن  
او را فریب داده صبحه ای زد و بیهوش پخش زمین شد وقتی او را بیهوش آوردند فریاد زد و گفت  
الله الله از خدا بترسید و دست از من بردارید من این کاره نیستم و این پیر زن غداره مرا فریب داد  
و گفت در فلان محل تماشائی است و قابل دیدن است و افسانه هائی برایم بافت و مرا راغب  
گردانید من هم همراهش راهی شدم از خدا بترسید من علویه از نسل حضرت زهرا سلام الله علیها  
هستم.

دوستانم به حرفهای او اعتنایی نکردند و جلو آمدند که به او دست درازی کنند من بخاطر حرمت رسول الله (ص) غیرتم بجوش آمده و از آنها جلوگیری کردم در نزاعی که با آنها کردم جراحات زیادی بر من وارد شد چنانچه می بینی پس من ضربه ای سخت بر او وارد کردم و پیشکسوت آنها را کشتم و دختر را سالم از دست آنها خلاص کردم.

دختر وقتی خود را رها دید در باره ام دعا کرد و گفت : همین طور که عییم را پوشاندی خدا انشاء الله عیب های تو را ببوشاند و هینطور که مرا یاری و کمک کرد خدا تو را یاری کند در این هنگام صدای همسایه ها بلند شد و به خانه ما ریختند در حالی که خنجر خون آلود در دست من بود و مقتول در خون می غلتید مرا گرفتند و اینجا آوردند.

اسحاق گفت : من تو را به خدا و رسول الله (ص) بخشیدم آن مرد قاتل گفت من هم از همه گناهانم توبه کردم و به حق آن کسیکه مرا به او بخشیدی دیگر گرد گناه و معصیت بر نمی گردم و توبه کردم و کم کم یکی از نیکان گردید.

در این داستان می بینیم که قاتل به واسطه ترك حرام و جلوگیری از آن و یاری کردن از مظلوم برای خدا و حرمت رسول الله (ص) با آن همه آلودگیهایش چگونه مورد لطف خدا و رسولش واقع شد به طوریکه از کشته شدن نجات پیدا کرد و به توبه از گناهان موفقش داشتند.

یا رب اگر زکرده ما پرده واکنی

ما را بخجلت ابدی مبتلا کنی

ابلیس وار جامه طغیان ببرکند

گر يك نفس بخویش کسی را رهانی

هرکس بجان خویش جفا بیشتر کند

بر وی تو بیشتر ز ترحم وفا کنی

روزی دهی بمردم بیگانه صد هزار

کز صد هزار یکنفری آشنا کنی

از فعل خویش عارف و عامی کنند شرم

روزی که دستگاه عدالت بپا کنی

کس را مجال چون و چرا دربر تو نیست



با بندگان هر آنچه نمائی بجا کنی

گر کبر رو کند بدرت بهر التجا

هر دم ز مهر حاجت او را روا کنی

هر کس بهر لباس که با عجز و التماس

در حضرت تو رو کند او را رضا کنی

چندین هزار مجرم وعاصی و روسیاه

در يك نفس ز آتش دوزخ رها کنی

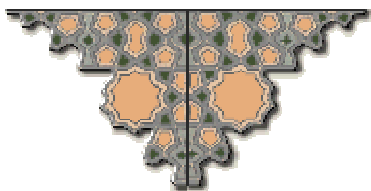
یا رب تو قبله گاه امیدی و چون کنم

گردست ما زدامن لطفت جدا کنی

باشد امید ما به درت ز آنکه جمله را

از دوستان درگه آل عبا کنی

### ( 19 توبه گریه )



مرحوم حاجی نوری رضوان الله تعالی علیه در دارالسلام می فرماید:

یکی از علمای نجف نقل فرمود: که در منزل کبوتری داشتیم ، گریه ای هم گاهی اوقات به منزل رفت و آمد می کرد، روزی

گریه به کبوتر مذکور که مورد علاقه ما بود حمله کرد و او را گرفت و برد و خورد، بچه ها هم تعقیبش کردند ولی نتوانستند او را دریابند.

من هم عصا را نزدیک خودم گذاشته بودم که وقتی گریه رسید او را تنبیه کنم ، اما تا چند روز نیامد چون شعور دارد هشیار است می فهمد جائیکه دزدی و خیانت کرده نباید به این سادگی ها آفتابی شود، یکروز متوجه شدم که آهسته آهسته می آید خیلی مقدس وار عمل به احتیاط میکند، خودم را پنهان کردم که نفهمد در کمینش هستم و فرار کند، داخل حجره شد خودم را پشت پرده

پنهان کردم ، وارد کتابخانه شد من هم داخل شدم و درب را بستم ، گریه متوجه شد که در بسته شده ، من هم با عصا به او حمله ور شدم متوجه شد که کار از کار گذشته و این طرف و آن طرف رفتن فایده ای ندارد، یکمرتبه جستن کرد و رفت روی کتابها در آنجا يك لعل قرآن بود دستها و پوزه اش را روی قرآن گذاشت و به اصطلاح به قرآن پناهنده شد.  
من وقتی که دیدم حیوان به قرآن پناهنده شده ، چوب را کنار و در اطاق را باز کردم تا برود، گریه هم آهسته بیرون جهید ولی توبه صادقانه ای کرد، چون از آن روز بیعد دیگر در خانه ماخیانت نکرد، نه کبوتر و نه ماهی و نه گوشت ... هیچ چیز را دیگر نبرد.  
اینست وضع حیوانات !! ای انسانها متوجه خود باشید اگر توبه کردی دیگر گناه نکنید.

غیر از تو گرخدای دگر بود سوی او

می بُردمی پناه و لیکن خدا توئی

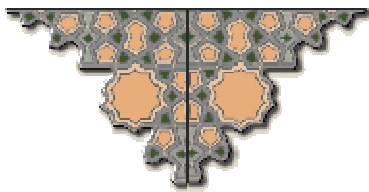
هم ترسم از تو هم بتو هستم امیدوار

مقصود از نتیجه خوف و رجا توئی

بر ما مبین اگر همه در خواب غفلتیم

بر خود مبین که رافع هر ابتلا توئی

## ( 20 توبه جوان عیاش )



در کتاب شرح صحیفه سجادیه نوشته شده:  
در زمان رسول خدا (ص) جوانی عیاش و لأبالی بود. هرچه پدرش او را نصیحت و موعظه میکرد فائده ای نداشت ، غرور جوانی نمی گذاشت حرف پدر در گوشش فرو رود، پدر که خسته شده بود او را طرد کرد و بالاخره پس از مدتی پسر مریض شد. بپدر خبر دادند که پسرت مریض شده ولی او اعتنائی نکرد و گفت من او را عاق کرده ام.  
پسر مُرد و پدر حتی در تشییع جنازه او شرکت نکرد. دیگران رفتند و پسر را کفن و تشییع و تجهیز کردند و دفن نمودند، شب در عالم رؤ یا پدر در خواب دید، پسرش را که دارای آن

وضعهای آنچنانی بود حال بسیار مرتب و خوشحال و در جائی عالی است . گفت : تو پسرمن هستی ؟ پسر گفت : بله پدر گفت : تو که حال و وضع درستی در دنیا نداشتی چطور به این مقام رسیدی ؟ پسر گفت : درست می گوئی ، تا ساعت آخر عمرم چنین بودم ، اما در آن وقت دیدم میخوام بمیرم و حالم بقدری خراب است که نزدیکترین اشخاص به من که پدرم باشد مرا رها کرده است و به من ترحم نکرد از کرده خود پشیمان شده و توبه کردم . آنوقت بادل شکسته گفتم (یا ارحم الراحمین ) ای خدائیکه از هر رحم کننده مهربانتری يك عمر گناه و معصیت کردم مرا ببخش و به من رحم کن يك لحظه با دل شکسته و توبه راستین رو به درگاه خدا آوردم . ببینید تا لب پرتگاه جهنم هم میرود اما یکمرتبه توبه می کند و رحمت خدا نگهش میدارد يك يا الله کارش را درست می کند **ایاک نستعین** فقط از تو یاری می جویم ، کمک کن ، حقیقت کار خودش را می کند .

سیه روزم خطا کارم خدایا

گناه کارم جفا کارم خدایا

خدایا عفو کن این بنده ات را

ببخش این بنده شرمنده ات را

اگر که جرم من کوه گناه است

به پیش عفو تو کمتر ز گناه است

خداوندا به حق هشت و چارت

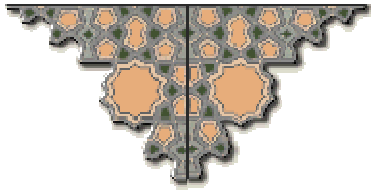
مشو راضی بسوزم من به نارت

من سرگشته محزون و نالان

زتو خواهم تو را ای حی سبحان

دلی می خواهم از تو زارو خسته

که جای توست در قلب شکسته



در کتاب لئالی الاخبار نوشته شده بود: زنی عیاش و زانیه و بدکاره بود که در مجالس لهو و لعب شرکت می کرد، يك روز در اثناء مسافرتش در بیابان به چاهی می رسد، هرچه نگاه می کند سطلی پیدا کند ولی چیزی نمی یابد آخرش به تَه چاه می

رود و آب می خورد و بالا می آید.

در این هنگام مشاهده می کند که سگی تشنه است و دنبال آب می گردد دلش به حال او می سوزد کفش خود را سطل و موی و گیسوان خود را می بُرد و طناب درست می کند و به چاه می اندازد و با زحمت از ته چاه آب بیرون می آورد و سگ را سیراب می کند. بعد می گوید خدایا سگی را به سگی ببخش.

چون به يك سگ ترحم می کند و او را سیراب میکند خداهم باو رحم می کند و او را وسیله آمرزشش قرار می دهد. بعد زن گریه زیادی کرده و توبه می کند این کار خیر سبب توبه و بازگشتش به سوی خدا می شود و با سعادت از دنیا می رود.

سرا پا غرق عصیانم خدایا

ز من بگذر پشیمانم خدایا

همی دانم که غفار الذنوبی

ببخشا جرم و عصیانم خدایا

ندانستم اگر کردم خطایی

که من آن عبد نادانم خدایا

اگر بخشی گناه بنده خویش

خجل زان لطف و احسانم خدایا

یقین دارم که ستار العیوبی

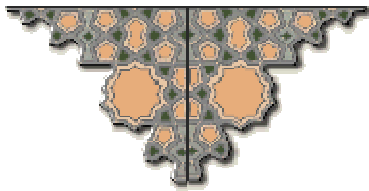
بپوشان عیب و نقصانم خدایا

گنه کارم من و بخشنده ای تو

به درگاه تو گریانم خدایا

ز من بگذر بحق شاه مردان

( 22 عابد گنهگار )



در کتاب اثنی عشریه و همچنین در کلمه طیبیه مرحوم حاجی نوری رضوان الله تعالی علیه است شیخ شوشتری رضوان الله تعالی علیه هم در ضمن مواعظش نقل فرموده:

عابدی هفتاد سال خدا را عبادت کرده بود، یکروز زن زیبایی در

خانه اش را می کوبد و در خواست میکند که شب را در خانه اش جا بدهد. عابد اول خود داری کرد ولی زن اصرار زیادی میکند عابد چون جمال و زیبایی او را دید فریفته می شود، آری چون دیده بید دل در آن آمیز. آن زن زانیه دل عابد را برد و بالاخره عابد بخانه زن منتقل می شود و دارائیش را تقدیم آن زن هرجائی می کند.

يك هفته گذشت در ظرف این مدت یکبار عبادت‌هایش را رها کرد، معلوم می شود همان هفتاد سال عبادتش هم روح نداشته ، صورت بوده ولی جان نداشته ، پس از گذشت يك هفته يك مرتبه بهوش آمد کجا بودی و کجا آمدی . درچه صعودی بودی و چگونه سقوط کردی اگر مرگت در این حالت برسد کجا می روی و باکی محشور می گردی ؟ لطف حق به فریادش رسید هفتاد سال بظاهر رو به خدا آورده هرچند حقیقت هم در کار نبود اما خدا او را بخودش واگذار نکرد يك مرتبه لرزید و گریست و توبه کنان و پشیمان و ناراحت بسر زنان از جای حرکت کرد برود، زن گفت کجا چی شده ؟

گفت : هفتاد سال عبادتم را بیاد آوردم که در خانه حق بودم و حال می بینم از درگاه او دور شدم وای ... حرکت کرد برود زن گفت : تو را به خدائی که می پرستی اگر رفتی توبه کنی دعا کن خدا به من هم توفیق توبه بدهد. عابد بیرون آمد جائی سراغ نداشت مستقیم به مسجد آمد تا شب را در آنجا بماند.

ده کور در مسجد جا داشتند یکی از همسایگان هر شب ده گرده نان برای آنها می فرستاد عابد هم کناری نشست ده گرده نان را آوردند و جلو کورها گذاشتند و رفتند. عابد چون گرسنه بود نان یکی

از آنها را برداشت ، کور دست دراز کرد نان را نیافت ناله و فریاد برآورد، کی نان مرا برداشته امشب من از گرسنگی چه کنم ؟

اینجا عابد به نفس خود گفت تو گریزپائی اگر از گرسنگی هم بمیری سزاوار هستی تا این کور بی نان بماند، فوراً نان را پیش کور گذاشت ، آن شب آخر عمر عابد گنهکار بود، هنگام جان گرفتنش ملائکه حیران شدند کدام دسته جان او را بگیرند آیا ملائکه ای که ماعمر عذاب هستند یا ملائکه رحمت.

ندا رسید اعمال او را بسنجید، هفتاد سال عبادت و يك هفته معصیتش را سنجیدند، دیدند معصیتش می چرید، اینجا رحمت خدا به فریادش رسید **یا من سبقت رحمته غضبه** ای خدائیکه رحمتش بر غضبش پیشی گرفته ، ندا رسید: دزدیدن گرده نان را با شرمساری که پس از آن پیدا کرد را بسنجید. اینجا حساب فضل است دیدند سنگینتر در آمد.

آری همان لحظه شرمساری و توبه و پشیمانی نزد خدا ارزش داشت همان صرفنظر کردن از گرده نان و پس دادن به کور به فریادش رسید و با حسن عاقبت جانش را گرفتند.

ندارم من به غیر از تو امیدی

زمن بگذر گنه دیدی ندیدی

شود گر بحر رحمت در تلاطم

نماید صاحب خود را گنه کم

تو غفار الذنوبی و توستار

منم مجرم منم عبد گنه کار

ندانستم اگر کردم گناهی

توآگاهی زحال من الهی

به غیر از درگه لطف تو یارب

کجا روآورم در این دل شب

به جزیاب تو درها جمله بسته

گدائی بر در عفوت نشسته

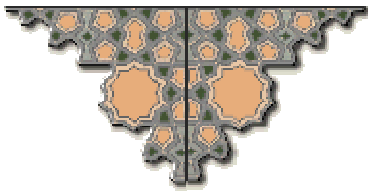
به اسم اعظمت ای حی یکتا

ببخشایم ببخشایم ببشخا

کسی یارب چوتو بخشش ندارد

تن من طاقت آتش ندارد.

( 23 )



در کتاب کافی و بیشتر کتب اخلاقی مسطور است:

تاجری در زمان سلف به اتفاق عیال و اولادش که با وسائل تجاری بود سفر دریا کرد که ناگهان وسط دریا موجهای مهیب کشتی را شکست و آب همه را غرق کرد تنها زن تاجر به تخته

ای چسبیده و موجهای آب او را به جزیره ای انداخت زن در این جزیره تنها می گشت و از درخت میوه سدجوع میکرد، وضع لباسش هم که معلوم بود لباس ندارد همه پاره و از بین رفته بود، در همان حال جوان دزدی از دورزن عریان و صاحب جمالی را میبیند اول وحشت میکند. میگوید شاید از طائفه جن باشد، نزدیک می شود، از او میپرسد از جن هستی یا انس؟ می گوید: انسانم ، از کجا آمدی؟ میگوید: کشتی ما غرق شد و بستگانم غرق شدند و من به تخته ای چسبیده و خدا مرا نجات داد. جوان دزد معطلش نکرد زن بیچاره را زمین انداخت آماده کار حرام شد يك مرتبه زن لرزید، لرزشی که آن دزد را نیز تکان داد.

گفت : چه شده چه بر سرت آمده؟ این ارتعاش و سوز و گداز و آتش خوف در دزد اثر گذاشت . آتشی که از خوف خدا برخیزد، خلاصه زن گفت ترس از خدا، من در عمرم چنین گناهی را مرتکب نشده ام خوف چه میکند که در جوان دزد اثر مثبت گذاشت به او گفت من سزوارترم که بترسم تو که تقصیری نداری ، تقصیر از من است من باید اینطور بترسم و بلرزم زن را رها کرد و رفت . ترك گناه کرد و توبه از گذشته ها نمود . همینطور در اثناء راه که ناراحت خواست بسوی آبادی خود برود. عابدی به او برخورد کرد. و باهم همراه شدند و با این جوان دزد همطریق گردیدند. چون هوا گرم و آفتاب تابان بود عابد مستجاب الدعوه رو به جوان کرد و گفت : مبینی که از آفتاب ناراحتیم بیا و دعاکنیم خدا سایه بانی برای ما بفرستد، جوان سر بزیر انداخت گفت من

يك فرد گنهكاری هستم كه دعایم بجائی نمی رسد.  
عابد گفت باهم دعا كنیم پاسخ داد من آبروئی ندارم ، در آخر كار گفت من دعا میکنم تو آمین  
بگو. اینجا امید در دلش پیداشد و پس از دعای عابد با شرمساری آمین گفت ابری پیدا شد و بر  
سرشان سایه افكند همینطور كه می رفتند بر سر دوراهی رسیدند كه راهشان دوتا می شد از هم  
خدا حافظی كردند.

عابد دید ابر همراه جوان رفت عجیب است معلوم شد ابر برای او بوده دوید دنبالش گفت مگر نه  
گفتی من گنهكارم . گفت من عبادتی ندارم گنهكارم ، عابد گفت از این ابر معلوم است كه برای تو  
آمده ببركت توست جریان خودش را ذكر كرد دانسته شد همان ترك گناه و شرمساری و توبه از  
روی صدق بوده قیمت داشته كه او را مورد رحمت و نظر لطف خداوند كرده است.

گنه كاری به درگاهت پر ازسوز وگداز آمد

مران از درگهت او را كه با صد عذر باز آمد

طریق بی تو ناهموار و گمراهی است پایانش

چو بیمودم رهت دیدم بسی راهم تراز آمد

خوشا آن كو به خلوتگه نشیند با تو در شبها

گهی خواهد نیازی و گهی با بار راز آمد

بسوز ای دل كه عمری را بدون او سپر كردی

غنیمت دان كنون فرصت كه وقت سوز ساز آمد

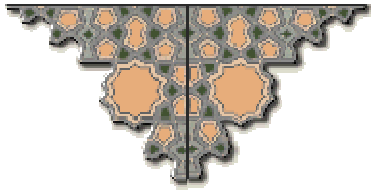
بدیدارش شتابان شو چرا غافل ز او باشی

ملاقاتی نما با یار چون وقت نماز آ

مداگر با دیده حق بین شوی محو جمال او

به رای العین می بینی كه یارت با چه ناز آمد





در کتاب منهج الصادقین مشاهده شد: ذوالنون مصری این مرد شریف که یکی از عرفاء زمان خود بوده روزی از کنار رود نیل در مصر میگذشته که ناگهان چشمش به يك عقرب می افتد که به سرعت به طرف رود نیل می رود، با خود گفت معلوم می

شود این عقرب مأموریت فوق العاده ای دارد دنبال عقرب می رود تا اول رود کنار آب می رسد، دید قورباغه ای از آب بالا آمد خودش را به دیوار ساحل می چسباند و عقرب می آید روی پشت این قورباغه (یا لاکپشت) سوار می شود و روی آب عرض رود را طی می کند ذوالنون هم فوراً قایقی گرفته سوار شده بعرض رود آن طرف می رود وقتی که میرسد، قورباغه هم می رسد آنطرف رود خودش را به دیوار میچسباند جناب عقرب مامور الهی پیاده شده می آید بالا و براه میافتد. ذوالنون هم پشت سرش می آمد تا رسید بزیر درختی . مبیند جوان مستی کنار درخت افتاده و مار عظیمی نزدیک او شده سرش را نزدیک سینه جوان آورده و این بدبخت دهانش باز بوده آن لحظه ای که نزدیک بود افعی سرش را در دهان جوان کند، این عقرب مأمور، از پشت مار آمد بالا روی سرمار نیشی به او می زند و مار را از کار میاندازد و برمیگردد. ذوالنون از لطف خدا در حفظ جوان مست حیران شد لگدی بآن جوان زد و رهایش نکرد تا کمی بهوش آمد گفت بلند شو ببین چه خبر است آیا چطور تو با چنین خدائی طرف می شویی؟ جوان نگاه می کند می بند ماری افتاد، ذوالنون ماجرا را برای او می گوید جوان در همان لحظه به گریه افتاد و نوشته اند که این جوان توبه کرد و از کرده هایش پشیمان گردید و گریان و نالان شده و ذوالنون را رها نکرد. گفت تو را به خدا مرا با خدایم آشنا کن و مرا با خدا آشتی بده ، کاری بکن که خدا مرا بیامرزد او هم قبول کرد و همراهش بشهر مصر آمده و بالاخره مدتها ماند و سرگرم توبه و انابه و تدارک گذشته ها شد تا از صلحاء و اخیار گردید.

ای یار ناگزیر که دل در هوای تست

جان نیز اگر قبول کنی هم برای تست

غوغای عارفان و تمنای عاشقان

حرص بهشت نیست که شوق لقای تست

گرتاج میدهی غرض ما قبول تو

ورتیغ میزنی طلب ما رضای تست

گرینده مینوازی و گریند میکشی

زجر و نواخت هر چه کنی رأی تست

هر جا که روی زنده دلی بر زمین تو

هر جا که دست غمزده ای بر دعای تست

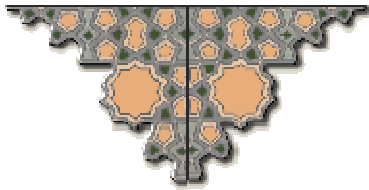
تنها نه من به قید تو در مانده ام اسیر

کز هر طرف شکسته دلی مبتلای تست

قومی هوای نعمت دنیا همی برند

قومی هوای عقبی و ما را هوای تست

( 25 عابد هفتاد ساله )



در کتاب بحارالانوار از اصول کافی از حضرت صادق (ع) نقل می کند: عابدی بود که همیشه سرگرم عبادت و بندگی و اطاعت حق را می نمود به قدری در عبادتش کوشا بود که شیطان هر کاری می کرد که او را از عبادتهایش سست کند

نتوانست آخر الامر نعره ای زد بچه هایش اطرافش جمع شدند گفتند تو را چه شده که فریاد می زنی؟ گفت از دست این عابد عاجز شده ام ، آیا شما راهی سراغ دارید؟ یکی از آن شیطانها گفت من او را وسوسه می کنم که به شهوت آید و زنا کند شیطان گفت فایده ای ندارد، زیرا اصل : میل به زن در او کشته شده ، دیگری گفت از راه خوراکی های لذیذ او را می فریبیم تا به حرام خواری و شراب کشیده شود و او را هلاک کنم گفت این هم فایده ای ندارد زیرا در اثر ریاضت چند ساله شهوت خوراکی نیز در او کشته شده است.

سومی گفت : از راه عبادت ، همان راهی که در آن است می توانم او را گول بزنم شیطان گفت : آفرین مگر از راه تقدس کاری کنی . بالاخره نتیجه این دارالشوری این شد که خود همین شیطانک ماعوریت پیدا کرد (در اغلب متدینین از همین راه و نظائرش وارد می شود) شیطانک به صورت

جوانی شد و آمد در صومعه عابد را زد، عابد آمد در صومعه را باز کرد دید يك جوان است ، آقا چه می خواهی ؟ شیطان گفت : من جوان مسلمانی هستم ولی متأسفانه پدر و مادر من گیر و بت پرست هستند نمی گذارند من نماز و عبادت کنم شنیده بودم عابدی در اینجا مشغول عبادت است و صمعه ای دارد من گفتم بیایم نزد شما و بهتر به بندگی برسیم . مگر شما نمی خواهید تمام مردم خدا پرست شوند یکی از آنها من هستم . عابد ناچاراً راهش داد آمد جلوی عابد ایستاد به نماز خواندن.

خواند و خواند و خواند تا نزدیک غروب ، عابد روزه دار بود سفره کوچکی پهن کرد به جوان تعارف کرد، جوان گفت نه نمی خورم حالا دیر نمی شود الله اکبر ایستاد به نماز ، عابد يك مقدار نان خشك خورد و دوباره به نماز ایستاد بعد خوابش گرفت به جوان گفت بیا يك مقدار استراحت کن جوان گفت : نه الله اکبر دوباره نماز ، عابد يك مقدار خوابید نصف های شب بیدار شد دید این جوان بین زمین و آسمان نماز می خواند، عابد گفت عجب عابدتر از من هست که به این مقام از نماز رسیده و اصلاً خسته نمی شود، این چه شوقی است این چه نیروئی است که خدا به این جوان داده که غذا نخورد و خواب نداشته باشد و دائماً به عبادت مشغول باشد بالاخره گفت بروم از او سؤال کنم که چه کرده که به این مقام رسیده ؟ شیطانك سرگرم بود و اصلاً اعتنائی به عابد نمی کرد، تا سلام نماز را می داد فوراً به نماز بعدی سرگرم می شد. تا بالاخره عابد او را قسم داد که فقط سئوالی دارم جواب مرا بده ، شیطانك صبر کرد و عابد پرسید چه کردی که به این مقام رسیدی !؟

گفت من که به این مقام رسیدم به واسطه گناهی بود که مرتکب شدم و بعد هم توبه کردم و حالا هر وقت به یاد آن گناه می افتم توبه می کنم و در عبادتم قوی تر می شوم و صلاح تو را هم در همین می بینم که بروی زنا کنی و بعد توبه نمائی تا به این مقام برسی.

عابد گفت من چطور زنا کنم اصلاً راه این کار را آشنا نیستم و پول هم ندارم شیطانك دو درهم به او داد و نشانه محله فاحشه را در شهر به او داد. عابد از کوه پائین رفت و به شهر داخل شد و از مردم سراغ خانه فاحشه را گرفت . مردم گمان کردند که او می خواهد آن زن را ارشاد و راهنما کند جایش را نشان دادند وقتی که بر فاحشه وارد شد پول را به او عرضه داشت و تقاضای حرام نمود.

اینجا لطف خدا به یاری عابد می آید و به دل فاحشه می اندازد که او را هدایت کند. زن به سیمای عابد نگریست دید زهد و تقوی از آن می بارد، آمدنش به اینجا عادی نیست . از او پرسید

چطور شد به این جا آمدی ؟ گفت چکار داری تو پول را بگیر و تسلیم شو. زن گفت : تا حقیقت را نگوئی تسلیم تو نمی شوم ؟ !بالاخره عابد ناچار جریان را گفت ، زن گفت ای عابد هر چند به ضرر من است و من الان به این پول نیاز دارم ولی بدان این شیطان بوده که تو را به سوی من راهنمایی کرده است.

عابد گفت : او به من قول داده که به مقام او برسم زن گفت : نه چنین است که تو می گوئی : ای عابد از کجا معلوم که پس از زنا توفیق توبه پیدا کنی ، یا توبه ات پذیرفته شود و یا يك وقت در حال زنا عزرائیل آمد جانت را گرفت تو جواب خدا را چه خواهی داد. یا اینکه جنب از حرام بودی فرصت برای غسل و توبه و انابه پیدا نکردی جواب حق را چه خواهی داد؟! از آن گذشته پارچه پاره نشده ، بهتر است یا پاره شده و دوخته و وصله کرده شده ؟...!

این شیطان بوده که ترا فریفته . عابد باز نپذیرفت زن در آخر کار گفت : من اینجا هستم ؟ برای این شغل آماده هستم تو برگرد اگر دیدی آن جوان همانجاست و همین طور سرگرم عبادتست بیا من در خدمت هستم.

(البته دزد تا شناخته شد فرار می کند، تا مؤ من فهمید وسوسه شیطان است در می رود .)وقتی که به صومعه بر می گردد می بیند کسی نیست ، دانست که این ملعون او را در چه دامی خواسته بیاندازد، از کرده خود پشیمان و نادم گشته و توبه می نماید و به عبادت مشغول و به آن زن فاحشه دعا می کند.

مروری است که شب آخر عمر آن زن فاحشه رسید و از دنیا رفت . صبح به پیغمبر آن زمان وحی رسید که به تشییع جنازه او برود، وقتی که بر در خانه زن می رسد مردم می گویند ای پیغمبر برای چه در خانه این زن فاحشه می آیی میگویند برای تشییع جنازه زنی از اولیاء حق آمده ام . مردم میگویند او زن فاحشه ای بیش نبود.

پیغمبر سرش را بسوی آسمان میکند میگوید خدا تو میگوئی یکی از اولیاء من مرده تشییع جنازه اش کن ، این مردم می گویند این زن فاحشه بوده قضیه چیست ؟ خطاب رسید ای پیغمبر ، هم مردم راست می گویند و هم من چون این زن تاچند وقت پیش فاحشه بوده اما آن عابد را از گناه دور میکند بعد از رفتن عابد در خانه را می بندد و پشت در می نشیند و کلاه خو را قاضی میکند و میگوید ای بدبخت و بیچاره تو به عابد گفתי شاید در حال زنا عزرائیل به سراغت آید و تو توفیق توبه کردن پیدا نکنی چه خاکی بر سر خواهی ریخت تو که خودت از او پست تر هستی تو خود يك عمر دامنت کثیف و آلوده است تو چرا توبه نمی کنی شاید عزرائیل يك وقت به سراغ تو

هم بیاید با دامن آلوده جواب خدا را چه خواهی داد. از آن شب توبه کرد و از گناه برگشت و نادم و پشیمان گردید و با ما آشتی کرد و مشغول عبادت گردید.

افسرده دل زجرم و شرمنده از گناه

غیر از توای کریم نباشد مرا پناه

در بحر رحمتت بنما شستشوی من

باز آدم حضور تو با سیل اشک و آه

از لطف خویش گرتو نبخشی گناه من

رسوا شوم حضور خلاق من از گناه

عالم توئی به سرّ و خفیات هرکسی

افکنده سرمنم که بود نامه ام سیاه

از لطف بیکران خود ای واجب الوجود

کوه گناه من زکرم کن تو پرگاه

شد صرف این و آن همه عمرم در این جهان

بر من ترحمی که شده عمر من تباه

سرمایه رفت از کف و دستم بود تهی

گمراه بوده ام تو برون آورم زچاه

لیکن سرشک من شده جاری به اهل بیت

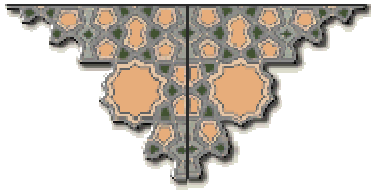
باشد ولای فاطمه بهرم مقام وجاه

باشد شفیع من علی و آل او به حشر

برمن طریق و مشی علی شد طریق وراه

هستم گدای درگه و چشمم بسوی تست

بنما به من زروی محبت تو یک نگاه



مرحوم حضرت آية الله شهيد محراب سيد عبدالحسين دستغيب  
شيرازي رضوان الله تعالى عليه در كتاب شريفش نوشته : يك  
نفر حاجي مؤ منى كه از ارادتمندان به مرحوم حاج شيخ محمد  
تقى مجلسى رضوان الله تعالى عليه بود يك روز لوطيهاى محل

دورش را مى گيرند و مى گویند امشب مى خواهيم بخانه تو بيائيم . حاجى از يك طرف مى بيند  
اگر آنها بيايند با وسائل لهو و لعب مى آيند و مشغول فسق و فجور مى شوند از طرف ديگر اگر  
آنها را رد كند و جواب رد گويد چگونه با لوطيها طرف شود مرتبا برايش مزاحمت ايجاد ميكند  
ناچارا قبول ميكند بعد هم سراسيمه خدمت مرحوم مجلسى پناهنده شده و گرفتارش را ذكر مى كند.  
مرحوم مجلسى فكرى مى كند و مى فرمايد: اشكالى ندارد بگو بيايند من هم مى آيم ، حاجى  
مجلسى مهيا ميكند و شيخ مجلسى زودتر از لوطى وارد مى شود، لوطيها آمدند همين كه وارد  
خانه شد ديد مرحوم مجلسى در مجلس نشسته . لوطى باشى ناراحت شد الا ن عيش و لهو و لعب  
جلوى آقا نمى شود كرد و آقا موى دماغش شده با بودن او هيچ كارى نمى شود كرد.  
اجمالا پيش خود خيال كرد حرفى بزند تا مرحوم مجلسى قهر كند برود و آنوقت آنها آزاد باشند.  
گفت : جناب آقا مگر راه و روش مالوطيها چه عيبى دارد كه بما اعتراض ميكند .مرحوم مجلسى  
فرمود: چه خوبى در شما هست كه آنرا مدح كنيم . گفت هزارها عيب داريم اما باز نمك شناسيم اگر  
نمك كسى را خورديم ديگر به او خيانت نمى كنيم تا آخر عمر مان يادمان نمى رود، مرحوم  
مجلسى فرمود: اين صفت خوبى است ولى آن را در شما نمى بينم . لوطى باشى گفت : در اين  
اصفهان از هر كس مى خواهى بپرس ؟ ببينيد ما نمك چه كسى را خورده ايم كه به او بد کرده  
باشيم مرحوم مجلسى فرمود: خود من گواهى مى دهم كه شما همه نمك بحر اميد آيا با خداى خود  
چه مى كنيد، اى كسى كه نمك خدا را مى خورى و نمكدان مى شكنى ، اين همه نعمت خدا را  
خوردن و استفاده كردن و اين جور سرركشى كردن و پيروى از نفس و هوى كردن؟! نمك خدا  
خوردن و نمك دان او را شكستن...

اين كلمات مرحوم مجلسى كه عين واقع و حقيقت بود در همه آنها اثر كرد، سرخجالت بزير  
انداختند و هيچ سخن نگفتند سكوت مطلق ، پس از مدتى همه رفتند، صبح اول وقت لوطى باشى  
در خانه مرحوم مجلسى را كوبيد مرحوم مجلسى در را باز كرد ديد لوطى باشى است.  
گفت : ديشب ما را آتش زدى ما را آگاه كردى ما را توبه ده چون از كرده هاى خود پشيمانيم ،  
مرحوم مجلسى هم لطف مى كند آنها را به عمل توبه و تدارك از گذشته ها وا مى دارد.

بی پناهم من و سوی تو پناه آوردم

به امید کرمت عذر گناه آوردم

یارب از لطف پناهم ده و عذرم پذیر

حال چون روی بسوی تو اله آوردم

در بساطم نبود هیچ بجز آه دلی

زین سبب هدیه بدرگاه توآه آوردم

دل بریدم ز خلاق که همه محتاجند

بی نیازی تو و من بر تو پناه آوردم

ما فقیرم بذات و تو غنیی بالذات

شاهد عجز خود این حال تباه آوردم

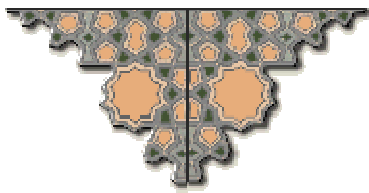
گنهم در خور بخشایش بسیار تونیست

گرچه چون کوه گران بار گناه آوردم

خواستم پیش عطای تو بسنجم گنهم

مثل سیل عظیم و پرگاه آوردم

## ( 27 تویه دزد )



در کتاب کیفیر و کردار جلد 9 خواندم:

اصمعی که یکی از علماء و عرفای زمان خودش بود می گوید:

يك روز از کنار ده و روستایی می گذشتم که ناگهان يك عرب

سیاهی از پشت درختان با شمشیر برهنه ای به سویم آمد و تیغه

شمشیرش را به طرف سینه ام گرفت و گفت : زود لخت شو و هرچه داری رد کن ، و الاً تو را

می کشم ، زود باش ، اگر می خواهی جان سالم بدربری و اهل و عیالت را داغدار نکنی.

گفتم : ای مرد عرب ! مرا می شناسی که با من این طور حرف می زنی !؟

گفت : در میان ما دزدان معرفت و شناخت معنا ندارد، زیرا در دل آنها رحم و مروت نیست.

گفتم : مسافرم و جز این لباسهایی را که پوشیده ام چیز دیگری ندارم.

گفت : من این حرفها سرم نمی شود و نفقه و پول و مال و روزی می خواهم.

گفتم : ای برادر عرب اگر نفقه و مال و روزی می خواهی من ندارم ، ولی يك خزینه ای به تو نشان می دهم که بالاتر و بهتر و آبادتر از لباسهای من است.

گفت : آن خزینه چیست و کجاست ؟

گفتم : مگر قرآن نخوانده ای که خداوند متعال می فرماید:

وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ .

همه روزی های شما در آسمان است و به آنچه که به شما وعده داده ایم برایتان می فرستیم.

يك وقت دیدم این عرب ، بیابانی و صحرایی و دهاتی و سیاه و دزد و بی سواد، تا این آیه را از من شنید بدنش چنان لرزید که شمشیر و نیزه از دستش افتاد و سرش را به طرف آسمان بلند کرد و گفت : خدایا رزق و روزی مرا در آسمان نگه داشته ای و مرا در روی زمین حیران کردی؟! تا در صحرا و بیابان دزدی و سرقت کنم و مال مردم را بخورم ، خدایا مالم را بده ... غلط کردم ، اشتباه کردم رزقم را بده.

تا این سخن را از صمیم قلب و با صدق نیت و اخلاص درونی گفتم : ناگهان مشاهده کردم کاسه ای پر از طعام با دو گرده نان سفید از هوا جلوی چشم ظاهر شد. عرب سیاه بیابانی روی زمین نشست و شروع به خوردن کرد و وقتی سیر شد گفتم : احسنت ربی ، باریک الله ، آفرین بر پروردگارم.

بعد مقداری با هم صحبت کردیم و او را راهنمایی و ارشاد کردم او نالان و پریشان حال و نادم و پشیمان شده بود و توبه نمود و بعد هم جدا شدیم ، من بسوی کارم رفتم و او هم پی برنامه هایش .

دو سال از این ماجرا گذشت . يك روز در حال طواف خانه خدا او را دیدم ، به او گفتم : تو فلانی نیستی؟! گفت : چرا خودم هستم . ولی از آن روز به بعد توبه کردم و از تمام کردهایم برگشتم و با خدا آشتی کردم . خدا خیرت بدهد که راه را بما نشان دادی و ما را بسوی خالق خود کشاندی و راهنمایی نمودی.

گفتم : حالا حالت چطور است؟! خوبی ؟

گفت : الحمد لله از آن روزی که توبه کردم و در خانه خدا آمدم ، و از آن روز به بعد، بعد از



نماز شام همان کاسه و دو نان از آسمان برایم می آید و میل می کنم و تمام ظرفهائی را که در آن مائده آسمانی می آمد جمع کردم و در شکاف کوهی پنهان نموده ام.

گفتم : چرا مصرف نکردی !؟

گفت : ناجوانمردی است نان کریمان را خوردن و کاسه شکستن.

گفتم : چرا به درویشان و فقیران نمی دهی ؟

گفت : بی فرمان او تصرف نمی کنم.

اصمعی می گوید: از حال و مقالش خوشم آمد خواستم دست و پایش را ببوسم.

گفت : ای شیخ این کار را نکن ، اگر تقرب می خواهی از آنچه که آن روز برایم خواندی ، بخوان

گفتم : چه خواندم او آیه (( وَ فِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ )) را گفت:

گفتم:

فَوَرَبِّ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقُّ مِثْلَ مَا أَنْتُمْ تَتَطَّقُونَ (48)

پس به پروردگار آسمان و زمین که همه اش را بحق آفرید و مثل آنکه با شما سخن می گوید.

گفت : کدام نادان و سفله ای هست که گفته خدا را انکار کند که نیاز به سوگند و قسم باشد.

بخوان ، بخوان که دلم می خواهد برای این آیه خود را فدا و جانم را نثار کنم ، چه زیبا و خوب ،

بخوان ، بخوان.

آیه مذکور را خواندم . يك وقت دیدم آهی کشید و جان داد.

کفنی تهیه کردند بعد غسلش دادند و کفنش نمودند و بر جنازه اش نماز خواندند و دفنش کردند.

يك هفته از این قضیه گذشته بود که يك شب خوابش را دیدم که لباسهای بسیار زیبا پوشیده و

خوشحال است.

گفتم : رفیق چطور به این مقام رسیدی !؟

گفت : بخاطر اینکه کلام خدا را تصدیق و به صدق شنیدم و با اعتقاد و یقین و ایمان بر خود

پذیرفتم.

قوت روان شیفتگان التفات تست

آرام جان زنده دلان مرحبای تست

گر ما مقصریم تو دریای رحمتی

جرمی که می رود به امید عطای تست

شاید که در حساب نیاید گناه ما

آنجا که فضل و رحمت بی منتهای تست

کس را بقای دائم عقد مقیم نیست

جاوید پادشاهی و دائم بقای تست

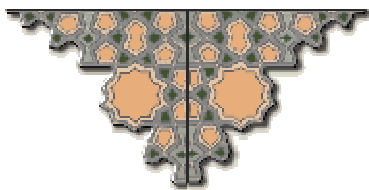
هرجا که پادشاهی و صدی و سروی

موقوف آستان در کبریای تست

سعدی ثنای تو نتواند بشرح گفت

خاموش از ثنای تو حد ثنائی تست

### ( 28 توبه مالک )



در کتاب کیف و کردار جلد 4 خواندم : مالک بن دینار یکی از عرفای زمان خود بوده که در جوانیش بسیار فرد گنه کار و زشتکار و معصیتهای زیادی می کرده و یکی از عرقخورها و شراب خواران روزگارش بود که فضل خدا او را رستگار نمود که

خودش میگوید سبب توبه من از گناه و آلودگی این بود:

اول کار عادت زیادی شراب داشتم . خداوند بمن دختری عنایت فرمود من مشعوفش شدم چون براه افتاد مهرش در دلم زیاد شد و باهم ماعنوس شدیم . اوقاتی پیش می آمد که شراب بنوشم او دامن مرا میگرفت و میکشید و شرابها را میریخت کم کم دخترم بزرگ شد ولی متاسفانه در سن دوسالگی از دنیا رفت ، مرگ او خیلی در من اثر گذاشت که در شب نیمه شعبان شراب زیادی خوردم و نماز نخوانده خوابیدم در خواب دیدم قیامت برپاشده و من هم در میان مردم هستم در این هنگام از پشت سر صدائی شنیدم که نظر مرا بخود جلب کرد، دیدم اژدهائی دهان گشوده که مرا ببلعد، ولی من تا او را دیدم گریختم . همین طور که در حال فرار بودم دیدم پیر مرد خوشبوئی از کنارم رد می شود به او گفتم مرا پناه بده ، کمک کن . دیدم به گریه در آمد و گفت من عاجزتر از این

هستم که تو را پناه دهم ولکن برو شاید خداوند ترا نجات دهد، دوباره بر سرعت خود افزودم تا به طبقات آتش جهنم رسیدم ، نزدیک بود از ترس در آتش بیفتم که صدائی آمد برگرد تو از اهل آتش نیستی ، برگشتم باز به آن پیر پناه بردم فرمود: بالای این کوه که ودایع مسلمین آنجاست برو اگر ودیعه ای داشته باشی اینجا برایت نافع است.

بالای کوه رفتم ، ازدها نیز دنبالم می آمد، فرشته ای فریاد زد پرده از پیش چشمش بردارید، دیدم اطفال زیبایی حاضرند، ازدها داشت نزدیک می شد که مرا هلاک کند، طفلی صدا زد: او را از دست دشمن برهانید.

آنها به جانب من آمدند دیدم دختر کوچک خود را میگفت : واللّٰه پدر من است و دستش را بطرف ازدها برد، ازدها گریخت و دخترم مرا در آغوش گرفت و بعد آمد روی زانویم نشست . و گفت : ای پدر چرا قرآن نمی خوانی:

الم یاعن للذین آمنوا ان تخشع قلوبهم لذكر الله (49)

آیا وقت آن نرسید کسانیکه ایمان آورده اند دل‌هایشان بذكر خدا خاشع و ترسان باشد. من گریه ام گرفت و گفتم دخترم مگر شما قرآن بلدید، گفت آری و از شما بهتر می دانیم ، گفتم این ازدها که بود گفت کردار بد تو بود، گفتم اینجا چه میکنید گفت اینجا منتظر شما هستیم تا روز قیامت از شما شفاعت کنیم.

مالك گوید: از خواب بیدار شدم و شراب را ریختم و توبه کردم.

الهی از غم عصیان چراغ راه ندارم

به غیر درگه لطفت پناه گاه ندارم

ز آستانه خود گرمرا بقهر برانی

کجا روم که بغیر درت پناه ندارم

طیبیب گفت غمت به شود ز شربت توبه

سوی عفو تو من لشکر وسپاه ندارم

صراط حقه دقیق و بعید و بحر عشق

که مونسی بمقرّ و بجایگاه ندارم

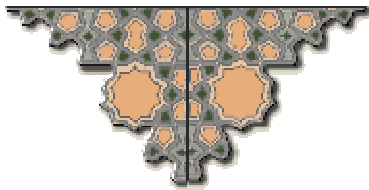
رسان تو آل علی را بداد من بقیامت

بجز شفاعت ایشان فرودگاه ندارم

ببخش از کرم خود گناه راجی را

که غیر معصیت و حالت تباه ندارم

### ( 29 دختر گول خورده )



در یکی از شهرهای غرب ایران دو خواهر زندگی می کردند ، یکی از آنها فریب شیطان صفتی را خورد و به راه فحشاء کشیده شد و تمام جوانیش را در این راه صرف کرد، خواهر دیگرش شوهر اختیار کرد و دارای خانه و زندگی و فرزند شد و همواره

نسبت به خواهر فریب خورده اش باتکبر و غرور و بی اعتنایی رفتار می کرد روزهای جوانی سپری گردید و خواهر فریب خورده پیر و فرتوت و درمانده شده و ممری برای مخارجش نداشت. شبی از شبهای زمستان که برف می بارید و هوا به شدت سرد بود گرسنگی و سرما و درماندگی او را وادار نمود که نزد خواهرش برود و از او استمداد کند، در خانه خواهر را زد، خواهرش در را باز کرد تا او را دید با نفرت تمام در را بست و به او گفت برو قحبه.

خواهر فریب خورده بادلی شکسته برگشت و در حالی که بیمار بود و پول تهیه نان و سوخت شیش را نداشت به طرف خانه اش رفت و مرتباً به خودش می گفت : (برو قحبه ) و از کردهای خود پشیمان و خود را سرزنش می کرد و ناله ها داشت.

سرما و بوران و گرسنگی و بیماری سر انجام او را از پا درآورده ، پس از مرگش خواب او را دیدند که در باغی گردش می کند. پرسیدند جای چطور است ؟ گفت : خوب است آن شب وقتی از همه جا نومید شدم و خواهرم مرا با بی رحمی از خودراند از خدای بزرگ عذر و توبه کجرویهایم را خواستم و با پشیمانی تمام استغفار کردم و با خدای خودم راز و نیازی داشتم که بعد از چند لحظه بعد مرا به این باغ آوردند . نباید از رحمت حق نومید شد.

یارب به در تو روسیاه آمدم

بردرگه تو به اشك و آه مده ام

انم بده ، راهم بده ای خالق من

افکنده سرو غرق گناه آمده ام

عمرم به گناه و معصیت شد سپری

با بار گنه حضور شاه آمده ام

گم کرد ره و منزل پرخوف و خطر

طی کرده بسوی ، شاهراه آمده ام

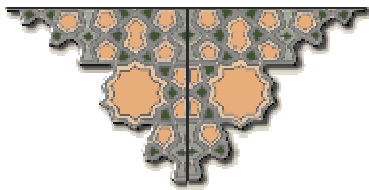
یارب تو کریمی و رحیمی و عطف

با عذر خطا و اشتباه آمده ام

غفار توئی ، صمدتوئی ، بنده منم

محتاجم و با حال تباه آمده ام

### ( 30 فضل خدا )



در کتاب المستطرف جلد 1 صفحه 147 نوشته بود:

یکی از ملاحان و قایقرانان رود نیل که شغل رسمیش عبور

دادن مردم از آب به خشکی بوده نقل می کرد: روزی پیرمردی با

وقار در حالی که روپوشی پشمین دربرداشت و عصا و ظرف

آبی هم به دست گرفته بود به من رسید و پس از سلام گفت : ممکن است مرا عبور دهی و به آن

طرف رودخانه برسانی ؟

گفتم : آری ، پس بی درنگ به قایق و زورق سوار شد، منم او را عبور دادم . همینکه خواست

پیاده شود، دیدم آن روپوش و عصا و ظرف آب را پیش من گذاشت و گفت : اینها پیش تو امانت

باشد و بدان که فردا هنگام زوال من در کنار این درخت از دنیا خواهم رفت و تو این مطلب را

فراموش می کنی ، اما از تو خواهشی دارم که هر وقت متذکر شدی و به یادت آمد، بیا و مرا

غسل ده و با همان کفن که زیر سردارم بدنم را کفن نمائی و بعد هر که رادیدی که از تو ترکه مرا

طلبید همین روپوش و عصا و ظرف آب را به او تسلیم نما، مبادا که او را کوچک شماری و نسبت

به او بی احترامی کنی.

پیرمرد بعد از این سخنان به راهش ادامه داد من در حالی که از سخنانش مبهوت و حیران بودم و باقی مانده آن روز و شب تا هنگام خواب ، گفتار آن پیرمرد محترم به خاطرم بود، ولی بعدا فراموش کردم تا عصر روز بعد که ناگهان آن جریان یادم آمد فوراً حرکت کردم و خودم را به کنار درختی که نشان داده بود رسانیدم ، دیدم که آن بنده صالح خدا از دنیا رفته است ، و کفنی در زیر سر گذاشته و بوی خوش از او به مشام می رسید، پس جنازه اش را غسل دادم . و کفن نمودم . همینکه از تغسیل و تکفینش فارغ شدم ، دیدم گروه زیادی از اشخاص در آنجا حاضر شدند. هرچه به آنها نگاه کردم هیچ کدام آنها را نشناختم ، پس باکیفیت دسته جمعی بر آن میت نماز خواندیم و در کنار همان درخت به خاکش سپردیم سپس سوار زروق و قایق خودم شدم و به سمت شرقی رودخانه روانه گشتم . آنجا بودم تا شب فرارسید و طبق معمول همه شب بخواب رفتم . تا آنکه فجر طالع شده از خواب برخاستم . قدری گذشت ولی هنوز هوا درست روشن نشده بود که ناگهان جوانی شتاب زده از راه رسید به صورتش نظر کردم دانستم یکی از بازیگران مجالس لهو و لعب و گناه و معصیت است بر من سلام کرد، منم جوابش را دادم آنگاه پرسید توفلانی پسر فلانی نیستی ؟ گفتم آری . گفت : امانتهائی را که بتو سپرده شده است بیاور . گفتم تواز کجا دانستی که نزد من امانتی است ؟ جوان گفت : در این مورد سؤال نکن ، من که مایل بودم اصل مطلب را بفهمم به آنجوان اصرار کردم . آنجوان سؤال مرا اینگونه پاسخ داد که من چیزی نمی دانم جز اینکه شب گذشته در مجلس عروسی شخص تاجری به ساز و نواز و رقص مشغول بودم . تا اینکه سحرگاهان صدای مناجات و راز و نیاز بندگان خدا گوش جانم را نواخت و چراغ خاموش وجودم که وجدانم باشد از خواب غفلت بیدار شد. از عمل خویش شرمنده و پشیمان و نادم و گریان شدم و از کردار و رفتار و اعمال گذشته توبه کردم به منزل مراجعت کردم ، در فکر بودم نا راحت بودم که چه کار کنم که گذشته ها را جبران کنم به گریه افتادم و در حال ناراحتی و گریه خوابم برد در همان وقت خواب دیدیم ، شخصی مرا امر میکند :برخیز که خداوند جان فلان حبیبش را قبض کرده و جای آن را در زمین بتو بخشیده است ، برو پیش فلان مرد ملاح و قایقران ، روپوش و عصا و ظرف آب او را بگیر و به کار آن پیر مشغول شو. و نشانیهای تو را به من دادند و حال آمده ام که امانتها را بگیرم.

امانتها را به آن جوان برگرداندم و جوان نیز لباسهای خودش را بمن سپرد تا صدقه به مستمندان بدهم سپس لباسهای آن پیرمرد را پوشیدم و امانتها را برداشتم و در حالیکه مرا در سوز و گدازی سخت گذاشته بود به محلی نامعلوم رهسپار گردیدم.

ملاح در پایان این حماسه میگفت : آن روز تا شب گریه میکردم تا اینکه خواب بر من غلبه کرد.  
در عالم خواب صدای گوینده ای را شنیدم که میگفت : تعجب میکنی از اینکه ما بر یکی از  
بندگان گنه کار مان منت نهادیم و او را به سوی خود باز گردانیدیم اینها همه از فضل و کرم  
ماست که به هرکس خواهیم می دهیم و مائیم دارای فضل بزرگ.

بابیم و امید و حالت استغفار

با چشم تر و نامه سیاه آمده ام

یارب تو بده برات آزادی من

درمانده منم بهرپناه آمده ام

من معترفم به جرم و عصیان و گناه

دربارگهت چو پرکاه آمده ام

دریای کرم توئی و من ذره خاك

بالطف تو اینگونه براه آمده ام

دست من افتاده نالان تو بگیر

چون یوسفم وزقعر چاه آمده ام

یارب به محمد و علی و زهرا

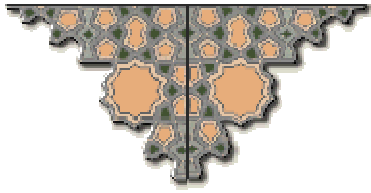
پهلوی شکسته را گواه آمده ام

حق حسن و حسین و اولاد حسین:

نومید مکن که روسیاه آمده ام

برنامه اعمال محبت نظری

بر عمر گذشته عذر خواه آمده ام



حضرت آية الله استاد بزرگوار جناب آقای سيد حسن ابطحي  
دامت ظلّه العالی در کتاب سير الی الله نوشته يك بنده خدائی  
گفت : در شب یازدهم ذیقعده (سال 1363) که تولد حضرت  
علی بن موسی الرضا علیه آلاف تحية و الثنا من در مشهد

مقدس بودم آن روزها از همه چیز حتی از خدا و دین معنویات بطور کلی غافل بودم ، گاهی  
بعضی از دوستان تذکراتی بمن می دادند که خدائی هست قیامتی هست کمالات روحی و معنوی  
هست و بالاخره انسانیتی هست ، اما من توجهی نداشتم و به فکر آخور و دنیا و حیوانیت خود  
مثل اکثر مردم مشغول بودم ولی در آن شب گذرم به صحن مقدس حضرت علی بن موسی  
الرضا (ع) افتاد، چراغانی مفصلی کرده بودند و میلاد مسعود آن حضرت را جشن گرفته بودند و  
با آن که ساعت ده شب بود در میان صحن مطهر جمعیت زیادی با ولولیه و شور عجیبی مطلبی  
را به يك دیگر تذکر می دادند که آن مطلب این بود که امشب تا بحال 21 نفر از مریضهای  
صعب العلاج که در حرم و اطراف آن دخیل شده بودند شفا یافته اند و هر کدام از مردم مدعی  
دیدن چند نفر از آنها را بودند و خودشان ناظر شفا یافتن آنها بودند. در این بین يك نفر از مقابل  
ما گذشت دیدم مردم به او اشاره می کنند و میگویند این هم یکی از آنهاست من جلورفتم تا از  
حقیقت حال او تحقیق کنم آن مرد به چشمم آشنا بود لذا اول پرسیدم ، من شما را کجا دیده ام ؟  
او به من گفت : دیشب در فلان رستوران باهم غذا می خوردیم شما دلتان بحال من سوخته بود و  
با تأسف بمن نگاه میکردی من حدود نیم ساعت ، در مقابل شما نشسته بودم ، من باشنیدن این  
جملات بیادم آمد که شب گذشته من برای صرف غذا به رستوران رفته بودم ، در مقابل میز ما  
فلجی که از هر دو پا عاجز بود، روی چرخي نشسته بود و غذا می خورد و بسیار در زحمت بود،  
من دلم بحالش سوخت و حتی از او اجازه گرفتم که اگر مایل باشد پول غذایش را حساب کنم و  
حالا این همان مرد است که در مقابل من سالم راه می رود.

اول با ناباوری عجیبی باوگفتم ممکن است پاهایت را بمن نشان دهی ، تاببینم چگونه سلامتی خود  
را یافته ای ؟ آخر من شب گذشته پاهای او را دیده بودم که فقط دوقطعه استخوانی بیش نبود و  
ابدا گوشت ماهیچه ای نداشت او فوراً شلوارش را بالا زد دیدم پاها بطور معمول چاق و پرگوشت  
شده و ابدا اثری از فلج در آنها دیده نمی شود!!

اینجا بود که ناگهان فریاد زدم خداجان کور باد چشمی که تو را نمی بیند. چرا من این همه از تو  
غافل بودم خدایا مرا ببخش من يك عمر در گناه و خطا بودم تورا نمی پرستیدم حتی بخاطر اینکه



راحت خطا و معصیت کنم تو را انکار میکردم هرچه از رحمت و فضل و بزرگواری و مهربانی تو میگفتند من همه را ردّ می کردم ، خدا یا غلط کردم اشتباه کردم ، تو اینقدر به من عنایت داری ولی من نافرمانی میکردم خدایا مرا ببخش ، خداجان به من مهربانی کن اگر تو مرا نیامرزی من بکجا پناه ببرم ، مردم دور من جمع شده بودند و از من جریان را سؤال می کردند ولی من بهیچ وجه حوصله حرف زدن با آنها را نداشتم و تا صبح در آنجا اشک می ریختم و برگزشته خود که عمری را به بطالت و غفلت گذرانیده بودم می گریستم و تصمیم گرفتم که توبه کنم و هرچه سریعتر خود را به کمالات روحی برسانم و نگذارم دوباره زرق و برق دنیا من را به غفلت فرور ببرد.

الهی بنده شرمنده هستم

به درگاه تو سرافکنده هستم

تو خالق هستی و من بنده تو

که از جرم و خطا درمانده هستم

تو بیش از حد به من احسان نمودی

و لیکن من سیه پرونده هستم

مرا از نیستی هستی تو دادی

ز کردارم بسی شرمنده هستم

به جای لطف و احسانت خدایا

چرا غیر از تو را جوینده هستم

نشان دادی تو راه خویش ، اماً

ره دیگر چرا پوینده هستم

نظر بنما تو بر این عبد فانی

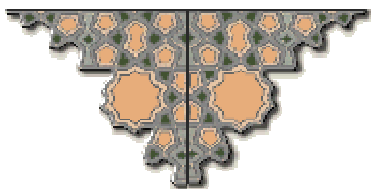
ترحم کن تو را من بنده هستم

مسیرم را رضای خویشان کن

که من راه تو را خواهنده هستم

خطوط گمراهان سد کن برویم

( 32 توبه راننده )



در کتاب مذکور نقل از يك بنده خدای دیگر که اسم نیاورده که می گفت آن وقتها که با اتوبوس از قم به تهران می رفتیم و جاده قم تهران هنوز آسفالت نشده بود تقریباً حدود دامنه کوههای حسن آباد راننده اتوبوس ماشین را نگه داشت و از مسافری اجازه گرفت که در وسط بیابان کنار جاده دو رکعت نماز با سرعت بخواند و به سوی ما بر گردد و ما مسافری اگر چه می گفتیم حالا چه وقت نماز است ولی به هر طوری بود چون او خیلی اصرار داشت همه اجازه دادند که فوراً نمازش را بخواند و برگردد. وقتی به ماشین برگشت و پشت فرمان نشست من و اکثر اهل ماشین مایل بودیم که بدانیم او به چه جهت در اینجا نماز خوانده و اساساً این چه نمازی بوده که قبل از ظهر با آن همه اصرار لازم بوده که حتماً آن را در این مکان بخواند، لذا من گفتم : جناب آقای راننده ممکن است بفرمائید این چه نمازی بود که شما در اینجا خواندید، و چرا از میان این جاده این محل مخصوص را انتخاب فرمودید؟

او گفت در این مکان خدای تبارک و تعالی مرا از خواب غفلت بیدار کرده و من هر وقت از اینجا می گذرم به شکرانه آن نعمت مقیدم دو رکعت نماز شکر بخوانم.

من پرسیدم چگونه خدای تعالی شما را در این جا از خواب غفلت بیدار کرده است؟! او اول نمی خواست قضیه اش را نقل کند ولی وقتی با اصرار من و سائری مواجه شد و بخصوص وقتی که من به او گفتم : شاید قضیه شما دیگران را هم از خواب غفلت بیدار نماید.

گفت : من چند سال قبل يك آدم بی بندو بار و غافل از خدا و مردم آزار عجیبی بودم ، هیچ چیز مرا به یاد خدا نمی انداخت تا آن که يك روز که اتفاقاً با ماشین سواری شخصی خود تنها از اینجا عبور می کردم ، به این مکان رسیدم در اینجا سخت دچار فشار ادرار شدم . و ماشین را در کنار جاده پارك کردم و در کنار مزرعه ای که محصول گندمش را جمع کرده بودند نشستم و بول کردم .

ناگاه دیدم زنبور درشتی روی زمین نشست و دانه گندمی را که در آنجا افتاده بود و از مزرعه باقی مانده بود با دندان برداشت و به سوی سنگلاخ هائی که تقریباً در دامنه آن کوه قرار گرفته بود حرکت کرد و رفت من ناخودآگاه به فکر افتادم که زنبور باگندم چه ارتباطی دارد او گوشتخوار است . حتما گندم را برای کار دیگری می خواهد . لذا با خود گفتم لازم است که دنبال او بروم . با سرعت عقب او رفتم دیدم در میان آن سنگلاخ ها گنجشکی مرده و دو جوجه تازه (از تخم سر بیرون آورده ) به جای گذاشته که هر دوی آنها زنده هستند آنها وقتی صدای ویز ویز زنبور را شنیدند دهان خود را باز کردند و آن زنبور دانه گندم را به دهان آنها انداخت و رفت چیزی نگذشت که دوباره همان زنبور همین عمل را تکرار کرد من مدتی در کنار آن جوجه ها نشسته بودم و آن زنبور مکرراً می رفت و گندم و یا هر خوردنی دیگری را می آورد و شکم این جوجه های گرسنه بی مادر را سیر می کرد.

همه اینها فریادی بود که از موجودیت محبوبم حضرت حق به سر من کشیده می شد و مرا از خواب غفلت بیدار می کرد من در آن هنگام اشک می ریختم و با گریه و فریاد بر سر خود می زدم که چرا من تا این حد از این خدای مهربان که زنبور را برای زنده نگه داشتن جوجه گنجشکها مأ مور می کند غافل بودم ، کور باد چشمی که تو را نبیند و بدا به حال کسی که از محبت تو در دلش چیز نباشد و به خود خطاب می کردم و آهسته می گفتم و اشک می ریختم که:

ای مرکز دایره امکان

وی زنده عالم کون و مکان

تو شاه جواهر ناسوتی

خورشید مظاهر لاهوتی

تا کی زعلائق جسمانی

در چاه طبیعت تن مانی ؟

تا چند به تربیت بدنی

قانع به خرف ز در عننی

صد فلك ز بهر تو چشم براه

ای یوسف مصری بدر آی زچاه

تا والی مصر وجود شوی

سلطان سریر شهود شوی

دو روز آلت بلی گفتمی

امروز به بستر لا خفنی

تا کی ز معارف عقلی دور

به ز خارف عالم حسن مغرور

از موطن اصلی نیاری یاد

پیوسته به لهو و لعب دلشاد

نه اشك روان نه رخ زرد

الله الله تو چو بی دردی ؟

یکدم بخود آی و ببین چه کسی

به چه دل بسته ای بکه همنفسی

زین خواب گران بردار سری

برگیر زعالم اولین خبری

و سپس دست به طرف آسمان دراز کردم و گفتم : ای محبوبم ، عزیزم ، خدای مهربانم ، مرا ببخش و از گذشته ام صرفنظر فرما، تو که در گذشته بر من منت گذاشته ای مرا همه چیز داده ای توئی که به من نیکی کرده ای و مرا از بدبختیها نجات داده ای ، خدایا از این ساعت مرا از خود جدا مفرما ای تو نعمت من و بهشت من ، ای تو دنیای من ، ای تو آخرت من ، ای خدای مهربان یا الله ، بالاخره آن روز در کنار آن جوجه گنجشکها و حرکات آن زنبور که وجود خدا را کاملا در آنجا حس می کردم بقدری نشستم و گریه کردم و سر بسجده گذاشتم و اشک ریختم و از محبوب تازه ام یعنی خدای مهربان عذر خواهی و توبه نمودم که قلبم روشن شد و دانستم دیگر از خواب غفلت بیدار شده ام و باید برای نزدیک شدن به پروردگارم فعالیت کنم و حجابهای نورانی و ظلمانی را برطرف نمایم و به سوی کمالات روحی پرواز کنم لذا در آن روز به شکرانه این نعمت بزرگ دو رکعت نماز شکر خواندم و مقیدم که هر زمان از این محل عبور می کنم دو رکعت نماز شکر بخوانم و از پروردگارم تشکر نمایم.

الهی بر در تو روسیاهی

نشسته خسته با حال تنهایی

به درگاه تو با این چشم گریان

فکنده سر گدای بی پناهی

ترحم کن بر این محزون نالان

نما از مرحمت بر او نگاهی

الهی از گنه شرمنده ام من

تو از حال دل زارم گواهی

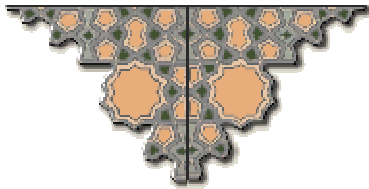
حدیث اکرم الضیف تو خواندم

منم مهمان به دربارت الهی

غریق شهوت و ذنب و گناهم

به بحر رحمت هستم چوکاهی

### ( 33 جوان نادم )



در کتاب مذکور می فرماید: در تابستان گرمی شخصی به من تلفن زد که آقا من از شما میخواهم ولو برای نیم ساعت هم که شده به منزل ما بیائید که کار لازمی با شما دارم ، من که فرصت اجابت این گونه تقاضاها رانداشتم در جواب گفتم من شما را نمی شناسم و علاوه متأسفانه نمی توانم به این گونه از دعوتها پاسخ مثبت بدهم ، زیرا کار زیادی دارم و فرصتم بسیار کم است اما او اصرار زیادی کرد و وقتی که خودش را معرفی نمود، دیدم از دور نام او را شنیده ام به او گفتم : اجمالا مطلبتان را بفرومائید شاید یکروز خدمتتان برسم.

او گفت : من دوست دارم مطلبم را در منزل برای شما نقل کنم و علاوه لحظه اش هم دیر است وقتی شما جریان را ملاحظه فرمودید متوجه خواهید شد که من چه میگویم به هرحال من قبول کردم

و به منزل او رفتم دیدم کتاب پرواز روح را روی میز مطالعه اش گذاشته و اشک از گوشه های چشمش سرازیر گردیده و میگوید: خدایا مرا ببخش ، مرا عفوکن ، من چقدر از غافله عقب هستم و وقتی چشمش به من افتاد آغوشش را باز کرد و مرا در بغل گرفت و گفت : خدا شما را جزای خیر عنایت کند این کتاب مرا از خواب غفلت بیدار کرد حالا میخواهم اولاً به شما بگویم من که بوده و در چه خواب عمیقی بسر برده ام ، حالا با من بیائید تا ببینید که من چه میکرده و چقدر بد بوده ام ، سپس او جلو افتاد و من عقب سر او میرفتم اول آلبوم عکسهایش را میخواست به من نشان بدهد من پس از دیدن دوعکس که فوق العاد منظره بدی داشت یعنی زندهای لخت و مناظر شهوت انگیز و مجالس رقص و غیره بود لذا شبیه کردم که بقیه اش را نگاه کنم و او میگفت : بقیه اش بدتر از اینهاست ، سپس به من گفت : شما شاهد باشید که همه آنها را پاره میکنم و در آتش می سوزانم و این کار را کرد، پس از آن در یخچال بزرگی را باز کرد و با آن که چند سالی از انقلاب اسلامی ایران گذشته بود و در ایران مشروبات الکلی پیدا نمی شد انواع مشروبات خارجی در یخچالش دیده می شد که آنها را در میان چاه فاضلاب منزلش خالی کرد، وسایل موسیقی هرچه داشت شکست و از کار انداخت ، عکسهای هنر پیشه های معروف جهان را که جمع کرده بود پاره کرد و در زباله دان ریخت ، مجلات خارجی که مناظر بسیار بدی داشتند و همه اش تحریک شهوت میکرد سوزاند و از بین برد و سپس مثل زن بچه مرده نشست و های های گریه کرد و گفت من چرا تا به حال از همه چیز غافل بوده ام ؟ من وقتی به زندگی گذشته ام نگاه می کنم خودم را مانند حیوان بی شعوری می بینم که در آخوری فقط می خورده و می خوابیده و عمل زناشوئی می کرده با این تفاوت که او روز قیامت مورد مؤ اخذه نمی شود ولی خدای تعالی بخاطر عقلی که به من داده مرا مؤ اخذه خواهد کرد حالا شما بفرمائید من چگونه خسارتهای گذشته ام را جبران کنم ؟

من به او گفتم : عمده گرفتاری انسان همین خواب غفلت است که بحمدالله شما از آن بیدار شده اید و شما هنوز نسبتاً جوانید می توانید به راحتی از خدای تعالی طلب عفو و بخشش و توبه کنید و بلکه همین اعمال که در مقابل چشم من انجام دادید توبه شماست وقتی این جمله امید بخش مرا شنید باز شروع به گریه کرد و گفت:

آقا من خیلی گناهکارم من خیلی بدبختم به او گفتم گناه تو هرچه بزرگ باشد عفو خدایتعالی بالاتر و بزرگتر است امیدوار باش و نگذار شیطان با القاء یاعس و نا امیدی این حالت یقظه و بیداری را از تو بگیرد هر چه گناه بیشتری داری شبهای بیشتری در خانه خدایتعالی راز و نیاز کن و

نگذار دوباره حالت غفلت و قساوت تو را بگیرد به هر حال او به حمدالله به دستورات من توجه کاملی نمود و از آن لجنزار و زندگی حیوانی نجات پیدا کرد و می رود که انشاء الله یکی از اولیاء خدا گردد.

غیرذات تو مرا دلبر و دلداری نیست

جز رضای تو و مخلوق توام کاری نیست

عاقبت کار چو بر دست و ید قدرت تست

بجز از لطف توام یاور و غمخواری نیست

بجز از چشمه لطف و کرمات ای الله

آب دگر به نهور بدنم جاری نیست

شاکرم چونکه مرا با توسر و کاری هست

که به غیرتومرا محرم اسرای نیست

از همانروز که مشمول عنایت شده ام

غیر بار غم تو بر بدنم باری نیست

1-سوره بقره : آیه 222.

2-عیون اخبار الرضا: ج 2 21.

3-جامع السعادت : ج 3 51.

4-اصول کافی : ج 2 435.

5-میزان الحکمه : ج 1 541.

6-سوره مؤ من : آیه 7.

7-سوره آل عمران : آیه 135.

8-سوره هود: آیه 3.

9-سفینة البحار: ج 1 488.

10-سوره نوح : آیه 10.

11-سوره شوری : آیه 25.

- 12-سوره شوری : آیه 26.
- 13-سوره بقره : آیه 186.
- 14-سوره زمر: آیه 53.
- 15-وسایل الشیعه : کتاب جهاد، باب 36، حدیث 10.
- 16-اصول کافی : باب توبه ، حدیث 6.
- 17-ثمرات الحیوة : جلد 3، صفحه 377 از انوار نعمانیه.
- 18-وسائل الشیعه : کتاب جهاد، باب 81.
- 19-صحیفه سجّادیه.
- 20-بحار : جلد 6، صفحه 30.
- 21-نهج البلاغه : حکمت 150.
- 22-بحار: جلد 78، صفحه 164.
- 23-بحار: جلد 6، صفحه 23.
- 24-اصول کافی : جلد 2، صفحه 232.
- 25-بحار: جلد 6، صفحه 23.
- 26-مجمع البیان : جلد 10، صفحه 318.
- 27-سوره رعد: آیه 22.
- 28-سوره فرقان : آیه 70.
- 29-سوره هود: آیه 14.
- 30-بحار: جلد 72، صفحه 42.
- 31-وسایل الشیعه : جلد 11، صفحه 382.
- 32-بحار: جلد 6، صفحه 35.
- 33-مستدرک الوسائل : جلد 2، صفحه 348.
- 34-وسایل الشیعه : جلد 11، صفحه 384.
- 35-وسائل الشیعه : جلد 15، صفحه 583.
- 36-شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: جلد 18، صفحه 135.



- 37-بحار: جلد 73، صفحه 157.
- 38-بحار: جلد 85، صفحه 160.
- 39-نهج البلاغه: حكمت 417.
- 40-تحف العقول: صفحه 149.
- 41-كشف الغمه: جلد 2، صفحه 313.
- 42-وسايل الشيعه: جلد 15، صفحه 584.
- 43-وسايل الشيعه: كتاب جهاد، باب 86.
- 44-سوره قصص: آيه 83.
- 45-سوره تحريم: آيه 28.
- 46-آل عمران: 135.
- 47-آل عمران: آيه 134.
- 48-الذاريات: آيه 22.
- 49-حديد: آيه 15.